

بامقدمه استاد سید محمد ضیا آبادی

مطلبی در سنی

جلد یکم

به
اهتمام
عربی

نقدی
ببر

قرائت‌های و حدیث اسلامی در سال‌های اخیر

باتجدید نظر و اضافات کنی

بامقدمه استاد
سید محمد رضا آبادی

مظلومی گم شده در سقیفه

جلد یکم
باجدید نظر و اضافات کلی

قرائت های وحدت اسلامی در سال های اخیر

به اهتمام: علی لباف

لیباف، علی، ۱۳۵۲
مظلومی گمشده در سقیفه - جلد یکم / به اهتمام علی لیباف، تهران: مرکز
فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۲.
ISBN: 964 - 5601 - 85 - 1
۲۴۴ ص.
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق. اثبات خلافت.
۲. سقیفه بنی ساعده، الف. عنوان، ب. عنوان: مظلومی گمشده در سقیفه.
۹ ر ۵ / ۵ / ۲۲۳ BP
۲۹۷ / ۴۵۲
کتابخانه ملی ایران
۸۲ - ۲۵۰۰۵ م

به سفارش:

شورای عالی حوزه علمی قم
مرکز مدیریت حوزه های علمی خاوران



شابک ۱-۸۵-۵۶۰۱-۹۶۴-۱ - ۸۵-۵۶۰۱-۹۶۴-۱ ISBN 964 - 5601 - 85 - 1

مظلومی گمشده در سقیفه - جلد یکم

مؤلف: علی لیباف

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

لیتوگرافی: کیان

نوبت چاپ: چهارم / ۱۳۸۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: کیان گرافیک

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه اسپردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ - تلفن و فاکس: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط ۴)

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف: ۶۶۹۵۰۰۱۰ • نمايشگاه کتاب اعراف: ۲۲۲۰۸۵۲۹

نشر رایحه: ۸۸۹۷۶۱۹۸ • پخش آینه: ۳۳۹۳۰۴۹۶

۲۵۰۰ تومان

قیمت دوره چهارجلدی ۹۹۰۰ تومان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم بہ

حضرت زہراؑ سلام اللہ علیہا

کہ تا لحظہ شہادتش،

بیشترین رنج ما را از سقیفہ کشید.

گروہ طرچ و تحقیق اطمینہ

• نام این مجموعه برگرفته از اثری بہ همین نام، تالیف شہید دکتراکتر پاکستانی می باشد، بہ امید آن کہ شاهد تجدید چاپ دوبارہ آن پس از سال ہا نایابی باشیم.

فهرست

- ۱۱ مقدمه استاد سید محمد ضیاء آبادی بر چاپ اول و دوم کتاب
- ۱۵ پیش‌گفتار: مبانی بررسی و نقد قرائت‌های وحدت اسلامی
- ۱۵ مقدمه یکم: خاستگاه اندیشه وحدت اسلامی
- ۱۹ مقدمه دوم: معیارهای ارزیابی کارنامه اندیشه وحدت اسلامی
- ۲۵ مقدمه سوم: آشنایی با قرائت‌های اندیشه وحدت اسلامی
- ۲۷ آغاز بحث: آشنایی با مبانی حرکت فکری - تحقیقی جهت ایجاد وحدت اسلامی ...
- ۳۰ آشنایی با مصادیق این دو گرایش به شیوه نقل و نقد
- ۳۱ گفتار یکم: سکوت نمودن و نهی از کاوش‌های علمی اختلاف‌برانگیز
- ۳۱ مقدمه
- ۳۴ نقد و بررسی
- ۴۸ دعوت به سکوت در قالب روشنفکری
- ۵۲ دعوت به سکوت در قالب دلسوزی
- ۵۴ دعوت به سکوت در قالب سرنگهداری

۵۷ گفتار دوم: اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی
۵۷ مقدمه
۵۸ نقد و بررسی
۶۳ گفتار سوم: کهن‌نگ ساختن و سطحی جلوه دادن اختلاف میان عقاید دو مکتب
۶۳ مقدمه
۶۸ نقد و بررسی
۷۶ تحریف در معنای اصول و فروع دین
۷۶ مقدمه
۷۷ نقد و بررسی
۸۲ جمع‌بندی
۸۴ نتیجه‌گیری
۸۶ تذکر
۸۷ تبعات انحرافی این شبهه
۸۷ نخستین نتیجه غلط
۸۹ دومین نتیجه غلط
۹۱ سومین نتیجه غلط
۹۳ چهارمین نتیجه غلط
۹۵ گفتار چهارم: معذور دانستن روی بر تافتگان از امامت و مکتب اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small>
۹۵ مقدمه
۱۰۵ نقد و بررسی
۱۱۸ نقد و بررسی دیگر

- گفتار پنجم: ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثناعشری..... ۱۲۱
- تحریف اول: در زمینه رابطه امامت و حکومت ۱۲۲
- مقدمه ۱۲۲
- دسته اول: سه نوع جداسازی و تفکیک میان امامت و حکومت - ۱۲۴
- شبهه مقدماتی..... ۱۲۴
- نوع الف)
- تفکیک امامت از حکومت به معنی منقضی دانستن بحث
در باره آن..... ۱۲۴
- نوع ب)
- تفکیک امامت از حکومت به معنی استقلال ذاتی آن از امامت..... ۱۲۶
- تبعات انحرافی این شبهه ۱۲۹
- نخستین نتیجه غلط..... ۱۲۹
- دومین نتیجه غلط..... ۱۳۳
- سومین نتیجه غلط..... ۱۳۵
- نوع ج)
- تفکیک امامت از حکومت در قالب امامت کبرا و
خلافت عظما ۱۳۶
- ویژگی‌های این کژاندیشی جدید درباره خلافت عظما ۱۳۹
- ویژگی یکم..... ۱۳۹
- ویژگی دوم..... ۱۳۹
- ویژگی سوم..... ۱۳۹
- تبعات انحرافی این شبهه ۱۴۱
- نخستین نتیجه غلط..... ۱۴۱
- دومین نتیجه غلط..... ۱۴۲
- سومین نتیجه غلط..... ۱۴۲

۱۴۳	یادآوری.....
	نقد و نظر:
۱۴۵	جدایی ناپذیری ولایت و امامت از خلافت ظاهری.....
۱۴۹	تذکر.....
۱۵۳	نقدی دیگر.....
۱۵۵	نتیجه گیری.....
۱۵۸	دسته دوم: کم ارزش جلوه دادن حکومت در کنار امامت.....
۱۵۸	مقدمه.....
۱۶۰	نقد و بررسی.....
	تحریف دوم: خارج نمودن امامت از اصول دین و قرارداد
۱۶۳	آن به عنوان اصل مذهب.....
۱۶۳	مقدمه.....
۱۶۷	نقد و بررسی.....
۱۷۱	تحریف سوم: حذف برائت از تعالیم شیعه.....
۱۷۱	مقدمه.....
	الف) «استفاده از تفکر انحرافی سکوت به بهانه
۱۷۴	رعایت ادب اسلامی؟!.....
	ب) «دوستانه جلوه دادن اختلافات امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۷۵	و خلفا؟!.....
	ج) «نفی دشمنی به معنای مذموم آن، جهت صمیمانه
۱۷۵	جلوه دادن روابط میان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و خلفا؟!.....
۱۷۶	د) «بی ارزش جلوه دادن حکومت از نظر امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ؟!.....
۱۷۶	ه) «اصلاح شیوه تبلیغ تشیع؟!.....
۱۷۷	یادآوری پایانی.....

۱۷۹ گفتار ششم: تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی
۱۷۹ مقدمه
۱۸۱ نقد و بررسی
۱۸۱ شبهه یکم) امامت و ولایت در اسلام فقط به معنای حکومت است! ...
۱۸۲ شبهه دوم) حکومت در اسلام منصبی انتخابی است!
	چگونگی به کارگیری این شبهات برای ایجاد تحریف در معنای
۱۸۳ خلافت منصوبه علوی
	شبهه الف) تحریف در معنای ولایت از طریق تفکیک میان
۱۸۴ امامت و حکومت
	شبهه ب) تحریف در معنای نص به دنبال ایجاد تحریف در
۱۸۵ معنای امامت
۱۸۷ نتیجه این تحریف
۱۸۸ تبعات انحرافی این شبهات
۱۸۸ نخستین نتیجه غلط
۱۸۹ دومین نتیجه غلط
۱۹۰ سومین نتیجه غلط
۱۹۰ چهارمین نتیجه غلط
۱۹۱ هشدار: ترویج این شبهات به نام روشنفکری
۱۹۲ رابطه امامت و خلافت از دیدگاه شیعه
۱۹۷ گفتار هفتم: انکار وجود اختلافات اساسی میان امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> و خلفا
۱۹۷ مقدمه
۲۰۸ نقد و بررسی
۲۱۰ تاریخ چه می گوید؟
۲۱۴ نتیجه گیری

۲۱۴ تذکر
۲۱۶ یادداشت
۲۱۸ تحریف در انتقادات امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> از خلفا
۲۱۸ مقدمه
۲۲۰ نقد و بررسی
۲۲۵ گفتار هشتم: قائل شدن به مشروعیت حکومت خلفا
۲۲۵ مقدمه
۲۲۷ نقد و بررسی
۲۳۱ پرسش‌های بی‌پاسخ
۲۳۴ پیوست: راهکار شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی
	خاتمه: انعکاس آرمان شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی
۲۴۳ در سخنان حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>

مقدمه استاد سید محمد ضیاء آبادی بر چاپ اول و دوم کتاب

بسمه تعالی شانه

این تألیف شریف را با دقت مطالعه کردم و آن را مجموعه‌ای یافتیم که به انگیزه‌ی اعتقاد متقن به اساس مکتب تشیع که تنها جلوه‌گاه روشن اسلام است گردآوری شده و با تتبع و تحقیق بسیار قابل تقدیر توأم با صدق و اخلاص و صفا به نقد و بررسی شبهات پرداخته و با شور و عشق و محبت شدید به دفاع از حریم ولایت اهل بیت رسول علیهم الصلوة والسلام برخاسته است.

آنچه که شدیداً مایه‌ی تأسف است این است که مشاهده می‌شود افرادی که یک عمر از سفره‌ی گسترده‌ی اهل بیت اطهار علیهم‌السلام ارتزاق کرده‌اند و به حکم عقل و شرع، موظف به تحکیم اساس مکتب آن انوار مقدس عرشی می‌باشند، مع‌الاسف، نمک شناسی کرده و با قیافه‌ای حق به جانب و با حربه‌ی موذیانانه و غلط‌انداز دفاع از حریم «وحدت اسلامی!» دست به کار تضعیف و بلکه تخریب ارکان مذهب حق تشیع گردیده و یکی از دو رکن اصیل مذهب را که «تبری» یعنی بیزاری جستن و اظهار تنفر از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است زیر سؤال برده و آن را مخالف قرآن و سنت! قلمداد می‌کنند.

گاهی منصب امامت را جدا و مستقل از منصب خلافت ارائه می‌نمایند و گاهی در

اصول اعتقادی نیز اعتقاد اصلی و فرعی ساخته و اعتقاد به امامت را یک اعتقاد فرعی اجتهادپذیر معرفی می‌کنند که منکر آن نیز مجتهد معذور است و در نزد خدا مأجور!! و احياناً رفتار و گفتار امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در برخورد با خلفا توجیه افتراآمیز کرده و آن حضرت را کاملاً راضی از خلافت آنها نشان می‌دهند! گوئی فریادهای آن امام مظلوم را که از قلب در دنا کش برخاسته است نشنیده‌اند که می‌فرماید:

... حَتَّىٰ إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَانِجِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ أَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَ ذَهَلُوا فِي السُّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِبِينَ أَوْ مُفَارِقِي لِلدِّينِ مُبَايِنِينَ (نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۵۰ پایان قسمت دوم).

«تا هنگامی که خداوند، رسول خود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - را قبض روح فرمود، گروهی به قهقرا برگشتند و راهها (ی گمراهی) آنان را به هلاک انداخت، بر آراء و افکار نادرست خویش اعتماد نمودند و از غیر رَحِم و خویشاوند (رسول اکرم) متابعت کردند (امام به حق را خانه نشین کرده و دیگران را که شایستگی خلافت نداشتند روی کار آوردند) و از سبب (وسیله‌ی هدایت یعنی اهل بیت رسول) که مأمور به دوستی او بودند، دوری کردند و ساختمان (دین و ایمان) را از بنیاد استوارش انتقال داده و آن را در جایی که سزاوار نبود بنا کردند؛ آنان معدن‌های همه‌ی گناهان و درهای ورود به هرگونه جهالت و حیرتند.

با سرگردانی و حیرت در رفت و آمد بودند و در بیهوشی (نادانی) به روش پیروان فرعون (از عذاب اخروی) غافل بودند. گروهی از آخرت چشم

پوشیده به دنیا متوجه شدند و گروه دیگر از دین دست کشیده (از هدایت) جدا گشتند».

توجه به این نکته بسیار لازم است که مسئله‌ی تحقیق درباره‌ی مذهب حق که ضروری‌ترین عامل حیاتی برای جامعه‌ی اسلامی است و ارانه‌ی مدارک صحت و اصالت آسمانی آن مذهب به مردم و روشن نمودن فکر نسل جوان نسبت به اصول و مبانی آن و دفاع از حریم مقدسات آن، غیر از مسئله‌ی ایجاد اختلاف و تولید تشتت در افکار و فتنه انگیزی بین گروه‌ها است که متأسفانه افرادی به بهانه‌ی حفظ وحدت و اتحاد، از بحث درباره‌ی حقایق مذهبی و تجزیه و تحلیل مسائل مربوط به معتقدات و معارف، سخت می‌گریزند و احیاناً بحث‌کنندگان در این گونه مطالب را هم متهم به فتنه انگیزی و تفریق کلمه‌ی امت و ایجاد رخنه و شکاف در حصار جمعیت می‌نمایند. گوئی این حقیقت را نادیده می‌گیرند که اتحادی که عقلاً و شرعاً ممدوح و مقدس است، اتحادی است که بر مرکز حق تشکیل گردد و بر محور حق بچرخد و گرنه اتحاد بر باطل (به فرض تحقق) اتحاد نامقدس خواهد بود و نتیجه‌ای جز زیان و تباهی و پوچی نخواهد داشت.

و طبیعی است که اول باید حق را شناخت و سپس مردم را دعوت به اتحاد بر محور حق کرد و این، نیاز به بحث و تحقیق همه جانبه‌ای در مذهب دارد تا معلوم شود که:

«فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»^۱: آیا پس از حق جز ضلالت و گمراهی چیزی هست؟

حال، مجموعه‌ی حاضر که حاصل زحمات یک ساله‌ی جمعی از جوانان فاضل مؤمن متعهد می‌باشد از روی حق و انصاف باید گفت: نشأت گرفته‌ی از ایمان و حب شدید نسبت به مقام اقدس ولایت و امامت امام امیرالمؤمنین علی و اهل بیت رسول علیهم الصلاة والسلام است.

زیرا کسانی که با کار تألیف و تصنیف آشنائی دارند می‌دانند تتبع در گفتارها و نوشتارهای پراکنده‌ی مشککان و گردآوری انحاء شبهات از لابه‌لای گفته‌ها و

نوشته‌های آنان و سپس تنظیم و ترتیب و دسته بندی و منسجم ساختن آنها و آنگاه ارائه‌ی پی آمده‌های فاسدی که بر آن شبهات اعتقادی مترتب می‌گردد و پس از آن به پاسخ‌گویی آن شبهات پرداختن و در این قسمت از کتاب‌های بزرگان و اساتید علم و دین استفاده کردن، انصاف‌کاری بسیار پرزحمت است و جداً نیاز به نیروی معنوی از عشق و علاقه‌ی شدید به دفاع از مذهب حق دارد.

و لذا از عموم علاقمندان به مذهب حق تشیع و به‌ویژه از جوانان عزیز انتظار می‌رود این مجموعه را به دقت مطالعه فرمایند تا از چگونگی القاء شبهات آگاه‌گشته و پاسخ مناسب آنها را به دست آورند.

در پایان از خداوند منان مسئلت داریم که در هر دو سرا به مؤلف محترم و همکاران صدیقش سعادت و عزت عنایت فرماید و بر توفیقاتشان در راه خدمت به دین بیفزاید ان‌شاءالله.

۱ / ۱۰ / ۸۰ - هفتم شوال ۱۴۲۲

سید محمد ضیاء آبادی



به توفیق خداوند منان کتاب ارزشمند (مظلومی گمشده در سقیفه) برای بار دوم با تجدیدنظر و تکمیل آن با افزودن مطالب تازه‌ای به برخی از قسمت‌های متن اول به زیور طبع آراسته گردید و اینجانب پس از مطالعه‌ی اضافات متن دوم پی بردم که افزودن آن‌ها بر متن اول لازم بوده و حقاً مکمل آن واقع شده است.

توفیق ادامه اینچنین خدمات عالیة دینی را برای مؤلف محترم از خداوند متعال مسئلت می‌نمائیم.

۱۲ / ۸ / ۸۳ - هجدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۲۵

سید محمد ضیاء آبادی

پیش‌گفتار

مبانی بررسی و نقد قرائت‌های وحدت اسلامی

مقدمه یکم: خاستگاه اندیشه وحدت اسلامی

سیری در مکاتب فکری اندیشه اسلامی در صد ساله اخیر، ما را به سوی نوع خاصی از تفکر دینی رهنمون می‌سازد که بر آن نام «احیاگری» نهاده‌اند.

احیاگری، واژه‌ای است که امروزه بر بسیاری از آراء و نظرات متفکران مسلمان اطلاق می‌گردد.

اغلب ما با این نام آشنایی داریم، بدون آن که شناخت شفاف‌تری از آن داشته باشیم.

اگر بخواهیم بر اساس نوشته‌های موجود در این زمینه، تعریفی ساده از این اصطلاح ارائه دهیم، باید بگوییم که اندیشه‌های احیاگرانه به آن دسته از گرایش‌های فکری معاصر در میان مسلمانان گفته می‌شود که برنامه مهم و اصلی خود را بازسازی نظام دینی در یکی از دو زمینه

«دین فهمی» و «دین ورزی» می دانند.

احیاگران، هدف خود از این بازسازی را حفظ دین در دنیای جدید دانسته اند و بر این باوراند که این فرایند، برای حفظ دین در این دوران لازم و ضروری است.

بنابراین می توان گفت همه احیاگران دینی در ابتدا بر مبنای این اعتقاد به تکاپوی فکری پرداخته اند که دین در جامعه و عصر حاضر کارساز است و امروز هم می تواند پاسخگوی مشکلات اصلی و عمیق بشر در ابعاد مختلف باشد و درست به همین جهت هنوز هم می توان بدان محتاج و مشتاق بود.

اما چگونه؟!

پرسشی که بلافاصله مطرح می شود این است که چگونه می توان این لیاقت و شایستگی را به ظهور رساند و در عمل آن را اثبات نمود؟ از این مرحله به بعد است که مسأله اصلی برای این طیف از نواندیشان دینی، جواب به این پرسش خواهد بود که:

چگونه می توان دین را که در این روزگار رقبایی در میان افکار بشری پیدا کرده، دوباره مطرح نمود؛ آن هم به نحوی که از توانایی و سرافرازی کافی در تقابل با مکاتب دیگر برخوردار بوده و برای تمامی مقولات مهم و پرارزشی که امروزه تبیین و پاسخ دهی به آنها مورد نیاز است، تحلیلی کارآمد ارائه دهد؟

لذا به جا است که بگوییم مهم ترین اقدام نواندیش مذهبی، در این امر خلاصه می شود که در عصر حاضر، دین نوپردازی شده از جانب خود را به منزله یک مکتب توانا و نیرومند به صحنه اجتماع بازگرداند.

بر اساس آن چه به اختصار دربارهٔ بسترهای تکاپوی احیاگران بیان نمودیم، می‌توان فهمید که اندیشهٔ «وحدت اسلامی» به خانوادهٔ اندیشه‌های احیاگرانه تعلق دارد.

از این رو، همواره مورد توجه کسانی قرار داشته است که خواسته‌اند در مسیر احیاگام بردارند؛ به گونه‌ای که می‌توان نوعی فربهی و تنوع دیدگاه را در این زمینه مشاهده نمود.

اگر چه این گروه از احیاگران بیش از هر چیز به میزان تأثیر و نقش عملی دین در حیات فردی و جمعی توجه دارند، و مشاهدهٔ نزاع و ستیز اهل دین و بروز تفرقه و چند دستگی میان مسلمانان موجب گردیده تا در مسیر «وحدت اسلامی» حرکت کنند، اما این احیای عملی، متضمن نوعی تجدید نظر در مبانی فکری مسلمانان و یا دیدگاه‌های نظری اسلام، برای ایجاد تحوّل در روابط اجتماعی مسلمین می‌باشد. البته بر حسب این که احیاگر چه نوع فعالیتتی را جهت تحقق عملی «وحدت اسلامی» تعقیب می‌کند (حرکت اجتماعی یا حرکت فرهنگی) مبانی نظری آن متفاوت خواهد بود.

در حالت نخست احیاگر یک فعال سیاسی - اجتماعی است، ولی در حالت دوم احیاگر یک فعال فکری - فرهنگی است و تمام حیات احیاگرانهٔ او به تغییر دادن مبانی عقیدتی افراد جامعه از طریق ارائهٔ مباحث نظری و نشر و تبلیغ آن در افکار عمومی منحصر می‌گردد.

البته یک وحدت طلب می‌تواند در مواضع مختلف این طیف قرار بگیرد و هم زمان با فعالیت تبلیغی به تکاپوهای اجتماعی نیز پردازد.

مقدمه دوم: معیارهای ارزیابی کارنامه اندیشه وحدت اسلامی

سیری در قرائت‌های مختلف از وحدت اسلامی، نشانگر آن است که حامیان این نظریه، از روش‌های مختلفی جهت تحقق بخشیدن به آن بهره جسته‌اند و کارنامه عملکرد احیاگران شیوه‌های متعدد و گاه متضادی را در خود گنجانده است.

شناخت دقیق هر یک از این روش‌ها از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا آن‌چه از کلیت وحدت‌طلبی مهم‌تر و در جهت‌دهی عقیدتی افراد، کارآمدتر می‌باشد، نحوه و چگونگی پیاده نمودن آن در رفتار و عمل است.

همان‌طور که گفتیم اندیشه «وحدت اسلامی» از مصادیق تفکر احیاگرانه به شمار آمده و به همین دلیل، از ضوابط کلی حاکم بر آن پیروی می‌کند.

از این رو طبیعی می‌نماید که ما نیز به عنوان یک تحلیل‌گر شیعه، «وحدت اسلامی» را تابع اصول و قوانین مربوط به احیاگری و

معیارهای نقد و ارزیابی آن بدانیم و بتوانیم آن را بر اساس این موازین ارزش‌یابی نماییم.

در نقد و بررسی اندیشه «وحدت اسلامی» بایستی هر قرائتی را در این زمینه، مستقل از دیگری و با استفاده از ملاک‌های ارزیابی کارنامه احیاگری سنجید و مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

از این پس سعی داریم تا به طور مختصر درباره این معیارها سخن بگوییم و موضع خویش را در این باره ترسیم نماییم.

بنا به اذعان تحلیل‌گرانی که به مقوله «احیا» پرداخته و درباره آن سخن گفته‌اند، می‌بایست در تلاش‌های فکری احیاگران دو ضابطه مهم و اساسی رعایت گردد و احیاگر در روند فعالیت‌های خود ملزم به پاسخ‌گویی درباره رعایت و به‌کارگیری دو ملاک می‌باشد، که عبارت‌اند از:

ضابطه اول: توانمندی و پویایی.

ضابطه دوم: اصالت و خلوص.

هر چند که این دو ضابطه، کلی بوده و در معیارهای تحقق آن به واسطه همین کلیت، اختلاف نظر یافت می‌شود و روند نقد را با مشکل مواجه می‌سازد، ولی می‌توان گفت که از دیدگاه شیعه نیز تمام تاریخ احیاگری در ضمن همین دو ملاک اصلی قابل نقد و تبیین است و احیاگر نمی‌تواند از کنار نگاه نقاد جامعه تشیع و پرسش درباره میزان رعایت ضابطه اصالت، به سادگی بگذرد.

زیرا هر متفکر دینی، لااقل در مقام ادعا علاقمند است که اندیشه دینی، ناب و مستند به تعالیم اصیل دین و پیراسته از التقاط و

در آمیختگی با اندیشه‌های غیر دینی باشد و از سوی دیگر توانا بوده و بتواند به گونه‌ای به مسائل و مشکلات پاسخ گوید که دیانت قامتی سرافراز در میان سایر مکاتب یافته و با نیرومندی تمام بایستد. لذا است که در فرایند احیاگری، می‌بایست وجود این دو شاخص را با هم بطلبیم و دنبال نماییم.

آن چه در این بررسی‌ها به عنوان معیار و شاخص ما شیعیان جهت سنجش میزان اصالت و خلوص به کار می‌رود، مطابقت یا عدم تطابق و سازگاری اندیشه‌های احیاگرانه در زمینه وحدت اسلامی با تعالیم قرآن و عترت علیهم‌السلام، یعنی عقاید مطرح شده در مکتب تشیع می‌باشد؛ زیرا اسلام واقعی تنها در تعالیم این مکتب منعکس است. ما شیعیان بر اساس تعالیم نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معتقدیم:

هر که خواستار دست‌یابی به معارف دینی و شناخت تعالیم هدایتی اسلام است، بایستی پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فقط به اهل بیت علیهم‌السلام رجوع نماید، چرا که حقیقت نورانی این دین را از هیچ منبع و مأخذ و راه و روش دیگری جز با مراجعه مستقیم به تعالیم عترت علیهم‌السلام نمی‌توان به دست آورد.

هر معرفت و شناختی به نام دین اسلام و به طور کلی هر اندیشه‌ای که مستند به تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام نباشد و از آن مکتب کسب نشده باشد، سرانجامش انحراف از حق و ضلالت و گمراهی است. لذا شک نیست که تنها راه دریافت واقعی و شناخت صحیح از دین اسلام و سنجش دینی بودن هر فکر و نظری، رجوع به اهل بیت علیهم‌السلام و مطابقت آن

نظریات با تعالیم برخاسته از مکتب تشیع می‌باشد؛^۱ چرا که این راه، یگانه راهی است که می‌توان علم دین را که علم هدایت است، از آن طلب کرد و به صحب افکار و اندیشه‌های مطرح شده به نام دین، اعتماد نمود. بدون تردید ریشه معارف حقه دینی، فقط در تعالیم عترت علیهم‌السلام نهفته است، به طوری که اگر شناختی به نام دین اسلام با آن تعالیم تطبیق نکند، به طور قطع، باطل و بیهوده خواهد بود.

بنابراین اگر از قرائت‌های وحدت اسلامی سخن گفته می‌شود، به اعتقاد ما شیعیان مبانی این اندیشه باید مبتنی بر دین و برگرفته از تعالیم آموزگاران واقعی آن یعنی اهل بیت علیهم‌السلام باشد و تا این مرحله طی نگردد و تکلیف ضابطه خلوص و معیار تحقق آن روشن نشود، ورود به مقوله ارزیابی کارنامه احیاگری بی‌فایده است.

در این نقد و بررسی‌ها، معیار حقانیت از نظر ما، تطبیق محض و مطلق اندیشه‌ها، آن هم بدون کمترین مسامحه‌ای با تشیع و عقاید مندرج در این مکتب یکپارچه حق می‌باشد.

وقوع کوچک‌ترین لغزش و یا تساهلی در مطابقت اندیشه‌های وحدت‌طلبانه با مبانی فکری تشیع جعفری اثنا عشری، موجبات نقض ضابطه اصالت و خلوص را فراهم آورده و اندیشه را غیر دینی و غیر مستند به اسلام می‌سازد، چه رسد به تحریف و تغییر و تخطی از مبانی این مکتب!

در مسیر این بررسی‌ها، علیرغم احترامی که برای صاحبان رأی و

۱ - منظور از مکتب تشیع همان تعالیم قرآن و عترت و فهم خالص و ناب از آن است و لزوماً شامل افکار و نظریات هر اندیشمند شیعه‌ای نمی‌باشد.

اندیشه قائل هستیم و نیز پای‌بندی‌ای که به رعایت اخلاق در نقد و تحلیل تفکرات داریم؛ اما تحت هیچ شرایطی تسامح و تساهل در تحلیل و نقد و کوتاه آمدن از حق را جایز نمی‌شماریم، زیرا معتقدیم این حق، از آن ما نیست که بتوانیم جهت مصلحت‌اندیشی ذره‌ای از آن را کسر نماییم و یا بتوانیم قدری از آن را به دیگران ببخشیم تا به توافقی دست یابیم.

حقانیت محض، تنها از آن مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است و پذیرفتن هر نوع اندیشه‌ای تحت عنوان تفکر دینی، اگر ذره‌ای با مبانی این مکتب نخواند، زیر پا نهادن حقی است که صاحبان اصلی آن، عترت علیهم‌السلام اند. شیعیان در مواجهه با احیای مسلمانی، هم اصالت و خلوص اندیشه‌ی احیاگرانه را طالب‌اند و هم توانایی آن را؛ زیرا معتقداند هر کدام را فدای دیگری کنیم، به طور حتم نه تنها چیزی کسر آورده، بلکه به اندیشه‌ای ناقص، انتقادپذیر و «غیر دینی» جهت احیای عملی پناه برده‌ایم.

از آن جایی که شیعیان تنها به توانایی نمی‌اندیشند، بلکه به خلوص اندیشه دینی نیز توجه دارند، همواره نگران‌اند که مبدا شیفتگی بیش از حد به ابراز و اثبات توانایی، که از سوی نواندیشان پی‌گیری می‌گردد، از دغدغه خلوص و نابی آن بکاهد و نواندیش مذهبی جهت ایجاد توانایی، به آراستن اسلام به آن چه از اسلام واقعی نیست و پیراستنش از آن چه اسلام واقعی است بپردازد؛ و یا گرایش بی‌محابا و بی‌پروا نسبت به توانمند نمودن پیکر مکتب اسلام، وی را وا دارد تا هر نوع تغذیه‌ای را برای آن جایز بشمارد و در نهایت مکتب را به نام احیاگری از هویت اصیل و واقعی خویش بگرداند و حتی در این زمینه به

تحریف مبانی اعتقادی پردازد.

دغدغه ایجاد توانمندی، منهای توجه به لزوم خلوص و نابی، نه تنها در بحث «وحدت اسلامی» بلکه در مواجهه با همه اقسام احیاگری، به وضوح مشاهده می شود و جریان دارد.

آن چه از سوی احیاگران تولید می شود، می باید دین باشد، نه این که به بهانه احیا، اندیشه دیگری را به جای دین بنشانند.

در احیاگری قبل از هر چیز، اصالت و خلوص می بایست محفوظ بماند، لذا مشکل اساسی در مواجهه با هر نوع تفکر احیاگرانه، نحوه استناد این اندیشه ها به دین است؛ یعنی هر کدام از این رویکردهای مختلف تا چه اندازه می توانند آن چه را که بدان رسیده اند، به دین واقعی نسبت دهند.

به عبارت دیگر، باید دید این دیدگاه ها تا چه میزان توانسته اند محورها و پایه های اصلی دین را حفظ نمایند؛ به نحوی که از منشأ دینی برخوردار بوده و شیعیان بتوانند آن ها را جزء ارزش های دینی محسوب نمایند و نام اندیشه دینی بر آن ها نهند.

هر چند احیاگران معاصر در مقام توانمندی و بالندگی قدم های بلندی برداشته اند، ولی متأسفانه از حیث تضمین خلوص و اصالت اندیشه دینی، با سؤالات بسیار جدی مواجه اند که پاسخی شایسته می طلبد.

در این میان اندیشه «وحدت اسلامی» نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد.

مقدمه سوم: آشنایی با قرائت‌های اندیشه وحدت اسلامی

در هنگام مطالعه آثار و افکار طرفداران نظریه «وحدت اسلامی» به راحتی می‌توان فهمید که علیرغم تکثر و تنوعی که در این زمینه یافت می‌شود، کمتر به تقسیم‌بندی و جداسازی علمی آنها از یکدیگر پرداخته شده است.

شاید یکی از دلایلی که نقد و بررسی مبانی نظری این دیدگاه‌ها را با مشکل مواجه می‌کند و موجب می‌گردد که افراد به اشتباه تصور کنند که منتقد، خواهان زیر سؤال بردن اجرای معنای صحیح آن است، عدم طبقه‌بندی و تفکیک میان این دیدگاه‌ها می‌باشد.

دست‌یابی به یک تحلیل صحیح درباره «وحدت اسلامی» مستلزم در اختیار داشتن دو دسته از معلومات است که عبارت‌اند از:
الف) آشنایی با معیارهای ارزیابی کارنامه احیاگری و تعیین موضع در این زمینه.

ب) شناخت دقیق قرائت‌های مختلف از وحدت اسلامی.

هنگامی که در جستجوی یافتن دیدگاه‌های نظری مربوط به اجرای اندیشه «وحدت اسلامی» در بستر زندگی اجتماعی، صفحات تاریخ تفکر معاصر را ورق می‌زدیم، متوجه شدیم که شاید بتوان در قدم اول، از دو مشی کلی به منظور دست‌یابی به «وحدت اسلامی» سخن گفت. به عبارت دیگر، اگر وجه مشترک «غالب» در تمامی رویکردهای مطرح شده در این موضوع را استخراج نماییم، به دو خط سیر کلی در جهت تحقق آرمان «وحدت اسلامی» دست خواهیم یافت که عبارت‌اند از:

یکم: حرکت سیاسی - اجتماعی.

دوم: حرکت فکری - عقیدتی.

همان‌طور که قبلاً بیان نمودیم هر دو این حرکت‌ها، برخوردار از یک سری مبانی نظری منحصر به خود می‌باشند که سعی داریم تا بر اساس همین دسته‌بندی، درباره انواع و جزئیات مبانی «وحدت اسلامی» در شاخه فکری - عقیدتی سخن بگوییم.

آغاز بحث

آشنایی با مبانی حرکت فکری - تحقیقی جهت ایجاد وحدت اسلامی

نقطه آغاز این حرکت را در سال‌های اخیر می‌توان تأسیس «دارالتقریب» به اهتمام شیخ محمد تقی قمی در کشور مصر دانست.^۱ با تعقیب حرکت‌های فکری، علمی و تحقیقی که از آن زمان به بعد، جهت ایجاد وحدت اسلامی صورت پذیرفته است، شاهد ارائه دیدگاه‌هایی کاملاً ناهمگون و متضاد در این مسیر می‌باشیم؛ که البته از حیث میزان رعایت اصالت و خلوص در اندیشه دینی، به دو گرایش و بخش کلی قابل تقسیم‌اند.

۱ - فکر تقریب و دعوت به آن با پیشگامی شیخ محمد تقی قمی در مصر عنوان شد که با حمایت گسترده علمای طراز اول الازهر و نیز مراجع معظم شیعه به ویژه حضرت آیه‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله توانست طی مدّت کوتاهی نویسندگان بسیاری را جذب و جلب نماید.

گرایش اول: دیدگاه‌هایی که به شوق ایجاد توانمندی و نیل به وحدت اسلامی، از رعایت ضابطه اصالت و خلوص غفلت ورزیده و معتقداند که:

«در صدد نباشیم که بگوییم این حق است و آن باطل و به اصطلاح (دراثنای دعوانرخ تعیین نکنیم) بلکه در صدد باشیم این اختلافات را کنترل کنیم، حدودش را مشخص کنیم...»^۱

«ما نمی‌گوییم، این حق است و آن باطل، ما در این صدد نیستیم...»^۲
 «به نظر طبیعی می‌رسد که مَنادی وحدت بین مذاهب نباید بر حق و باطل و صحت و سقم آنها کار داشته باشد، مگر انحرافی بر خلاف ضرورت اسلام در آنها باشد. این همان روش حکیمانۀ رجال نامداری امثال سید جمال‌الدین و برخی شاگردان و همفکرانش بوده است.

اوج این دعوت با این شیوه، در دعوت «جماعة التقريب بين المذاهب الاسلاميه» به چشم می‌خورد... یادآور می‌شویم که این دو وظیفه مهم، یعنی دعوت به وحدت و حمایت از مذهب را نباید با هم یکجا جمع کرد... اما غالباً کتاب‌ها و مقالاتی که به نام وحدت اسلامی نوشته می‌شود به حق و باطل مذاهب و احیاناً گل‌آلود کردن آب برای سد وحدت و اثبات مذهب خود و ابطال مذهب طرف کار دارند.»^۳

و نیز بر این باوراند که:

«تقریب مطلوبیتی ذاتی دارد... یعنی همواره باید این شاخص را در مقابل خود قرار دهند تا مبادا از کسی فتوایی صادر شود که با این رکن

۱- محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۱۲۱.

۲- همو: ندای وحدت، ص ۱۲۳.

۳- همو: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۵ و ص ۵۲-۵۳.

مخالف باشد... و در همه فعالیت‌های فرهنگی و علمی و در کلام، فلسفه، فقه، حدیث و رجال باید این شاخص بر همه حاکم باشد!^۱ لذا اساس تفکر پیشگامان این گرایش بر این پایه استوار است که: حقیقت، قربانی همیشگی وحدت است!

گرایش دوم: دیدگاه‌هایی که در عین ایجاد توانمندی و اعتقاد و پای‌بندی به لزوم وحدت اسلامی، به رعایت ضابطه اصالت و خلوص و رعایت اصل حق طلبی و حقیقت‌جویی نیز کمال توجه را نموده‌اند. با توجه به این دو گرایش می‌توان گفت: «وحدت اسلامی» از دو معنای درست و غلط برخوردار است.

«وحدت اسلامی» در معنای صحیح آن در واقع به معنای ایجاد یک اتحاد سیاسی در مقابل دشمن مشترک و پرهیز از نزاع، جنگ و خونریزی به بهانه اختلاف در عقاید مذهبی میان مسلمانان می‌باشد. البته هیچ تعارضی میان این گونه از وحدت اسلامی که نام صحیح آن «اتحاد اسلامی» است، با طرح مباحث عقیدتی شیعه وجود ندارد و لذا نه تنها مرز حق و باطل را برای تحقق آن نمی‌توان برهم ریخت، بلکه شایسته است که قبل از ایجاد آن، مرز حق و باطل به طور کامل مشخص و ترسیم گردد.

این مرزبندی دو فایده دارد:

اولاً: اتحاد از مرز سیاست و مصلحت می‌گذرد و واقعی می‌گردد.
ثانیاً: در آینده، مصلحت‌اندیشی جهت حفظ این اتحاد سیاسی،

۱- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۰-۱۱.

موجب فراموشی حق و باطل و تحریف عقاید حقه شیعه نگردیده و وحدت صحیح اسلامی (اتحاد)، تبدیل به معنای غلط آن یعنی ذوب شدن در عقاید اهل سنت^۱ نخواهد شد.

آشنایی با مصادیق این دو گرایش به شیوه نقل و نقد

در ذیل این عنوان می‌خواهیم از قرائت‌هایی یاد کنیم که هر چند با هدف ایجاد وحدت اسلامی مطرح شده‌اند، اما با توجه به معیارهای ارزیابی کارنامه احیاگری، با انتقادات جدی مواجه می‌باشند^۲، به گونه‌ای که نمی‌توان برای آن‌ها منشأ دینی قائل شد و نام اندیشه دینی بر آن‌ها نهاد، هر چند که شاید در مقطعی خاص، توانمندی خوبی نیز در جهت ایجاد وحدت اسلامی از خود نشان داده‌اند.

به دنبال معرفی هر یک از این قرائت‌ها، به نقل تحلیل‌های ارائه شده از سوی اندیشمندان مذهبی متعلق به گرایش دوم خواهیم پرداخت. این تحلیل‌ها به منظور نقد و بررسی قرائت‌های ناخالص و ارائه دیدگاه‌های صحیح گردآوری شده است.

۱ - تذویب

۲ - از آن‌جایی که هدف ما در این نوشتار شناخت خطوط کلی و اصلی انواع شبهات و هشدار درباره آن‌ها می‌باشد، به ارائه متن شبهات پرداخته‌ایم تا امکان شناسایی و ردیابی این سنخ تفکرات را برای شما فراهم آوریم؛ در ضمن تذکر به این نکته را مناسب می‌دانیم که قائل شدن به هر یک از مصادیق مطرح شده، به نوعی در ارتباط با قبول و پذیرش مصادیق دیگر بوده و از ارتباط و تأثیرگذاری هر یک از شبهات در شکل‌گیری دیگری نباید غفلت ورزید. (ترتیب نقد و بررسی‌های این شبهات نیز با توجه به همین ارتباط تنظیم شده است.)



گفتار یکم

سکوت نمودن و نهی از کاوش‌های علمی اختلاف‌برانگیز

مقدمه

شاید یکی از ساده‌ترین و در عین حال ناخالص‌ترین شیوه‌ها جهت ایجاد وحدت اسلامی که کاملاً مبتنی بر نقل‌های مطرح شده در گرایش اول می‌باشد، دعوت به پرهیز از تحلیل‌های اختلاف‌برانگیز و التزام به سکوت و اکنون در مرحله‌ای جدیدتر توصیه به نگفتن اسرار باشد! چنانچه اظهار شده:

«حال اگر همان طور که می‌گویند، اینها اسرار آل محمد است پس باید آنها را مکتوم نگه‌داشت و فاش نکرد.»^۱

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در کتاب «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی (ع)» (چاپ اول ۱۳۸۱)، ج ۲، ص ۲۹.

بدیهی است وحدتی که بر اساس تسامح علمی حاصل شود، وحدتی خیالی می‌باشد، چه رسد به این که سعی داشته باشیم تا با اظهاراتی از قبیل موارد زیر، در مسیر وحدت اسلامی قدم برداریم! برخی نمونه‌ها عبارت‌اند از:

«در مسائل اختلافی از دیدگاه تقریب، از نو نظر بیفکنیم و بکوشیم راههای وفاق تازه بیابیم و از طرح اختلافات جدید، خودداری نماییم...»^۱

«بسیاری از اختلافات در عصر ما بی‌مورد و سالبه به انتفای موضوع است، و باید بسیاری از مسایل را به دست فراموشی سپرد و در روش بحث و مناظره و طرح مسایل مورد اختلاف، تجدید نظر کرد.»^۲

«ما نباید در این زمان نش قبر کنیم و مسائل اختلافی مرده را زنده کنیم و مطرح سازیم.»^۳

«در مجالسی که به عنوان وحدت تشکیل می‌گردد، یا مقالاتی که به این عنوان نوشته می‌شود، نباید مسائل اختلافی زیاد باز شود و تشریح گردد.»^۴

«خلاصه و نتیجه سخن ما در این مقال این است که... مسلمین نباید از اختلافات سران خود در چهارده قرن پیش سخن بمیان آورند، تا چه رسد به اختلافاتی که بعداً در میان آنها پیدا شده است.»^۵

«نقل هر گونه مطلبی که برادران سنی ما را بیازارد، حرام است.»^۶

۱ - محمّد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص ۱۳۵.

۲ - همو: پیام وحدت، ص ۳۰۵.

۳ - سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البلاغه، مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۲۷.

۴ - همو: وحدت در نهج البلاغه، ص ۱۳۸.

۵ - همو: وحدت در نهج البلاغه، ص ۱۴۴.

۶ - محمّد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۲۹.

«... اگر بخواهیم که تقریب یا وحدت یا ائتلاف... انجام پذیرد باید صدا و سیما، رسانه‌های جمعی، روزنامه‌ها، گویندگان و نویسندگان ما در نوشته‌ها و اظهاراتشان رعایت بعضی مسائل را نکنند. در روضه‌خوانی‌ها (مخصوصاً در ایام فاطمیه)، آن چه که احساسات اهل سنت را جریحه‌دار می‌کند... در مجامع عمومی گفته نشود و این رویه را از... مجامع رسمی‌مان حذف کنیم... بنده ادعا و اثبات می‌کنم که آن چه که بوسیله صدا و سیما، روزنامه‌ها، کتابها یا منبرها باعث جریحه دار شدن احساسات دینی اهل سنت می‌شود، حرام! است.»^۱

«ما مسلمان‌ها مجاز نیستیم برای حمایت از یک قومیت یا یک مذهب، ولو مذهب اهل بیت، به گونه‌ای عمل کنیم که وحدت امت را مخدوش سازد.»^۲

«از لحاظ وظیفه شرعی هر امری که به وحدت اسلامی صدمه میزند و وسیله ضعف اسلام و قوت کفر باشد حرام است و مسلم است که با این قبیل سخنان، وحدتی در جبهه اسلامی باقی نخواهد ماند و این جبهه در برابر جبهه کفر ناتوان خواهد شد.»^۳

۱- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۳-۶۴.

۲- محمّد واعظزاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار

و تابستان ۸۰، ص ۱۱.

۳- همو: پیام وحدت، ص ۲۷۴.

نقد و بررسی

استاد علی عراقچی همدانی در کتاب «صد درس از بحث امامت» مطالب مبسوطی را در این زمینه ارائه نموده‌اند که خلاصه آن با حفظ اصل جملات ایشان، چنین است:

«قبل از شروع بحث امامت، ممکن است مطلبی به ذهن بیاید... و آن شبهه این است که آیا در این زمان که مسلمین گرفتار دشمنان سرسختی هستند...، این بحث صلاح است یا نه؟ زیرا لازمه بحث امامت، دامن زدن به آتش‌های اختلافی است که بعد از رحلت پیغمبر ﷺ دامنگیر جامعه مسلمین شده و چه دشمنی‌ها و خونریزی‌ها که در اثر این مسئله در داخله مسلمین رخ داده... و این اختلافات باعث این می‌شود که فرق مسلمین غافل از دشمن گردند... چون اتحاد مسلمین موضوع قابل اهمیتی است و بحثهای امامت موجب تفرقه است، برای حفظ وحدت، سکوت صلاح است... [زیرا] ضررش از تفرقه و جدایی که پایگاه نفوذ اجانب گردد، کمتر است.»^۱

در پاسخ به این شبهه، این سؤال اساسی مطرح می‌گردد که:

«آیا اتحاد و هماهنگی در هر چیزی و هر موضوعی مفید است، یا این که موضوعات از این نظر مختلف است. شکی نیست هر موضوعی که برای جمعیت و ملت فایده خوب و عقلائی داشته باشد، همکاری و همفکری برای تحصیل آن لازم و مفید است؛ در مقابل اگر موضوعی مفید نباشد، اتحاد و هماهنگی برای به دست

۱- علی عراقچی همدانی: صد درس از بحث امامت، ص ۹ و ص ۱۲.

آوردن آن گذشته از این که لازم نیست، ضرر هم دارد... بنابراین نباید کلمه زیبای اتحاد ما را گول بزند، بلکه باید قبل از اتحاد «هدف» را در نظر بگیریم... گذشته از حکم عقل، قرآن هم اتحاد در راه حق را مفید و در راه باطل را مضر معرفی فرموده... اتحاد در راه خدا و همگامی در راه حق را دستور فرموده، نه در راه غیر خدا و باطل.^۱

«نتیجه این که به حکم عقل و قرآن هر انسانی وظیفه دارد قبل از این که دست اتحاد به کسی یا جمعیتی بدهد موضوع را بررسی کند، اگر حق است، همکاری و اگر باطل است، جدایی نماید... پس اتحاد و یگانگی لازم و صحیح است، ولی باید قبل از صورت گرفتن اتحاد، هدف روشن باشد تا اتحاد زیر سایه حق و حقیقت قرار گیرد و به دست آوردن حق، جز با بحث و کنجکاوی البته در محیط دوستانه انجام پذیر نیست.»^۲

اگر بخواهیم اختلافی که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در داخله مسلمین پدید آمد را از میان ببریم، باید علت آن را بیابیم و ریشه کن سازیم. «ما باید بدانیم چه حوادث یا چه افرادی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علت اختلاف شده و با به دست آوردن آنها و جداکردنشان از اسلام، حقیقت اسلام را دریافت نماییم و بعد برای حفظ این حقیقت متحد شویم.

ناگفته پیداست، مسئله‌ای که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد و

۱- همان منبع، ص ۱۲-۱۳.

۲- همان منبع، ص ۱۴.

موجب اختلاف شد، مسئله امامت و زمامداری بود و عده‌ای بعد از پیغمبر مدعی این مقام شدند و اختلاف پدید آمد. پس قبل از اتحاد لازم است در این موضوع بحث کنیم و حق را به دست آوریم تا اتحاد، متکی بر حق و حقیقت گردد و در غیر این صورت اتحاد نه ممکن است و نه مفید.^۱

«حالا این شبهه پیش می‌آید که آیا گفتن حق در هر مورد و هر زمان خوب و صلاح است یا نه، ممکن است گفته شود در موردی که گفتن حق و بیان حقیقت دارای مفسده زیادی باشد، عقلاً باید سکوت کرد تا به این وسیله از بروز مفسد جلوگیری شود و شرعاً هم ائمه اطهار علیهم‌السلام تقیه را در مواردی که اظهار حق مفسده‌ای داشته باشد واجب فرموده‌اند...^۲ پس بهتر این است که ما برای حفظ حق و حقیقت راهی را طی کنیم که حق را به کلی فدا نسازیم و موجودیت و کیان مسلمین را به باد فنا ندهیم و به جای این گونه مباحث، بکوشیم هر چه بیشتر صفوف مسلمین را فشرده‌تر کنیم و از این حقیقت برای حفظ حقیقت بزرگتر صرف‌نظر نماییم.»^۳

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم:

«باید موضوعات و موارد را بررسی کرد و در هر موردی که حق گویی مفید باشد، صلاح و اگر مضر باشد، صلاح نیست^۴ [و باید سکوت کرد؛

۱- همان منبع، ص ۱۵.

۲- همان منبع، ص ۱۵-۱۶.

۳- همان منبع، ص ۱۸.

۴- همان منبع، ص ۱۸.

ولی باید توجه داشت [بحث امامت از این موارد نیست و دارای فوائد زیادی است و هیچ‌گونه ضرری و مفسده‌ای هم بر آن مترتب نمی‌شود، البته اگر طوری عنوان شود که مستلزم فحش و بدگویی نباشد].^۱

هنگامی که «انسان در بحث هدفی جز روشن شدن حق و حقیقت ندارد، پیدا است که در این صورت مرجع بحث، دلیل و برهان است نه بدگویی و لجاجتی... این‌گونه بحث کردن هیچ‌گونه ضرر و فساد ندارد و فواید زیادی هم دارا است.»^۲

«نتیجه این که بحث امامت در محیط خالی از غرض و فحش و اهانت و تعصب‌های کودکانه در هر زمان مفید و در این زمان هم صلاح است.»^۳

«بعضی کوته‌فکران چنین تصوّر می‌کنند که مثلاً چون شیعه معتقد به خلافت بلافضل علی علیه السلام و سنی‌ها معتقد به خلافت بلافضل ابوبکر هستند و امثال اینها، این تفرقه و جدایی بین آنها حکمفرماست که اگر روزی شیعه اسمی از خلافت به حق علی علیه السلام نبرد و نسبت به خلفای ثلاثه اظهار عقیده و محبت کند، اختلاف ریشه کن خواهد شد و ملت اسلام همه دست در دست هم، قدرت بزرگی به دست می‌آورند! اینها نمی‌دانند اگر فرضاً شیعه این کار را انجام دهد، دشمنان از راههای دیگری آتش اختلاف را روشن می‌کنند.

شاهد بر این معنا این که شما جمعیت شیعه را که دارای این عقیده

۱- همان منبع، ص ۱۹.

۲- همان منبع، ص ۲۰-۲۱.

۳- با اقتباس از همان منبع، ص ۲۱.

هستند از مسلمین جدا کنید، بعد ملاحظه کنید سایر فِرَق مسلمین که از نظر عقیده به خلافت مثل هم هستند، آیا اتحاد و اتّفاقی دارند و دولت‌های آن‌ها با هم برادر و متحد و پشتیبان یکدیگرند و ملت‌های آن‌ها زیر پرچم [اسلام] صف واحدی دارند؟ خواهید دید نه.^۱

«در حقیقت، مانع بزرگ و ریشه‌دار برای اتّحاد و همبستگی اجتماعات، استعمارگران و استثمار کنندگان هستند که در هر دوران و زمانی بوده و می‌باشند و فتنه‌ها و تفرقه‌ها به راه می‌اندازند.»^۲

«آیا این دردها با سکوت کردن دربارهٔ حقّ علی علیه السلام و فرزنداناش درمان‌پذیر است تا ما سکوت کنیم؟

یا این که این همه تفرقه‌ها و فتنه‌ها و خونریزی‌ها به واسطهٔ این است که جمعیت شیعه نسبت به حقّ اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و فادار هستند و نسبت به غاصبین حقوق آن‌ها بی‌مهر و عقیده! (بی‌انصافی تا چه حد و جهالت تا چه اندازه) پیکرهٔ اسلام و مسلمین در اثر کم‌خونی ضعیف شده، خونی که مایهٔ حیات است در دنیا و آخرت، و خدا و پیغمبر معرفی کردند و همهٔ فرق مسلمین نقل نموده‌اند، پیروی همه جانبه از علی و اولاد معصومین اوست. برای تقویت اسلام و مسلمین باید هر چه زودتر دست به دامان آن‌ها شویم نه این که مثل بعضی روشنفکران‌ها این مقدار خون کمی هم که در رگ‌های شیعه هست بیرون کشیم و فاتحهٔ اسلام را بخوانیم، به خیال ایجاد وحدت و به دست آوردن قدرت و شوکت!»^۳

۱- همان منبع، ص ۲۲-۲۳.

۲- همان منبع، ص ۲۲.

۳- همان منبع، ص ۲۴.

غافل از این که اگر وحدت طلبان روی مصلحت اندیشی‌های ظاهری وقت بخواهند که شیعیان از عقاید خاصه خود صرف‌نظر کنند، دشمن با بهانه دیگری ایجاد اختلاف می‌کند.

«در هر صورت بحث امامت اگر متکی به برهان و دلیل باشد و خالی از تعصبات قدیمی و جدیدی و جدای از این مکان و آن مکان، لازم و موجب اتحاد است نه تفرقه.»^۱

«زیرا در این بحث، عقاید خاصه طرفین مورد گفتگو قرار می‌گیرد و با مراجعه به مدارک اصیل اسلامی یعنی قرآن و احادیث صحیح و کنار زدن مطالبی که از ناحیه دشمن دانا و دوست نادان چهره زیبای حقیقت را پوشانیده، حق بی‌پرده خودنمایی می‌کند و ریسمان نجات الهی پدیدار می‌گردد و همه با هم... دست وحدت زیر سایه حق به هم می‌دهند و با یگانگی و فداکاری، مجد و عظمت از دست رفته را با سرکوبی دشمنان خارجی و مزدوران آنها به دست آورند؛ زیرا چنین وحدتی، وحدت ریشه‌دار و زنده است و اثر حیاتی دارد.»^۲

این گونه بحث علمی موجب می‌شود:

«با بررسی کامل، اسباب اختلاف را به دست آرند و حق و باطل را از هم جدا کنند و دشمنانی که با تردستی و لباسهای مختلف، خرافات و باطل‌هایی را داخل حق نموده‌اند، بشناسند و از اجتماع خود کنار زنند و اسلام بی‌پیرایه و پاکی را که پیغمبر آورده بیابند.

۱- همان منبع، ص ۲۷-۲۸.

۲- همان منبع، ص ۲۶-۲۷.

این اجتماع، اجتماع با علم و معرفتی می‌شود و اتحاد در این زمینه، عالمانه و پرنمراست برای داخله مسلمین؛ و کمرشکن است نسبت به اجانب و دشمنان.

در اینصورت بهانه اختلاف عقاید از دست دشمن رفته و بهانه‌های دیگر هم اثری ندارد.

زیرا اساساً دشمن از جهل مردم استفاده می‌کند و بر آنها مسلط می‌شود و تفرقه می‌اندازد، علم و معرفت، سدّ محکمی است برای جلوگیری از نفوذ دشمن و بحث امامت سبب علم و معرفت و کشف حقّ و حقیقت است.^۱

بحث درباره امامت و خلافت موجب می‌شود:

«اختلاف عقاید برطرف گردد و مسلمین همدیگر را بشناسند و اتحادی که کمر دشمن را بشکنند، تولید می‌گردد.»^۲

«برای جبران این نواقص لازم است مردم مسلمان از شیعه و سنی پیاخیزند و با تأسیس مجالس و محافل درسی و بحثی و اصلاح مجالس تبلیغی... نور اسلام و قرآن را در اعماق وجود مسلمین وارد کنند و ما باید بدانیم یک قسمت از مطالب اساسی و حیاتی که همه مسلمین باید بیاموزند، مربوط به بحث امامت است، زیرا موضوع رهبری در اسلام از ارکان است.»^۳

«اگر مسلمین نسبت به معارف اصیل اسلام آشنا شوند، فرقی مسلمین به هم نزدیک می‌گردند و اتحادی که از روی بیداری و

۱- همان منبع، ص ۲۹.

۲- همان منبع، ص ۲۸.

۳- همان منبع، ص ۳۱-۳۲.

گفتار یکم: سکوت نمودن و نهی از کاوش * ۴۱

علم و معرفت است، پدید می‌آید و این طور اتحاد، قدرت آفرین است و جلو نفوذ اجانب را می‌گیرد و چنین علم و معرفتی جز با تأسیس و تکمیل مجالس درسی و بحثی صورت پذیر نیست.^۱

استاد جعفر سبحانی ضمن ریشه‌یابی این نوع گرایش، به تحلیل آن پرداخته و می‌نویسند:

«گاه دیده می‌شود که برخی از جوانان ساده لوح و احیاناً فریب خورده، موضوع وحدت اسلامی را پیراهن عثمان کرده و کوششهای علمی حقیقت طلبان را به باد انتقاد می‌گیرند و می‌گویند: بحث دربارهٔ خلافت ابوبکر و علی علیه السلام و این که جانشینی از آن کدام بوده است، از بحثهای غیر مفید و بی‌ثمر می‌باشد...^۲

دارندگان این اندیشه از نتایج درخشان این بحث غفلت ورزیده، و لذا آن را یک نوع بحث غیر مهم و احیاناً بی‌فایده و یا خاری بر سر راه وحدت اسلامی اندیشیده‌اند. ولی ما فکر می‌کنیم که این اندیشه جز غفلت از فلسفهٔ امام شناسی، ریشهٔ دیگری ندارد و از یک نوع «سئی زدگی» یا «وهابی مآبی» سرچشمه می‌گیرد.

... این اشکال زمانی وارد است که چونان دانشمندان اهل تسنن، امامت و خلافت اسلامی را یک نوع مقام و منصب عرفی بدانیم که وظیفهٔ او در حفظ مرزهای اسلامی و تقویت نیروهای دفاعی و... خلاصه می‌گردد... ولی از دید شیعه که امامت را امتداد رسالت و دنبالهٔ همان فیض معنوی نبوت می‌داند، وجود چنین

۱- همان منبع، ص ۳۲.

۲- [دربارهٔ این شبهه در همین کتاب بیشتر خواهیم نگاشت].

بحثی لازم و ضروری است. زیرا در این صورت وظایفِ امام در امور یاد شده خلاصه نمی‌گردد، بلکه علاوه بر آن‌ها، وی مبین احکام الهی و مفسر معضلاتِ قرآن و مرجع حلال و حرام پس از درگذشت رسول خدا ﷺ نیز هست...

این جاست که می‌بینیم بحث دربارهٔ جانشین علمی رسول خدا ﷺ رنگ ضرورت به خود گرفته و به صورت یک مسئلهٔ کاملاً حیاتی و زنده درمی‌آید. زیرا در این فرض، امام راهنمای امت در معارف و اصول و احکام و فروع است و تا چنین مقامی با دلایل قطعی شناخته نشود، هرگز به نتیجهٔ مطلوب نمی‌توان رسید.

... حتی اگر ما^۱ مسئلهٔ خلافت را هم کنار بگذاریم و از موضوع زمامداری مسلمانان پس از پیامبر ﷺ، که از آن امام معصوم است چشم‌پوشیم، تنها بررسی این مسئله که مرجع دینی و علمی پس از درگذشت پیامبر اکرم ﷺ کیست، از جهاتی حائز اهمیت بوده و با سعادت و خوشبختی و سرنوشت مسلمانان کاملاً ارتباط دارد.^۲

ایشان همچنین می‌نویسند:

«گروهی از تندروها که به تشکیل حکومت واحد اسلامی در سرزمینهای متعلق به مسلمانان علاقهٔ شدیدی دارند، بحث و گفتگو در مسائل اختلافی را تحریم کرده و آن را مایهٔ اختلاف و تشّت و گاهی در راه عقب‌گرد به دوران جنگهای خونین خلفای

۱- [در مقام معاشات در بحث، نه به عنوان یک اعتقاد]

۲- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص ۱۲-۱۴.

عثمانی و سلاطین ایرانی^۱ می‌شمارند.

باید به این گروه یادآور شد که مسأله به این تند و تیزی و داغی نیست که آنان می‌انگارند، زیرا بحثی داریم تا بحثی، هر نوع بحثی که با واقع بینی خاصی، دور از تعصب‌های کور و کبر، متکی بر مدارک اصیل اسلامی که مورد اتفاق طرفین است، انجام گیرد و افق‌های تاریک از عقائد اسلامی و حدیث و فقه را روشن سازد، نهایت آرمان اسلامی است که قرآن ما را به آن دعوت می‌کند. مگر قرآن ما را به تدبیر در آیات و بهره‌گیری از عقل و خرد دعوت نمی‌کند؟

گروهی که بحث در مسائل اختلافی را تحریم می‌کنند و نویسندگان این مسائل را عوامل اختلاف انداز و شکاف‌آفرین قلمداد می‌نمایند، باید متوجه گردند که پیروی از چنین تز، سبب می‌شود که قسمتی از آیات قرآن و احادیث پیامبر و بخش اعظم تاریخ اسلام به دست فراموشی سپرده شود، نه کسی آن‌ها را تفسیر کند، نه درباره آن بررسی به عمل آورد، نه در بسیاری از حوادث اسلامی، پرده‌ها بالا برود.

چه بهتر به جای حریم تحریم و ترور فکر و اندیشه، حریم اصلاح و پند به دست بگیریم و به نویسندگان اسلامی سفارش کنیم که در چنین وضع آشفته جهان اسلام و مسلمانان... در بحث و بررسی‌های خود، وضع مسلمانان را در نظر آورند، سپس قلم به دست بگیرند و هر نوع مسأله‌ای را با کمال بی‌طرفی بدون تعصب

کور، بی آن که در تجزیه و تحلیل مسأله، عواطف گروه دیگر را جریحه دار سازند، مورد بررسی قرار دهند و بدانند قضاوتها و داوریها و نوشته‌های آنان، در روز رستاخیز جزء پرونده اعمال آنها خواهد بود.

خلاصه: از دو نظر باید مسائل عقیدتی که بنیاد فکری هر مذهبی را تشکیل می‌دهد، مطرح گردند.

۱- اتحاد و وحدت، فرع شناسایی قدر مشترکها و موارد اختلاف است، و وحدت‌های کورکورانه بدون شناسایی چنین موارد، یک اتحاد سطحی بوده و دیری نمی‌پاید.

۲- از آن‌جا که به صحت و استواری مکتب خود عقیده مندیم، فرزندان ما باید با خصوصیات این مکتب آشنا گردند و آن را با دلیل و منطق فراگیرند و از تقلید در عقاید بپرهیزند، در این صورت برای فراگرفتن این افراد هم که باشد، باید مسائل مورد اختلاف را طرح و بررسی کنیم و مکتب خود را به اخلاف و جانشینان خود بیاموزیم و گرنه مکتب به دست فراموشی سپرده می‌شود و جز نام بی‌مسمایی از آن باقی نمی‌ماند.

هر نوع بحث به گونه یاد شده، نه تنها زیانبخش و اختلاف آفرین نخواهد بود، بلکه گامی در راه وحدت اسلامی و یکپارچگی جامعه مسلمانان محسوب خواهد شد، هر گاه اندیشمندان هر گروهی، مسائل اختلافی را دور از هر نوع مجامله و عوامفریبی تشریح کنند، بسیاری از تهمتها و دروغها، سوءظن‌ها و بدگمانیها، فرو ریخته و سیمای حقیقت با روشنی خاصی، خود را نشان می‌دهد.

... ما در طول زندگی خود دیده‌ایم هر کتابی که بر اساس واقع بینی با الهام از وجدان، مستند بر قرآن و حدیث، دور از ریاکاری و... نوشته شود، نه تنها مایهٔ اختلاف نبوده، بلکه دو گروه را به هم نزدیک ساخته و شجرهٔ اتحاد را زودتر به ثمر رسانیده است.

... نباید از خاطر بُرد که این گونه پیشرفتها^۱، معلول دفاع راستین و منطقی شیعه از عقاید و اصول و فروع احکام خود می‌باشد، و اگر بنا بود به بهانهٔ حفظ وحدت اسلامی، شیعه دور این گونه مسائل را خط بکشد، نه حقیقتی روشن می‌گردید و نه شیعه آبرویی و حیثیتی تازه کسب می‌کرد.

بنابراین بحث منطقی و علمی، همراه با بینش صحیح اسلامی، دور از تعصب و گزافه‌گویی، پیراسته از تعصبات کور، و اعمال الفاظ رکیک و دور از نزاکت، نه تنها اشکال ندارد، بلکه می‌تواند دو گروه از امت را به هم نزدیک سازد.^۲

۱ - [اشاره به صدور فتوای شیخ شلتوت در جواز پیروی از مذهب شیعهٔ امامیه.]

۲ - استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۸-۱۶.

لذا نمی‌توان هر گونه بحث و نقل هر گونه مطلبی را تنها به بهانه وحدت اسلامی ممنوع دانست.

علامه عسکری در این باره در ضمن مقاله‌ای می‌نگارند:

«اگر گذشتگان به نام حفظ قرآن، از نوشتن حدیث پیغمبر و نشر آن منع نمودند، امروز به نام حفظ وحدت اسلامی از بحث در سیره و حدیث پیغمبر و تاریخ صحابه منع می‌نمایند... امروز نیز چنان اقتضا می‌کند که به نام حفظ وحدت اسلامی، خواهان بستن در بحث و تحقیق گردند. آری، پیروی از آن سیاست اقتضا می‌کند که در علم و تحقیق را ببندند، اما دین اقتضا می‌کند که در علم و تحقیق باز باشد.

بحث نکنید! شگفتا! جمله زیان آوری است! آیا بحث نکنید، برابر با در پی علم نباشید نیست! در سیره و حدیث و تاریخ بحث نکنید، یعنی در پی علم آنها نباشید! زیان آور است که به اسم دین می‌گویند بحث نکنید!

برای چه ترک بحث و تحقیق کنیم؟ برای حفظ وحدت مسلمانان؟! آیا با ترک بررسی و تحقیق، آن همه اختلافات بین مسلمانان در آراء و افکار و احکام بر طرف می‌شود، یا به جا می‌ماند؟ آن همه اختلافاتی که ناشی از انتشار احادیث مجعوله و تاریخ مجعول بوده است! آیا باید بحث و بررسی را ترک کرد و در علم را بست؟ یا آن که با نرمی و ملایمت به قصد فهمیدن و فهمانیدن عقاید اسلام، و احکام قرآن، در سیره و حدیث پیغمبر و تاریخ اسلام بحث نمود؟

گفتار یکم: سکوت نمودن و نهی از کاوش * ۴۷

حقّ این است که برای رسیدن به حقّ، و نشر حقیقت باید رسیدگی و بحث کرد. علمای شیعه پس از امامان خود، این راه را پیموده‌اند و در نشر علوم و معارف اسلامی در قرون متمادی جان بر کف نهاده و بحث کرده‌اند، تا حقایق اسلامی را در دسترس مسلمانان نگاه دارند.^۱

۱ - سید مرتضی عسکری: حماسه غدیر (مجموعه مقالات)، ص ۵۰۶-۵۰۷.

دعوت به سکوت در قالب روشنفکری

دعوت به سکوت و عدم تحلیل و بررسی‌های تاریخی، حتی در شکل و قالب روشنفکری نیز مطرح گردیده، همچون این بیان که:

«پس اختلاف فعلی شیعه و سنی بر سر چیست؟ بر سر مسائل تاریخی است و انتخاباتی! که در ۱۳۸۰ سال پیش انجام گرفته است، آن را چنان بررسی می‌کنند که به کار دنیای من و تو نمی‌خورد، به درد آخرت‌مان می‌خورد. یعنی اگر ما حبّ علی را - که در سقیفه حَقّش را پایمال کردند - در دل داشته باشیم بعد از مرگ به بهشت می‌رویم و آن‌ها که طرفدار کاندیداهای دیگرند به جهنّم می‌روند! ... یکباره تشیع را به صورت حبّ و بغض‌های تاریخی درآوردند... بی‌آن که برای زندگی امروز و فردا مان ارزشی یا بر بینشمان تأثیری داشته باشد.»^۳

۱ - [منظور از انتخابات، اجتماع در سقیفه بنی‌ساعده و منظور از کاندیداهای دیگر، خلفا می‌باشند!

گویا اساس بر انتخاب بوده و تنها در گزینش فرد لایق‌تر اشتباه شده است!]

۲ - [در باره جایگاه والای اعتقاد صحیح به امامت و تأثیر آن در رستگاری و سعادت اخروی، به کتاب «در جستجوی علم دین»، تألیف: استاد سید محمد ضیاء آبادی (ص ۱۳۱ - ۱۶۱) رجوع فرمایید.]

۳ - دکتر علی شریعتی: تاریخ و شناخت ادیان (مجموعه آثار ۱۵)، ج ۲، ص ۲۶ - ۲۷.

گفتار یکم: سکوت نمودن و نهی از کاوش * ۴۹

به نظر می‌رسد که این قبیل اظهار نظرها برگرفته از نوعی نگاه انحرافی به امامت می‌باشد^۱ که ولایت را به حکومت تأویل کرده و همه مباحث مرتبط با امامت را در همین فضا تفسیر می‌کند. چنانچه ابراز شده:

«غصب خلافت پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) بکیفیتی که انجام گرفت ظلم فاحشی بود که به حق و حقیقت وارد شد و نفس پیامبر از تصدی امر حکومت ممنوع و اسلام از برکات آن محروم ماند و هرچه بود، شد و گذشت و دیگر اعاده آن حق به من له الحق، محال و گفتگو از آن قیل و قال! است.»^۲

این اشکال زمانی وارد است که چونان دانشمندان اهل تسنن باشیم و امامت و خلافت اسلامی را یک نوع مقام و منصب عرفی بدانیم و یا همچون بعضی دیگر باشیم که:

«فقط قائل به امامت به همان معنی رهبری اجتماعیند. می‌گویند پیغمبر ﷺ، علی علیه السلام را تعیین کرده بود برای رهبری بعد از خود و ابوبکر و عمر و عثمان بی‌جا آمدند.

همین مقدار شیعه هستند و در آن دو مسئله دیگر [یعنی مرجعیت مطلقه دینی و ولایت کلیه الهی] یا اعتقاد ندارند و یا سکوت می‌کنند. بعضی دیگر، مرحله دوم را هم قائل هستند ولی به مرحله سوم نمی‌رسند.»^۳

۱- ر.ک: علی لئیاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۴، فصل دوم.

۲- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۵۷.

پاسخ استاد جعفر سبحانی:

«هرگاه بحث پیرامون مسئله امامت و پیشوایی مسلمانان در همین حدود باشد که مثلاً بدانیم چه شخصی منصب اجتماعی و سیاسی اسلام را پس از پیامبر اداره نمود و تعیین این شخص به چه صورت بود ... در این صورت بحث صرفاً جنبه تاریخی به خود گرفته و پس از چهارده قرن، بحث درباره آن برای نسل حاضر چندان آموزنده و سازنده نخواهد بود هر چند شناسایی همین افراد، برای مردم آن عصر، از مسائل ضروری و حتمی به شمار می‌رفت.

ولی اگر شکل بحث دگرگون گردد و گفته شود، موضوع بحث تنها رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی پس از درگذشت آن حضرت نیست، بلکه پیامبر علاوه بر این منصب، منصب دیگری [به نام] «مرجعیت در اصول و فروع» داشت و سخن در این جاست که پس از درگذشت پیامبر ﷺ رهبری این مکتب بر عهده کیست؟ و چه اشخاصی باید مرجع بیان حلال و حرام و امر و نهی الهی باشند، تا گفتار و نظر آنان درباره حقایق اسلام برای بشر تا روز رستاخیز حجت باشد؟ در این صورت شناسایی امام و بحث در باب امامت و پیشوایی دینی در متن زندگی هر مسلمانی قرار می‌گیرد و هیچ فردی بی‌نیاز از شناسایی آنها نخواهد بود.»^۱

«از دید شیعه، که امامت را امتداد رسالت و دنباله همان فیض معنوی نبوت می‌داند، وجود چنین بحثی لازم و ضروری است... و

۱ - استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص ۷-۸.

گفتار یکم: سکوت نمودن و نهی از کاوش * ۵۱

به صورت یک مسئله کاملاً حیاتی و زنده در می‌آید؛ زیرا در این فرض ... تا چنین مقامی با دلایل قطعی شناخته نشود، هرگز به نتیجه مطلوب نمی‌توان رسید...^۱

دعوت به سکوت در قالب دلسوزی

یکی دیگر از شبهاتی که در حاشیه همین گرایش مطرح می‌گردد و در نهایت، نتیجه‌ای جز التزام به سکوت ندارد، عبارت است از این بیان که: «همین اشتغال به اختلافات، جوانان را از رسیدن به حقایق و اصول اساسی اسلام باز داشته، و روح ایمان را از مردم سلب کرده، تنها اسمی و رسمی از دین و دیانت در مردم بجای مانده است.»^۱

استاد مطهری در شرح و نقد این گونه دیدگاه‌ها می‌نویسند:

«بحث در خلافت و امامت و حوادث ناگوار صدر اسلام و تکرار زیاد آن جریان‌های نامطلوب - مخصوصاً در عصر حاضر که نسل جدید از نظر دینی دچار بحران روحی است - از ایمان و شور و علاقه آن‌ها به اسلام می‌کاهد.

در گذشته ممکن بود که این بحثها اثر مطلوب داشته باشد و

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: اسلام آئین همبستگی، ص ۱۳.

توجهات را از یک شاخه اسلامی به سوی شاخه دیگر آن معطوف سازد، ولی در عصر حاضر بازگو کردن و ارائه دادن آنها، افکار را نسبت به اصل و ریشه سست و متزلزل می‌کند. چرا دیگران همواره در صدد کتمان زشتی‌های تاریخ خویش می‌باشند و ما مسلمانان برعکس، همه سعی‌مان این است که آنها را بازگو کنیم و احیاناً بزرگتر از آن چه بوده، جلوه دهیم؟! ما با نظر بالا نمی‌توانیم موافق باشیم.

تصدیق می‌کنیم که اگر نقد تاریخ تنها به صورت بازگو کردن و منعکس کردن حوادث نامطلوب آن باشد، اثرش همان است که در بالا گفته شد، ولی از آن طرف اگر تنها به ترسیم حوادث غرورآمیز قناعت شود و روی حوادث نامطلوب پوشیده شود، دیگر نقد تاریخ نیست، تحریف تاریخ است... گذشته از اینها فرضاً در موارد عادی چشم پوشی از زشتی‌های تاریخ روا باشد، در مواردی که با متن اسلام و اساسی‌ترین مسأله اسلام یعنی مسأله رهبری مربوط است و سرنوشت جامعه اسلامی وابسته به آن است، چون رواست؟ چشم پوشی و اغماض از چنین مسأله‌ای در حکم اغماض و چشم پوشی از سعادت مسلمین است. به علاوه اگر در پیشگاه تاریخ، حقوقی پایمال شده باشد، خصوصاً اگر صاحبان آن حقوق با فضیلت‌ترین افراد امت باشند، چشم پوشی از بیان حقایق تاریخ را جز همکاری زبان و قلم با شمشیرِ ستم نامی نمی‌توان نهاد.^۱

۱ - استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۱۳ - ۱۶.

دعوت به سکوت در قالب سرنگهداری

اگر نقش و میزان تأثیرگذاری دعوت و وحدت طلبان به سکوت و پرهیز از طرح مباحث اختلاف برانگیز را از خاطر نبریم و در عین حال به حجم زیاد نقدهای مطرح شده در این زمینه و تأکید بر لزوم طرح بحث‌های عقیدتی توجه کنیم، طبیعی می‌نماید که با یک تغییر شیوه در طرح این قبیل افکار مواجه شویم؛ قالب جدیدی که می‌تواند همان مبنای گذشته را ادامه دهد.

این تغییر موضع ظریف عبارت است از دعوت به عدم طرح مسائل مورد اختلاف، به ویژه در زمینه واقعه سقیفه و از جمله هجوم به بیت وحی، غصب فدک و شهادت حضرت زهرا علیها السلام، اما این بار تحت عنوان جدید و فریبنده «عدم افشای اسرار»^۱ که در نهایت به تحریف و انکار حقایق، آن هم به منظور طرح نشدن ابدی آن می‌انجامد!

۱- ر.ک: محمّد جواد حجتی کرمانی؛ روزنامه جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

دکتر محمد اسدی گرمارودی در پاسخ به این شبهه می‌نویسند:
«اسرار آل محمد علیهم‌السلام دو گونه بوده است: یکی اسراری بوده است که خود آن بزرگواران اصرار بر پنهان کردن آن‌ها داشتند و تنها برای اصحاب سر خود بیان می‌فرمودند. مُحَقَّق است که این مطالب نمی‌بایست گفته می‌شد، زیرا عموم طبقات، ظرفیت و تحمل آن‌ها را نداشتند.

اما دیگری، اسراری بوده است که به جهت تقیه و یا شرایط خاص زمانی و مکانی می‌باید پنهان می‌مانده است، نه برای همیشه تاریخ.

بنابراین، ناآگاهی نسبت به این حقایق - که زمان پنهان کردنشان گذشته است - باعث دوری از بحث و محروم شدن از مواهب دین حق خواهد بود؛ همان گونه که خود حضرت زهراء علیها‌السلام در خطبه فدک، خطاب به سران مهاجر و انصار فرمودند، شما موظف به رساندن این حقایق به آیندگان هستید.^۱

۱ - دکتر محمد اسدی گرمارودی: حقیقت سوخته (نقد مقالاتی درباره وحدت اسلامی از محمد جواد حجتی کرمانی)، ص ۶۳-۶۴.



گفتار دوم

اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی

مقدمه

یکی از برداشت‌های اشتباهی که از معنای وحدت اسلامی صورت گرفته دعوت به اخذ مشترکات و ترک اختلافات میان مذاهب اسلامی می‌باشد.

نکته‌ای که در این زمینه نباید از آن غفلت ورزید این است که اغلب این طرح، نه جهت ایجاد مذهبی واحد، بلکه به منظور جلوگیری از طرح مسائل اعتقادی شیعیان به کار می‌رود.

در این روش، ما با شیوه و صورتی جدید از همان ایده التزام به سکوت! برخوردار می‌نماییم که به سخن گفتن در مسائل مورد اشتراک دعوت می‌کند! لذا در این دیدگاه از بحث علمی و تحقیق استقبال زیادی

می‌شود، ولی نه در موضوعاتی همانند امامت، بلکه فقط در زمینه موضوعاتی که به ظاهر بین همه فرق اسلامی مشترک‌اند؛ و بدین ترتیب باز هم به بهانه وحدت، اساسی‌ترین ویژگی مکتب تشیع یعنی اعتقاد به امامت به فراموشی سپرده می‌شود.

چنانچه اظهار گردیده:

«ما تمام کوششمان این است که مذاهب، خودشان را از ذهنیتهای گذشته، تهی کنند و در چهارچوب دلیل و برهان بحث کنند، حتی حساسترین مسایلی که ما داریم، یعنی مسأله خلافت و امامت... حتی در این مسأله به نحو منطقی و دور از احساسات، می‌توان بحث کرد، نه به انگیزه رفع اختلاف بلکه به انگیزه کنترل اختلاف و یک نوع صلح میان طرفین، تا لااقل هر دو طرف قانع شوند که در حال حاضر میدان داری در این بحث مورد نیاز مسلمین نیست، بلکه ضرر هم دارد.»^۱

نقد و بررسی

استاد مرتضی مطهری در زمینه ارائه برداشت غلط از وحدت اسلامی می‌نویسند:

«ایراد دوم این است که با طرح و بحث این مسائل تکلیف اتحاد اسلامی چه می‌شود؟ آن چه بر سر مسلمین آمد، شوکت آنها را گرفت و آنها را زیر دست و تو سری خور ملل غیر مسلمان قرار داد، همین اختلافات فرقه‌ای است. استعمار، چه کهنه‌اش و چه نو،

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۱۲۰.

بهترین ابزارش شعله‌ور ساختن این کینه‌های کهنه است. در تمام کشورهای اسلامی، بلا استثناء دست افزارهای استعمار به نام دین و به نام دلسوزی برای اسلام، دست اندرکار تفرقه میان مسلمین‌اند. آیا آن چه تاکنون از این رهگذر کشیده و چشیده‌ایم کافی نیست که باز هم ادامه دهیم؟ آیا طرح این گونه بحثها کمک به هدفهای استعماری نیست؟

جواب این است که بدون شک نیاز مسلمین به اتحاد و اتفاق از مبرمترین نیازهاست و درد اساسی جهان اسلام همین کینه‌های کهنه میان مردم مسلمان است. دشمن هم همواره از همینها استفاده می‌کند.

اما به نظر می‌رسد که اعتراض کننده در مفهوم «اتحاد اسلامی» دچار اشتباه شده است.

مفهوم اتحاد اسلامی که درصد سال اخیر میان علماء و فضلاء مؤمن و روشنفکر اسلامی مطرح است این نیست که فرقه‌های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف‌نظر کنند و به اصطلاح مشترکات همه فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند. چه این کار نه منطقی است و نه عملی. چگونه ممکن است از پیروان یک مذهب تقاضا کرد که به خاطر مصلحت حفظ وحدت اسلام و مسلمین از فلان اصل اعتقادی یا عملی خود که به هر حال به نظر خود آن را جزء متن اسلام می‌داند صرف نظر کند؟ در حکم این است که از او بخواهیم به نام اسلام از جزئی از اسلام چشم‌پوشد.

پابند کردن مردمی به یک اصل مذهبی و یا دلسرد کردن آنها از آن، راههای دیگر دارد و طبیعی‌ترین آنها منطق و برهان است. با خواهش و تمنا و به نام مصلحت، نه می‌توان قومی را به اصلی مؤمن ساخت و نه می‌توان ایمان آنها را از آنها گرفت.

ما خود شیعه هستیم و افتخار پیروی اهل البیت علیهم‌السلام را داریم، کوچکترین چیزی حتی یک مستحب و یا مکروه کوچک را قابل مصالحه نمی‌دانیم، نه توقع کسی را در این زمینه می‌پذیریم و نه از دیگران انتظار داریم که به نام مصلحت و به خاطر اتحاد اسلامی از یک اصل از اصول خود دست بردارند ... اخذ مشترکات اسلامی و طرد مختصات هر فرقه‌ای نوعی خرق اجماع مرگب است^۱ و محصول آن چیزی است که قطعاً غیر از اسلام واقعی است. زیرا بالاخره مختصات یکی از فرق جزء متن اسلام است و اسلام مجرد از همه این مشخصات و ممیزات و مختصات وجود ندارد... در اصطلاحات معمولی عرف، فرق است میان حزب واحد و جبهه واحد.

وحدت حزبی ایجاب می‌کند که افراد از نظر فکر و ایدئولوژی و راه و روش و بالاخره همه خصوصیات فکری به استثناء مسائل شخصی یک رنگ و یک جهت باشند.

اما معنی وحدت جبهه اینست که احزاب و دسته‌جات مختلف در عین اختلاف در مسلک و ایدئولوژی و راه و روش، به واسطه مشترکاتی که میان آنها هست در مقابل دشمن مشترک در یک

۱- [قول جدیدی غیر از آن چه بر آن اجماع وجود دارد. (ر.ک: لغتنامه دهخدا، ج ۲۶، ص ۴۵۰)]

صف جبهه‌بندی کنند. و بدیهی است که صف واحد در برابر دشمن تشکیل دادن با اصرار در دفاع از مسلک خود و انتقاد از مسلکهای برادر و دعوت سایر برادران هم جبهه به مسلک خود به هیچ وجه منافات ندارد... به هر حال طرفداری از تز «اتحاد اسلامی» ایجاب نمی‌کند که در گفتن حقایق کوتاهی شود. آنچه نباید صورت گیرد، کارهایی است که احساسات و تعصبات و کینه‌های مخالف را برمی‌انگیزد، اما بحث علمی سروکارش با عقل و منطق است، نه عواطف و احساسات.^۱



گفتار سوم

کم‌رنگ ساختن و سطحی جلوه دادن اختلاف میان عقاید دو مکتب

مقدمه

یکی از ایده‌هایی که از آغاز گرایش‌های وحدت‌طلبانه مطرح گردیده و هم اکنون نیز کم و بیش می‌توان رگه‌های این نوع اندیشه را مشاهده نمود، کم‌رنگ ساختن و سطحی جلوه دادن اختلاف و شکاف میان اعتقادات مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفا می‌باشد. بدیهی است هر چه میزان تفاوت و تناقض میان عقاید دو مکتب عمیق‌تر و شدیدتر باشد، نزدیک ساختن پیروان این دو مکتب به یکدیگر دشوارتر می‌نماید؛ بنابراین، مصلحت‌اندیشی وحدت‌طلبانه اقتضا می‌کند که در مقام ادعا، تا آن‌جا که ممکن است این تعارض‌ها ضعیف‌تر جلوه داده شود.

اگر فردی را به عنوان ناظر بی طرف در نظر بگیریم و از او بخواهیم مجموعه عقاید این دو مکتب را خوانده و سپس دربارهٔ وجوه اختلاف آن‌ها قضاوت نماید، بی تردید به ما پاسخ خواهد داد که اختلافات موجود در عقاید تشیع و تسنن، به طور قطع بیش از میزانی است که منادیان وحدت اسلامی جلوه می‌دهند.

هر چند عنوان بسیاری از مباحث میان معتقدات دو مکتب مشترک است، ولی محتوای مطرح شده در ذیل آن‌ها اختلاف‌های عمیق دارند و تردیدی نیست که تکیه بر اشتراک در عناوین، تنها وحدتی خیالی را به ارمغان می‌آورد، زیرا مباحث مطرح شده در ذیل همین عناوین مشترک، به طور کامل با همدیگر در تناقض و اختلاف می‌باشند.

نگاهی به کتاب‌های:

«همراه باراستگویان»، «از آگاهان پرسید» و دیگر آثار و نوشته‌های دکتر محمد تیجانی که پس از هدایت به تشیع تألیف نموده است، صحت این برداشت را به اثبات می‌رساند.

از این رو به نظر می‌رسد که این گرایش وحدت طلبانه، هر چند ممکن است در ابتدای راه، از توانمندی خوبی برخوردار باشد، ولی فاقد اصالت و خلوص و خالی از آن است؛ هر چند اظهار شود:

«ما با دقت نظر درمی‌یابیم که حدود هشتاد و پنج درصد بلکه نود درصد عناصر اعتقادی، فقهی و اخلاقی بین تمامی مذاهب مشترک است، ما بایستی بر این اصول مشترک که به وحدت مسلمانان می‌انجامد تأکید بورزیم.»^۱

«واقعیتی وجود دارد و آن این که مذاهب در اصول مشترک‌اند.»^۱
«فرق اسلامی نقاط مشترک بسیاری در فقه، اصول، کلام، اخلاق، حدیث و فرهنگ اسلامی دارند.»^۲

«اصول و کلیات اعتقادات تقریباً قطعی و مشترک بین مذاهب است و مسائل جانبی و فرعی غالباً مورد اختلاف است و هر کدام نظری خاص دارند.»^۳

«... پیروان مذاهبی که تقریباً از قرن دوم سابقه دارند، و دارای فقه و کلام و ملتزم به شریعت‌اند، در اصول با یکدیگر اختلاف ندارند، و اختلافشان تنها در فروع است.»^۴

«ما مسلمانان نیز در این عصر یک چنین داستانی داریم، همگی دارای یک خدا و یک پیغمبر و یک کتاب و یک قبله هستیم؛ نماز، روزه، حج و سایر ضروری‌های دینمان یکی است؛ ولی در اثر بی‌اطلاعی از یکدیگر تصوّرات بیهوده‌ای درباره‌ی یکدیگر داریم.»^۵

«اکنون هزار و سیصد و نود و اندی از آغاز دعوت اسلامی می‌گذرد و در سراسر جهان بیش از ششصد و پنجاه میلیون مسلمان در میان سه میلیارد سکنه‌ی روی زمین زندگی می‌کنند. با وجودی که عوامل تفرقه‌ظاهری ایشان را همواره از یکدیگر جدا نگاهداشته... باز می‌نگریم که در میان یک مسلمان چینی و اندونزی با یک مسلمان تاتار و سیاه پوست و ایرانی و عرب، ابدأ

۱ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۳.

۲ - همو: پیام وحدت، ص ۲۳۵.

۳ - همو: پیام وحدت، ص ۲۷۰.

۴ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۲.

۵ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: اسلام آئین همبستگی، ص ۱۱.

نقطهٔ اختلاف اساسی در دین و عقیده وجود ندارد...!»^۱

«اگر اهل سنت به برادران شیعی خود آشنایی حاصل کنند و نیز شیعه درست برادران سنتی خود را بشناسد، بر ایشان روشن می‌شود که اختلاف میان آنان، اختلاف اصولی و اساسی نیست و بسیاری از شبهه‌هایی که در افکار هر دسته‌ای نسبت به دستهٔ دیگر پیدا شده جز افترا چیزی نیست.»^۲

«شریعت اسلامی زائیدهٔ وهم و خیال نبوده بلکه دارای اصول ثابتی است که هیچ مسلمانی از هر فرقه‌ای که باشد بر سر آن اختلافی ندارد و اگر اختلافی باشد در شاخ و برگ این اصول است نه در اصول آن...»^۳

«مردمی که در خدا، دین، رسول، قبله و کتاب که سنگ بنیان عقیدهٔ آن‌هاست، توافق دارند... باید همواره به اصول و سنگهای بنیادین عقیدهٔ خود فکر کنند و آن‌ها را عوامل خلل‌ناپذیر اتحاد و همبستگی و تعاضد خود بدانند.»^۴

اشاعهٔ چنین افکار ناسره‌ای بیشترین ضربه را به پیکرهٔ تشیع و مبانی اعتقادی آن وارد خواهد آورد که منجر به فراموشی معارف ناب مطرح شده در این مکتب می‌گردد.

بدین ترتیب اصل انحصارِ هدایت در پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام شکسته شده و رکن مهمی از استوانه‌های تشیع فرو می‌ریزد.

۱ - محمد محیط طباطبائی: سید جمال‌الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۱۶۸.

۲ - شیخ محمد تقی قمی: مقالهٔ مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص ۱۳۸.

۳ - محمد جواد مغنیه: مقالهٔ مندرج در «اسلام آئین همبستگی»، ص ۱۰۳.

۴ - سید جواد مصطفوی: مقالهٔ وحدت در نهج‌البلاغه، مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۲۰.

وقتی امروز به جهت مصلحت اندیشی‌های وحدت‌طلبانه، به گونه‌ای از عقاید دو فرقه سخن می‌گوییم که در آن امامت اهل بیت علیهم‌السلام نادیده انگاشته می‌شود، معلوم است که چه نتایج نامطلوبی را از اشاعه این تفکرات مشاهده خواهیم نمود.^۱

جهت نقد و بررسی دیدگاه‌های مطرح شده، بایستی درباره امامت و جایگاه آن در دین اسلام سخن بگوییم.

لذا در این موضوع به نقل دیدگاه‌های متفکرانی خواهیم پرداخت که خود از طرفداران وحدت اسلامی به معنای صحیح و خالص آن می‌باشند.

پس از مطالعه این تحلیل‌ها خواهید دانست که نه تنها میان عقاید دو مکتب در زمینه امامت فرق عمده‌ای وجود دارد، بلکه همین تفاوت موجب گردیده تا در سایر مباحث اعتقادی نیز میان تعالیم دو مکتب، اختلافات عمیق، جدی و واضحی ایجاد گردد.

بدیهی است، مکتبی که به امامت اهل بیت علیهم‌السلام اعتقاد دارد، تمامی عقاید و معارف دین را از ایشان دریافت می‌کند و در مقابل، مکتبی که هیچ اعتقادی به امامت اهل بیت علیهم‌السلام ندارد، در کسب معارف اسلامی نیز به آنان مراجعه‌ای نخواهد داشت.

لذا اختلاف در اعتقاد به امامت، خود می‌تواند دورنمایی از اختلافات موجود در سایر مباحث مذهبی (فقهی، عقیدتی و اخلاقی) میان مکتب خلفا و مکتب عترت علیهم‌السلام را ترسیم نماید.

۱- ر.ک: دکتر عبدالکریم سروش: آئین شهریاری و دینداری، ص ۱۶۹- ۱۸۲؛ متن تحریر شده سخنرانی وی در کنگره وحدت (۱۳۶۷)، دانشگاه تهران.

نقد و بررسی

شیعه معتقد است:

«امامت همان اصلی است که امتیاز خاص فرقه امامیه بوده و این فرقه به آن سبب از سایر فرقه‌های مسلمین ممتاز گردیده است، و این فرقه جوهری و اصلی است.»^۱

بر همین اساس استاد مرتضی مطهری در این باره می‌گویند:

«در میان ما شیعیان مسئله امامت اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و در میان سایر فرقه‌های اسلامی آنقدر برای این مسئله اهمیت قائل نیستند. سر مطلب اینست که مفهوم امامت در نزد شیعه با مفهوم امامت در نزد سایر فرقه‌های اسلامی متفاوت است. البته جهات مشترکی^۲ در کار هست ولی یک جهات اختصاصی هم در معتقدات شیعه در باب امامت هست که به همین جهت مسئله امامت اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کند.

مثلاً ما شیعیان وقتی که می‌خواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان بکنیم می‌گوییم اصول دین توحید است و نبوت و عدل و امامت و معاد.

امامت را جزء اصول دین می‌شماریم. اهل تسنن هم قائل به نوعی امامت هستند و اساساً منکر امامت به یک معنا نیستند، امامت

۱ - شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء: اصل الشیعة و اصولها، ص ۱۰۷.

۲ - «در بعضی از موارد اهل تسنن هم قائل به پیشوایی و امامت هستند ولی در کیفیت و شخصش با ما اختلاف دارند. اما در بعضی از مفاهیم امامت اصلاً منکر چنین امامتی هستند نه این که قائل به آن هستند و در فردش با ما اختلاف دارند. امامتی که مورد قبول آن‌ها هم هست ولی در کیفیت و شکل و فردش با ما اختلاف دارند، امامت به معنی زعامت اجتماع است.»

(استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۴۶-۴۷)

را به شکل دیگری قائلند، ولی به آن شکلی که قائل هستند، از نظر آن‌ها جزء اصول دین نیست بلکه جزء فروع دین است. بالاخره ما در مسئله امامت اختلاف داریم. آن‌ها قائل به نوعی امامتند و ما قائل به نوعی دیگر. چطور شده است که شیعه امامت را جزء اصول دین می‌شمارد ولی اهل تسنن از فروع دین می‌شمارند؟ علتش همان است که عرض کردم: مفهوم امامت در شیعه با آن چه که در اهل تسنن هست، متفاوت است.^۱

«اگر مسئله امامت در همین حدّ می‌بود یعنی سخن فقط در رهبر سیاسی مسلمین بعد از پیغمبر بود، انصافاً ما هم که شیعه هستیم امامت را جزء فروع دین قرار می‌دادیم نه اصول دین... اما شیعه که قائل به امامت است تنها به این حدّ اکتفا نمی‌کند که علی علیه السلام یکی از اصحاب پیغمبر، ابوبکر و عمر و عثمان و صدها نفر دیگر حتی سلمان و ابی‌ذر هم یکی از اصحاب پیغمبر بودند و علی علیه السلام از آن‌ها برتر بوده، افضل، اعلم و اتقى و اَلتّیق از آن‌ها بوده^۲ و پیغمبر هم او را معین کرده بود. نه، شیعه در این حدّ واقف نیست، دو مسئله دیگر می‌گوید که اصلاً اهل تسنن به این دو مسئله در مورد احدی قائل نیستند، نه این که قائل هستند و از علی علیه السلام نفی می‌کنند.

یکی مسئله امامت به معنی مرجعیت دینی است. گفتیم که پیغمبر

۱- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۴۵-۴۶.

«در واقع باید چنین گفت که در نظر شیعه مسئله‌ای به نام امامت مطرح است که اهل تسنن از اساس آن را قبول ندارند، نه این که در شرائطش با آن‌ها اختلاف دارند» (همان منبع، ص ۱۱۷-۱۱۸)

۲- [اکتفا به این میزان - که غفلت از انتصاب و نصّ الهی را به دنبال دارد - امروز هم مشاهده

می‌شود.]

مبلّغ وحی بود. مردم وقتی می‌خواستند از متن اسلام بپرسند، از پیغمبر می‌پرسیدند. آن‌چه را که در قرآن نبود از پیغمبر سؤال می‌کردند. مسئله اینست که آیا هر چه اسلام می‌خواسته از احکام و دستورات و معارف بیان کند، همان است که در قرآن آمده و خود پیغمبر هم به عموم مردم گفته است؟ یا نه، آن‌چه پیغمبر برای عموم مردم گفت قهراً زمان اجازه نمی‌داد که تمام دستورات اسلام باشد. علی علیه السلام وصی پیغمبر بود و پیامبر، تمام... آن‌چه را که هست و باید گفته بشود، به علی علیه السلام گفت و او را به عنوان یک عالم فوق‌العاده تعلیم یافته از خود... که مثل خودش در گفته‌اش خطا و اشتباه نمی‌کند و ناگفته‌ای از جانب خدا نیست الا این که او می‌داند معرفی کرد و گفت:

ایّها الناس! بعد از من در مسائل دینی هر چه می‌خواهید سؤال بکنید، از وصی من و اوصیای من بپرسید.

در واقع در این جا امامت، نوعی کارشناسی اسلام می‌شود... کارشناسی من جانب الله، [و ائمه علیهم السلام] یعنی افرادی که اسلام شناس هستند... افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی که بر ما مجهول است، علوم اسلام را از پیغمبر گرفته‌اند، از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده به علی علیه السلام و از علی علیه السلام رسیده به امامان بعد و در تمام ادوار ائمه، علم اسلام، یک علم معصوم غیرمخطیء که هیچ خطا نمی‌کند، از هر امامی به امامان بعد رسیده است.^۱

«در مورد مسئله امامت، آن‌چه که در درجه اول اهمیت است،^۲

۱- همان منبع، ص ۵۰-۵۲.

۲- [البته پس از موضوعیت ولایت و امامت].

مسئله جانشینی پیغمبر است در توضیح و تبیین و بیان دین منهای وحی. البته بدون شک کسی که به او وحی می‌شد، پیغمبر اکرم بود و بس و با رفتن ایشان مسئله وحی و رسالت به کلی قطع شد. مسئله امامت اینست که آیا با رفتن پیغمبر، بیان آن تعلیمات آسمانی که دیگر در آنها اجتهاد و رأی شخصی وجود ندارد، در یک فرد متمرکز بود به طوری که مانند پیغمبر ﷺ مردم هر چه از او در مسائل دینی سؤال می‌کردند، می‌دانستند که پاسخ وی مُرَحَق و حقیقت است و رأی و فکر شخصی نیست که ممکن است اشتباه کرده باشد و روز بعد آن را تصحیح کند؟ ما درباره پیغمبر این سخن را نمی‌گوییم و نمی‌توانیم بگوییم... آیا بعد از پیغمبر، انسانی وجود داشت که واقعاً مرجع احکام دین باشد آن طوری که ایشان مرجع و مبین و مفسر بودند؟... گفتیم وجود داشته است با این تفاوت که آن چه پیغمبر در این گونه مسائل می‌گوید مستند به وحی مستقیم است و آن چه ائمه علیهم السلام می‌گویند مستند به پیغمبر است؛ نه به این شکل که پیغمبر به آنها تعلیم کرد، بلکه به آن شکلی که می‌گوییم علی علیه السلام فرمود: پیغمبر ﷺ بابتی از علم به روی من باز کرد که از آن باب هزار باب دیگر باز شد. ما نمی‌توانیم تفسیر کنیم که این چگونه بوده است، همان‌طور که وحی را نمی‌توانیم تفسیر کنیم که پیغمبر چگونه علم را از ناحیه خدا می‌گیرد، نمی‌توانیم تفسیر کنیم که چه نوع ارتباط معنوی میان پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام بود که پیامبر حقایق را... به علی آموخت و به غیر او نیاموخت.^۱

«بنابراین آن روح اصلی امامت اینست که اسلام که دینی است جامع و کلی و پر فروغ، آیا بیان آن همان مقداری است که در قرآن اصول و کلیاتش ذکر شده و در کلمات پیغمبر اکرم که خود اهل تسنن هم روایت کرده‌اند، توضیحاتش بیان گردیده است؟ هر چه اسلام بود، همین بود؟ البتّه نازل شدن اسلام بر پیغمبر تمام شد ولی آیا اسلام بیان شده همان بود؟... یا این که بعد از پیغمبر ﷺ اسلام نازل شده بر ایشان که هنوز خیلی از مسائل آن از باب این که باید حاجت پیش بیاید، زمان بگذرد و تدریجاً بیان شود، بیان نشده بود، نزد علی علیه السلام بود که ایشان می‌بایست برای مردم بیان کند.»^۱

«اهل تسنن برای هیچکس چنین مقامی قائل نیستند. پس آن‌ها در این گونه امامت، اصلاً قائل به وجود امام نیستند، قائل به امامت نیستند نه این که قائل به امامت هستند و می‌گویند علی علیه السلام امام نیست و ابوبکر چنین است. برای ابوبکر و عمر و عثمان و به طور کلی برای هیچیک از صحابه چنین شأنی و مقامی قائل نیستند... ماهیت بحث برمی‌گردد به این معنا که مسلماً وحی فقط به پیغمبر اکرم می‌شد. ما نمی‌گوییم که به ائمه وحی می‌شود. اسلام را فقط پیغمبر ﷺ به بشر رساند و خداوند هم آن چه از اسلام را که باید گفته بشود به پیغمبر گفت. اینطور نیست که قسمتی از دستورات اسلام نگفته به پیغمبر مانده باشد. ولی آیا از دستورات اسلام نگفته به عموم مردم باقی ماند یا نه؟ اهل تسنن حرفشان

اینست که دستورات اسلام هر چه بود همان بود که پیغمبر به صحابه‌اش گفت.

بعد در مسائلی که در مورد آنها از صحابه هم چیزی روایت نشده، گیر می‌کنند که چه کنیم؟ این جاست که مسئله قیاس وارد می‌شود و می‌گویند ما اینها را با قانون قیاس و مقایسه گرفتن تکمیل می‌کنیم که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید یعنی خدا دین ناقص فرستاد که شما بیاید تکمیلش کنید؟! ^۱

ولی شیعه می‌گوید نه خدا دستورات اسلام را ناقص به پیغمبر وحی کرد و نه پیغمبر آنها را ناقص برای مردم بیان کرد. پیغمبر کاملش را بیان کرد، اما آن چه پیغمبر کامل بیان کرد، همه، آنها بی نبود که به عموم مردم گفت... بلکه همه دستوراتی را که مِنْ جَانِبِ اللَّهِ بود به شاگرد خاص خودش گفت و به او فرمود تو برای مردم بیان کن. ^۱

«این جاست که فرضیه شیعه با فرضیه اهل تسنن در مسئله بیان و اخذ دین در اساس فرق می‌کند.» ^۲

بر همین اساس شیعه به موضوعیت امامت معتقد است و همان‌طور که استاد سید محمد ضیاء آبادی مطرح نموده‌اند:

«ما در همه چیز با آنها اختلاف داریم، هم در اصول دین و هم در فروع دین، از اصل توحید گرفته تا برسد به مسائل فرعی! منتهی

۱- همان منبع، ص ۵۲-۵۴.

۲- همان منبع، ص ۷۶.

[در بخش‌های بعدی که به نقد ادعای «معذور بودن روی برتافتگان از مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)»!

خواهیم پرداخت، به یاد داشتن مبانی مطرح شده در این بررسی مفید خواهد بود.]

در دو مسئله اختلاف ما با اهل تسنن بارز و روشن است و اختلاف عمیقی است. یکی در اصول دین است و دیگری در فروع دین. در هر دو مورد اختلاف بارز با هم داریم. در اصول عقاید در مسئله امامت با آنها اختلاف داریم که رکن اساسی مذهب و دین ما (امامت) است.

باید گفت از این جهت ما از زمین تا آسمان با آنها اختلاف داریم. زیرا ما معتقدیم اصل امامت تحقق بخش به تمام اصول و معارف دینی ماست. یعنی اگر توحید و نبوت و اعتقاد به معاد باشد، ولی اعتقاد به امامت در کار نباشد، همه اش هیچ است و پوچ است و بی اثر؛ این اعتقاد ماست.

منظور این که اعتقاد ما این است که اصل امامت رکن اصیل و پایه اساسی دین ماست که اگر نباشد، هیچ چیز ما درست نیست. نه تنها فروع دین باطل و از بین رفته است، بلکه معارف و اصول دینی هم ارزشی نخواهد داشت.^۱

«آقایان اهل تسنن می‌گویند مسئله امامت هیچ نقشی در دین ندارد و علی علیه السلام هیچ موقعیتی در مسائل دینی ندارد.

دین همان است که پیغمبر آورده، توحید، نبوت و معاد. بعد هم واگذار به امت شده است. خود امت مسئله حکومت را تدبیر می‌کنند.

خیال کرده‌اند امامت یعنی همان حکومت و زعامت اجتماعی. و آن را خود مردم می‌توانند اداره کنند.

۱ - استاد سید محمد ضیاء آبادی: جزوه صغیر هدایت (متن پیاده شده سخنرانی استاد در تاریخ

پس علیّ امیر علیه السلام هیچ نقشی دربارهٔ دین ندارد و این اعتقاد نقطهٔ مقابل اعتقاد ماست.

ما می‌گوییم اصلاً نقش اساسی در دین را علیّ امیر علیه السلام دارد، رسالت پیغمبر بستگی به امامت علی علیه السلام دارد که اگر امامت علی علیه السلام نباشد، اصلاً رسالت نبی تحقق نمی‌یابد.

پس معلوم است که بین ما و آنها از زمین تا آسمان فاصله است. ما می‌گوییم اگر علی علیه السلام نباشد، اسلام نیست، اسلام، لا اسلام است. آنها می‌گویند: خیر، اسلام بی‌علی هم اسلام است.

ما می‌گوییم: نسبت میان اسلام و علی نسبت پوست و مغز است و نسبت جسد و روح است. یعنی اگر علی علیه السلام نباشد، اسلام جسدی بی‌روح است و پوستی بی‌مغز است. آنها می‌گویند: خیر، اسلام بی‌علی هم زنده است و هم مغزدار است. خیلی بین ما و آنها فاصله است.^۱

هر چند که جهت دست‌یابی به وحدت ادّعا شود:

«معرفت امام طریقت دارد نه موضوعیت چون فقط راه شناختن احکام دین است! و نظیر اعتقاد به خدا و معاد نیست که موضوعیت داشته باشد.»^۲

۱- همان منبع، ص ۱۲-۱۳.

۲- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص ۱۷۶.

تحریر در معنای اصول و فروع دین

مقدمه

همان طور که می‌دانیم یکی از اهداف صحیح اتحاد اسلامی، جلوگیری از نزاع، درگیری و جنگ و خونریزی میان مسلمانان است. از آنجایی که بر اساس شریعت اسلامی، مسلمان تحت حمایت قوانین حقوقی اسلام بوده و در رأس این حقوق حفظ حرمت جان و مال آن‌ها قرار دارد و از سوی دیگر، آن‌چه در طول تاریخ، جواز هتک این حرمت دانسته شده همین اختلافات در عقاید دینی بوده است؛ لذا بسیار طبیعی می‌نماید که منادیان وحدت اسلامی بخواهند به گونه‌ای دربارهٔ اختلافات عقیدتی میان فرقه‌های مسلمین سخن بگویند که در نهایت، این اختلافات هیچ صدمه‌ای به مسلمان بودن افراد وارد نیابد و در نتیجه بهانه برای هر گونه تفرقه و درگیری میان مسلمین از میان برود؛ لذا اظهار داشته‌اند که:

«... همهٔ آنها در اصل اعتقادات شریکند، یعنی آن اعتقاداتی که اسلامیت یک مسلمان بدان بستگی دارد. و آن‌چه در آن اختلاف است ملاک مسلمان بودن نیست، بلکه پیروی از مذهب خاص است.»^۱

«ما مقصودمان از این تقریب و وحدت، این است که مذاهب اسلامی به این نتیجه برسند که در آن‌چه شرط اسلامیت است اشتراک دارند. همه مسلمانند و اختلافاتشان جوهری نیست بلکه در ماورای اینها و بر سر مسائل جانبی است که ملاک اسلامیت نیست.»^۲

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص ۲۵۷.

۲ - همو: پیام وحدت، ص ۲۵۸.

گفتار سوم: کم‌رنگ ساختن و سطحی جلوه‌دادن اختلاف * ۷۷

«مسائلی که مورد اختلاف این جماعات می‌باشد، مسائلی است که نمی‌توان بوسیله آن به دیگری نسبت کفر داد و آن را از اسلام خارج دانست، زیرا که اختلافاتشان در غیر مسائل اصولی و اساسی است، بنابراین صحیح نیست که گفته شود این مذاهب در مسائل اساسی با هم اختلاف دارند.»^۱

«و در این راه حق و حقیقت و معرفت صحیح را بجویند و در اینصورت چنان‌که توانستند با انصاف از راه دلیل و برهان در مسئله‌ای از مسائل اختلافی به اتفاق نظر نائل گردند چه بهتر وگرنه هر کدام آن چه را به نظرش می‌رسد برای خود محفوظ داشته و دیگران را در نرسیدن به آن معذور دانسته... چه این که اختلاف در غیر اصول دین هیچ ضرری به ایمان نرسانده! و اختلاف یافتگان در این مسائل را از دایره اسلام خارج نخواهد ساخت.»^۲

نقد و بررسی

هر چند چنین اظهاراتی در راستای اتحاد سیاسی صورت پذیرفته است و شاید از توانمندی خوبی هم در راه تحقق این آرمان برخوردار باشد، ولی براساس توجه به جایگاه والای امامت در اسلام و عقاید شیعه، بدیهی است که فاقد اصالت و خلوص در اندیشه می‌باشند. لغزش مهمی که سبب ابراز این دیدگاه گردیده، غفلت از این نکته است که در دین مبین اسلام آن‌گاه که از حقوق فقهی دنیوی در برابر سرنوشت آخروی انسان‌ها سخن می‌گوییم، تعالیم دین به اصول دین و

۱- شیخ محمد تقی قمی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص ۵۷.

۲- همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص ۵۶.

مذهب تقسیم نمی‌شود، بلکه باید از اصول اسلام و اصول ایمان سخن به میان آوریم.

در مقابل این تقسیم‌بندی، وحدت طلبان از اصول (عقیده مشترک!) و فروع (عقیده اجتهادی!) سخن گفته و عقاید و تعالیم دینی را به غلط به دو بخش زیر تقسیم نموده‌اند:

۱- اصل دین، یعنی: آن چه اعتقاد به آن بین همه فرقه‌ها مشترک است و لذا اصول اساسی اسلام را تشکیل می‌دهد (اصول دین!) و مسلمان بودن را به همراه دارد.

۲- فرع دین، یعنی: اعتقادات اختصاصی هر فرقه و مذهب که اجتهادی و مستقل از اصول اساسی اسلام است (اصول مذهب!) و ارتباطی به مرز مسلمانی ندارد.^۱

چنانچه اظهار شده:

«اصول عبارت است از ارکانی که ایمان و اعتقاد به آنها ملاک مسلمان بودن است و اگر کسی همه آنها یا یکی از آنها را انکار کند، دیگر مسلمان نیست.»^۲

«فروع همان مسائلی است که به اختلاف نظر درباره این اصول برمی‌گردد.»^۳

«مقصود از فروع نیز فقط احکام فرعی نیست، فروع یعنی مسائل

۱- یکی از نتایج غلط آن، قرار گرفتن امامت در زمره اصول مذهب است که در صفحات بعدی درباره آن بیشتر خواهیم نگاشت.

۲- محمد واعظزاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۳.

۳- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

منشعب از اصول اساسی چه در بُعد احکام و چه در بُعد عقاید، ما در عقاید هم اصول و فروع داریم.»^۱

سؤال این است که وقتی می‌توان بدون صدمه زدن به نابیی اندیشه و مجتهدانه دانستن محتوای تمام عقاید، به هدف خویش دست یافت و بر اساس تعالیم حقیقی دین - که در این مورد خاص، مورد اتفاق هر دو فرقه نیز می‌باشد^۲ - به اتحاد سیاسی رسید، چرا باید به اندیشه‌های ناسره تمسک جوئیم و با تعاریف از خود ساخته‌ای درباره اصول دین و معیارهای آن چنین جلوه دهیم که چون اصول عبارت از میزان مورد توافق همه فِرَق بوده در آن معرفت اجمالی نیز کافی است! پس فِرَق اسلامی هیچ اختلافی در اصول و اساس دین اسلام ندارند و اختلافات مذهبی آن‌ها (که با توجه به این نقل‌ها شامل محتوای همه عقاید - جز عناوین مشترک - می‌گردد) مربوط به مسائل فرعی است!

چنانچه اظهار شده:

«اصول همان کلیاتی است که در کتاب و سنت وجود داشته است و در زمان رسول اکرم(ص) و پس از وی همه مسلمان‌ها همان را قبول داشتند.»^۳

«مقصود ما از اصل کلی مشترک، اصول قطعی اسلام است که مورد اتفاق همه مسلمانان است، و بطور قطع به وسیله کتاب و سنت ثابت شده و همه مسلمانان، ضرورتاً آن را قبول دارند...»^۴

۱ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۳.

۲ - یعنی اصول اسلام که درباره آن توضیح خواهیم داد.

۳ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

۴ - همو: ندای وحدت، ص ۲۶.

«مسلماً در این مورد نیز^۱ مانند عقیده باید سراغ آن نوع از اعمال که به ضرورت اسلام و به اتفاق همه مذاهب و بدون هیچ ابهامی در کتاب و سنت فرض شناخته شده برویم... همان طور که در مورد اصول اعتقادی گفتیم، در اینجا نیز تصریح می‌کنیم که ملاک، میزان قبول این اعمال است در آن حد که مورد اتفاق می‌باشد.»^۲

«وحدت مسلمانان، بر محور اصول اساسی اسلام است، که اکثریت مسلمانان با آن موافق هستند.»^۳

«اختلاف مسلمین تنها در مسائل فقهی نیست، در پاره‌ای از مسائل عقیدتی جنبی، و رای اصول مشترک و... اختلاف نظر وجود دارد.»^۴

بنابراین کژاندیشی، مسلمین در اختلاف‌هایشان درباره محتوای همین عناوین مشترک و مورد اتفاق و نیز در سایر عقاید فرعی! همانند عقیده به امامت، معذوراند!^۵

بلکه نداشتن چنین اعتقادی هیچ ضرری هم به ایمان آن‌ها نمی‌رساند!^۶

۱- [اعمال دینی (احکام).]

۲- محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۱۰.

۳- همو: پیام وحدت، ص ۲۳۵.

[البته این سؤال جدی بدون پاسخ باقی مانده است که به کدام دلیل عقلی و مدرک شرعی، توافق مسلمانان، همتراز توافق دین و در نتیجه معیاری جهت تشخیص اصول و قطعیات تلقی شده است!!!]

۴- همو: پیام وحدت، ص ۲۲۸.

[این ادعا، تمامی مسایل عقیدتی مورد اختلاف را جنبی و و رای اصول مشترک قلمداد می‌کند.]

۵- درباره ادعای معذور بودن امت در اصول (عقاید) و فروع (احکام) در صفحات بعدی مطالبی خواهیم نگاشت.

۶- درباره تفاوت میان اسلام و ایمان به کتاب «معرفت امام عصر (عج)»، تألیف: دکتر بنی‌هاشمی

مراجعه فرماید.

آیا امثال این ادعا که:

«معرفتِ اجمالی به این اصول و اعتقاد به آنها در حدّ مفهوم مشترک و کلی آنها کفایت می‌کند، نه مفهوم تفصیلی این اصول... چیزی که ملاک و معیار مسلمان بودن و شرط وحدت اسلامی است، اعتقاد به این اصول به همان مفهوم ساده و قابل فهم برای عموم مردم است.»^۱

چیزی فراتر از ادای شهادتین را می‌رساند؟!

با این تفاوت که ادعای فوق این آفت را به دنبال می‌آورد که خارج از معرفت لازم به اصول - که آن هم چیزی فراتر از اشتراک در عناوین و یک مفهوم کلی نیست - سایر مباحث، فرعی و در نتیجه اجتهادی است! لذا: «مسلمان‌ها در این قبیل مسائل فرعی باید به همدیگر حق بدهند که برداشت‌های مختلفی داشته باشند.»^۲

حال آن که دین به ما می‌گوید: هر آن که لفظ شهادتین را بر زبان جاری سازد، مسلمان است و از احکام حقوقی شریعت اسلام بهره‌مند می‌باشد. بنابراین هیچ لزومی وجود ندارد که برای مسلمان دانستن پیروان سایر مذاهب اسلامی، به غلط ادعا کنیم:

«عدل و امامت جزء اصول است منتها جزء اصول مذهب، نه اصول دین، چرا اینطور می‌گویند؟ برای اینکه شیعیان، دیگران را هم که به این اصل اعتقاد ندارند مسلمان می‌دانند. بلی آنها با اختلافی که در این مسأله با ما دارند مسلمان هستند.»^۳

زیرا مسلمان دانستن پیروان سایر فرق، ریشه در مبنایی دیگر از فقه

جعفری دارد.

۱ - محمّد واعظزاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۲ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۳.

۳ - همو: ندای وحدت، ص ۱۵۵.

جمع‌بندی

در این مبنا:

«اصول دین چیزهایی است که دین بر آنها بنا می‌شود و اصول دین اسلام دو قسم است: یک قسم همان است که حکم مسلمانی در مسائل فقهی^۱ بر آن جاری می‌گردد^۲ و آن گواهی به توحید و رسالت^۳ است.

و قسم دیگر نجات اخروی و خلاصی از عذاب خدا و رستگاری به خشنودی حق و دخول در بهشت تنها متوقف بر آن است، به طوری که رفتن به بهشت بر کسی که بدان اصل معترف نیست حرام است و او را در جمع کفار به دوزخ برند... این قسم از اصول^۴ را اصول ایمان نامند. از قسم دوم است اعتقاد به امامت و اعتراف به امام.^۵»

علامة مجاهد، سید عبدالحسین شرف الدین رحمته الله در کتاب «الفصول المهمة فی تألیف الامه» دو فصل را به این بحث اختصاص داده است که «محفوظ بودن حرمت مسلمانی و برخورداری از حمایت حقوق اسلامی به موجب ادای لفظ شهادتین»، مورد اتفاق نظر تشیع و تسنن می‌باشد.

وی همچنین در ذیل فصل سوم می‌نویسد: «در این فصل، بخش عمده‌ای از آن چه را که از سوی اهل سنت و جماعت رسیده است و

۱- [یعنی مشمول حقوق اسلامی می‌باشد].

۲- [به این قسم، اصول اسلام می‌گویند].

۳- [بر زبان جاری نمودن لفظ شهادتین].

۴- [داشتن عقاید صحیح و درست در معارف اسلامی].

۵- علامه مرعشی نجفی: ذیل احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۰۶.

دلالت بر این دارد که هر که گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، جان و مال و عرض او محترم است، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.»
و در ذیل فصل بعدی می‌نویسد: «در این فصل، بخشی از احادیث امامان معصوم علیهم‌السلام را می‌آوریم که در آن حکم به اسلامیت اهل سنت کرده‌اند و آنان را در تمامی احکامی که برای هر فرد مسلمانی لازم است،^۱ مانند شیعه دانسته‌اند.»^۲

«خورشید فقاقت و دین، شهید ثانی پس از بحثی در حقیقت ایمان گوید: از آن چه گذشت دانستی که تصدیق به امامت امامان علیهم‌السلام نزد این طائفه از امامیه از اصول ایمان است، چنان‌که ضروری مذهب آنان است... و شک نیست که چیزی که جزء چیز دیگری است با از میان رفتن اصل آن از میان می‌رود مانند مسأله مورد بحث ما؛ از این رو لازم می‌آید حکم به کفر کسی که تصدیق مذکور (تصدیق به امامت) برای وی محقق نگردیده باشد، گرچه به شهادتین اقرار داشته باشد... برخی گفته‌اند: این حکم منافات دارد با این که شما می‌گویید اقرار کننده به شهادتین مسلمان است و کافر نیست. پاسخ آن است که منافاتی میان دو حکم نیست. زیرا ما حکم می‌کنیم که آن کس که تصدیق مذکور را ندارد در نفس الامر کافر است و در ظاهر مسلمان است. بنابراین موضوع این دو حکم مختلف است و منافاتی در میان نیست.

۱- البته این بدان معنا نیست که مؤمنین از حقوقی ویژه برخوردار نباشند، مانند عدم جواز غیبت که مربوط به همه مسلمانان نبوده و تنها به مؤمن اختصاص دارد. (ر.ک: احمد رحمانی همدانی: ترجمه کتاب علی بن ابی طالب علیه‌السلام (به قلم حسین استادولی)، ص ۶۶۵)

۲- علامه شرف الدین: مباحث عمیقی در جهت وحدت ائمت اسلامی، ص ۳۳-۴۵.

- سپس گفته است: - مراد از این که ظاهراً مسلمان است آن است که بیشتر احکام شرعی بر آن مترتب است. حاصل آن که: شارع اقرار به شهادتین را نشانهٔ صحت اجرای اکثر احکام شرعی بر اقرار کننده قرار داده است...

شیخ فقها و محققان شیخ محمد حسن صاحب جواهر گوید: شاید مراد از روایات بسیاری که دربارهٔ کفر منکر علی علیه السلام و منکر امام به طور مطلق وارد شده است، کفر در مقابل ایمان باشد...^۱

همان طور که ملاحظه می شود: در تعالیم دینی، تقسیم بندی ای به نام اصول دین و اصول مذهب یا اصول اساسی و فرعی دین نداریم، بلکه اصول دین به دو قسم: اصول اسلام، یعنی بر زبان جاری نمودن شهادتین و اقرار بدان و اصول ایمان، یعنی داشتن عقاید درست و صحیح در معارف دینی، تفکیک شده است.

نتیجه گیری

این که اصول دین کدام اند و چگونه تعریف و تعیین می شوند، یک بحث است و این که چه نوع انکاری نسبت به این اصول باعث خروج از احکام فقهی و ظاهری اسلام در این دنیا می گردد، بحثی دیگر است که جزو معیاری های تعیین اصول دین قرار ندارد و از حکمت های خاص خود برخوردار می باشد. به عبارت دیگر، شرایط و موازین خروج از مرز مسلمانی و دایره اسلام ظاهری، هیچ گونه ارتباطی با اصلی یا فرعی بودن مبحث امامت در اسلام ندارند.

۱- احمد رحمانی همدانی: ترجمه کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام (به قلم حسین استادولی)،

لذا می‌شود که از نظر دین و در منظر شارع عقیده‌ای مانند امامت اصل و رکن اسلام باشد ولی انکار صریح آن - بنابر مصالحی - باعث خروج از مرز مسلمانی در دنیا نگردد.

هرگز جایز نیست که برای حفظ حرمت حاصل از اسلام ظاهری دست به تعریفی جدید درباره اصول و فروع مذهبی و اعتقادی زده، از جانب خود معیارسازی کرده و پایه‌های اساسی دین به‌ویژه جایگاه امامت را تغییر دهیم و به شدت فرو بکاهیم.

بنابراین به حکم حکیمانۀ دین، شهادتین در کنار انکار صریح امامت و ولایت ائمه علیهم‌السلام - هر چند که امامت اساسی‌ترین رکن و زیربنای اسلام می‌باشد - موجب کفر ظاهری و خروج از دایره مسلمانی نمی‌گردد، مگر آن که به نصب عداوت بیانجامد.

همچنین شهادتین در کنار انکار غیر صریح (بالملازمه) سایر عقاید^۱، موجب کفر ظاهری و خروج از دایره مسلمانی نمی‌گردد، مگر به انکار صریح (نفی شهادتین) بیانجامد.

از این رو نه لازم است که محتوای عقاید در زمینه توحید، نبوت و معاد را از زمره فروع اعتقادی بشماریم و در نتیجه آن‌ها را اجتهادی بدانیم و عقاید غلط اهل سنت را موجه جلوه دهیم^۲؛ و نه لازم است که امامت را از زمره اصول دین خارج ساخته و آن را بحثی فرعی سازیم^۳.

۱- عقاید غلط را می‌توان از مصادیق همین حالت به شمار آورد.

۲- ر.ک: محمّد واعظزاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۲ و ص ۱۶ و ص ۲۴.

۳- ر.ک: همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۳ و ص ۱۴ و ص ۱۸.

تذکر

«در قضیه امامت که بزرگترین و تنها فرق اساسی میان شیعه و سنی هست^۱، آیه الله کاشف الغطاء می گوید که شیعه امامت را: اصلی از اصول دین یعنی در ردیف توحید و نبوت دانسته و معتقد است که امام باید از جانب خدا و پیامبر برگزیده شود و امت را در آن اختیاری نیست، همچنانکه در نبوت (و تعیین پیامبر) امت دخالتی ندارند.

ولی برادران سنی ما آن را از اصول دین ندانسته و به اجماع، انتخابی و یا یک قضیه سیاسی می دانند که به اصول و فروع دین ارتباطی ندارد.

ولی با این حال:

آیا شیعه ای را می یابید که بگوید هر کس به امامت اعتراف نداشته باشد، مسلمان نیست؟ هرگز! ...

بنابراین:

قول به امامت و عدم آن هیچ بستگی به جامعه اسلامی و احکام آن ندارد و خون و عرض و مال (هر دو دسته) محترم است...^۲

۱ - [ریشه همه اختلافات عقیدتی، فقهی، اخلاقی و... به همین فرق اساسی بازمی گردد.]

۲ - سید احمد مونتقی: استراتژی وحدت، ج ۲، ص ۲۰۵؛ به نقل از: همبستگی مذاهب اسلامی،

تبعات انحرافی این شبهه

نخستین نتیجه غلط

همان‌طور که ملاحظه نمودید برخی از وحدت طلبان اسلامی به جهت حفظ حرمت مسلمانی پیروان تمامی فِرَق اسلامی، اقدام به تقسیم‌بندی مباحث دینی - اعم از عقاید و احکام - به اصول و فروع نموده و اصول را چنین معرّفی کردند که شامل مباحث قطعی و مشترک میان مذاهب اسلامی می‌باشد؛ چنانچه ابراز گردیده:

«اصل دین، یعنی مسلمات، محکّمات، قطعیات و مسایل مورد اتفاق دین.»^۱

«اصول همان کلیّاتی است که... همهٔ مسلمان‌ها همان را قبول داشتند.»^۲
و در نتیجه فروع عبارت بود از مسائلی که از همین اصول قطعی و

۱ - محمّد واعظزاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۲۸.

۲ - همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

مشترک منشعب می‌گردد و نشانه تشخیص آن اختلافات مذاهب اسلامی درباره آن می‌باشد.

به عبارت روشن‌تر ملاک وحدت‌طلبان در تشخیص فروع و جداسازی آن‌ها از اصول این است که در فروع می‌توان اختلاف نظر را مشاهده نمود، در حالی که در اصول، اشتراک و اتفاق نظر همه مسلمانان یافت می‌شود؛ چنانچه بیان شده:

«اصول و کلیات اعتقادات تقریباً قطعی و مشترک بین مذاهب است و مسائل جنبی و فرعی غالباً مورد اختلاف است و هر کدام نظری خاص دارند.»^۱

«مسائل اختلافی، مسائل جنبی است...»^۲

از سوی دیگر شکی وجود ندارد که مهم‌ترین مسأله اختلافی در ائمت اسلام بحث بر سر امامت و خلافت اهل بیت علیهم‌السلام است؛ چنانچه ابراز گردیده:

«مسأله امامت و خلافت در رأس مسائل اختلافی مسلمین است و بسیاری از اختلافات عقیدتی و فقهی ناشی از آن است... هیچ یک از این دو اصل، مورد اتفاق همه مسلمین نبوده است و در عصر پیغمبر از مسلمات قطعی به شمار نمی‌آمده یا اگر بوده بعداً این قطعیت از میان رفته است...»^۳

بر اساس این اندیشه وحدت‌طلبانه جای تردیدی باقی نمی‌ماند که چون امامت مسأله‌ای اختلافی میان ائمت است، در نتیجه مسأله‌ای

۱- همو: پیام وحدت، ص ۲۷۰.

۲- همو: ندای وحدت، ص ۱۹۱.

۳- همو: پیام وحدت، ص ۲۷۲.

فرعی و جانبی بوده! و لذا مشمول ویژگی‌های مخصوص به مسائل جزئی و غیر اصولی می‌گردد! که عبارت‌اند از:

الف) «مسائل فرعی و جنبی را که غالباً مورد اختلاف است در عرض مسائل اصولی اسلام و در همان پایه از اهمیّت قرار ندهیم به طوری که مسائل اصولی تحت‌الشعاع مسائل فرعی و جانبی قرار گیرد.»^۱

ب) «... فقط در مسائل جزئی و فرعی است که مسلمانان با هم اختلاف نظر دارند. این مسائل اختلافی، هیچگاه بیانگر روح کلی و جوهری اسلام نیست، بلکه بیشتر ناشی از اختلاف برداشتها و دیدگاههای علما و مجتهدان است.»^۲

ج) «مسائل جنبی و غیراصولی مورد اختلاف را از راههای علمی و بحث و نظر حل کنید، و اگر هم حل نشود آنها را در آن حد بر ذهن خود، حاکم نسازید که بین شما اختلاف و نزاع ایجاد کند. در اسلام، اصل اختلاف نظر مردود نیست، بلکه تا حدود زیادی اختلاف نظر در مسائلی که دلایل آشکار و روشن نیست، یک امر طبیعی است.»^۳

دومین نتیجه غلط

همان طور که ملاحظه نمودید بعد از آن که بر اساس تقسیم‌بندی ارائه شده از سوی این طیف از وحدت‌طلبان، اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام به بهانه اختلاف نظر امت در آن، به عنوان مسأله‌ای فرعی و جانبی مطرح گردید، سایر مباحث اعتقادی که به عنوان اصول و

۱ - همو: پیام وحدت، ص ۱۲۵.

۲ - همو: پیام وحدت، ص ۱۷۶.

۳ - همو: پیام وحدت، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

قطعیات دین باقی می‌مانند با این ایراد اساسی مواجه می‌شوند که میان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفا در این دسته از عقاید نیز اختلافات اساسی و ریشه‌ای وجود دارد، لذا پایه‌گذاران این دیدگاه وحدت طلبانه برای حل این مشکل اعلام می‌نمایند که معرفت اجمالی در این موارد کافی بوده و بیشتر از این میزان (یعنی همان مفهوم ساده و قابل فهم برای عموم مردم^۱) مشمول امور فرعی و جزئی قرار گرفته و در نتیجه اجتهادی می‌باشند! چنانچه ابراز گردیده:

«معرفی اجمالی به این اصول و اعتقاد به آنها در حد مفهوم مشترک و

کلی آنها کفایت می‌کند، نه مفهوم تفصیلی این اصول...»^۲

«بنابراین باید بدانیم و اعتراف کنیم به این که خیلی از مسائل دین، مسائل اجتهادی است. آنچه از ضروریات و قطعیات است، بیشتر کلی است، مثل اینکه خدا متصف است به صفات کمال و جمال و جلال که در قرآن هم آمده، اما وقتی وارد جزئیات می‌شود که آیا این صفت عین ذات است یا غیر ذات؟ یا مثلاً اراده صفت فعل است یا صفت ذات؟ این از مسائل اجتهادی است و عوام مردم اصلاً آنرا نمی‌فهمند و لازم هم نیست بفهمند.»^۳

بر اساس این شبهه، هر مبحثی در ذیل این عقاید اصولی که از مرز اشتراک در عناوین فراتر رود، دیگر شامل اصول نبوده و در زمره مباحث فرعی و اجتهادی قرار می‌گیرد. به عبارت واضح‌تر می‌توان گفت:

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۱۰.

۲ - همو: مقاله مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۱۰.

۳ - همو: ندای وحدت، ص ۹۲.

گفتار سوم: کم‌رنگ ساختن و سطحی جلوه‌دادن اختلاف * ۹۱

بر اساس این دیدگاه، تمامی عقاید غلط و انحرافی فرق اسلامی در باب توحید، نبوت و... مشمول اجتهاد گردیده و از دایره انحراف و کژروی خارج می‌شود! و رنگی از توجیه به خود می‌گیرد؟! چرا که محتوای همه این عقاید قطعی و اصلی، از حد مفهوم ساده و عامیانه آن‌ها فراتر است!؟

سومین نتیجه غلط

همان‌طور که ملاحظه کردید تقسیم‌بندی مباحث دینی اعم از عقاید و احکام به اصلی و فرعی که با هدف «حفظ حرمت مسلمانی و احکام آن» انجام پذیرفته است^۱، باعث می‌شود تا نه تنها مباحث مهمی همچون امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام از زمره مسائل اصلی و قطعی دین خارج گردیده و به مسأله‌ای فرعی و اجتهادی تبدیل شود، بلکه فراتر از آن، محتوای همان عقایدی هم که به عنوان عقاید اصلی و قطعی اعلام شده‌اند، مشمول قاعده فرعی و جنبی بودن می‌گردد.^۲ نتیجه این که، تفکر غلط «اجتهادی بودن مسائل فرعی و جانبی، اعم از عقاید و احکام» شکل می‌پذیرد! چنانچه ابراز گردیده:

۱- ر.ک: همو: ندای وحدت، ص ۸۳-۸۴ و ص ۹۲-۹۳.

۲- چنانچه ابراز گردیده: «توحید ذات پروردگار، نبوت و... اینها از اصول مشترک اسلامی است، و هیچ کس نمی‌تواند آنها را انکار کند. اما در مقام تفصیل بحث می‌شود که مثلاً آیا خدا در آخرت دیده می‌شود یا نه. این بحث در حقیقت فرعی است از آن اصلی کلی... اما بر طبق نصوصی خاص، بعضی در مورد امکان رؤیت خدا در آخرت بحث کرده‌اند. این را باید یک مسئله فرعی بدانیم و نباید بگوییم با آن اصل ناسازگار است...»!

(همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۲)

«مطالب دین دو دسته است، یک قسم قطعیات است، یک قسم غیر قطعیات. قطعیات دین... به طور اجمال و فی الجمله مورد اتفاق است... مسایل دیگری در دین داریم، که به این روشنی نیست یا اگر در آغاز، این قدر روشن بوده، بعداً این حالت از بین رفته و مورد اختلاف مسلمانها قرار گرفته است. سراسر مسایل اعتقادی و مسایل فقهی و عملی^۱ کلیاتش مورد اتفاق است. اما فروع و شاخ و برگهایش مورد اختلاف؛ آن چه در قلمرو اجتهاد است که خواهیم گفت، همین مسایل غیرقطعی است.»^۲

«اجتهاد، منحصرأ در مسایل نظری است، و در آن چه جزء ضروریات و قطعیات اسلام نیست معتبر است...»^۳

«اگر ما پذیرفتیم، که دین، مشتمل بر دو سلسله مطالب است. مطالب قطعی و کلی که اختلاف بردار نیست، و اختلاف در آن باعث می شود که انسان از دین خارج شود و دسته دیگری که جزء قطعیات و ضروریات نیست و به اصطلاح از مسایل نظری، قابل بحث و قابل اختلاف است، ادله مختلف دارد، وجوه مختلف در آن هست، در این دسته از موضوعات، راه رسیدن به علم، همین هایی است که عرض کردم... که

۱ - [در واقع او می گوید: در مبحث امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، تنها این مقدار که دین اسلام سیاست دارد، مورد اتفاق است و بقیه مسائل مربوط به آن، یعنی اصل «امامت، ولایت و وصایت» مورد اختلاف بوده و در نتیجه بحثی فرعی و اجتهادی است؟! چنانچه خودش تصریح کرده:

«بلی این سیاست را ما مؤکداً اثبات می کنیم و حتی من معتقدم اصل این مطلب بطور کلی، از ضروریات اسلام و از مشترکات بین همه مذاهب اسلامی است. منتها در اینکه، حاکم، امام یا خلیفه چگونه تعیین می شود و باید دارای چه صفاتی باشد، بین مذاهب اسلامی اختلاف است.»

(محمّد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۱۰۶)

۲ - همو: ندای وحدت، ص ۸۳.

۳ - همو: ندای وحدت، ص ۱۰۱.

گفتار سوم: کم‌رنگ ساختن و سطحی جلوه‌دادن اختلاف * ۹۳

همه وسایل، ابزار و طرق اجتهاد است. بنابراین باید بدانیم و اعتراف کنیم به این که خیلی از مسائل دین، مسایل اجتهادی است...»^۱

چهارمین نتیجه غلط

وقتی که مسائل دینی (اعمّ از عقیدتی یا فقهی) به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم شده و در مورد مسائل فرعی نیز قاعده اجتهاد مورد پذیرش قرار گیرد! از این پس هر مسأله فرعی مشمول آثار و ویژگی‌های مربوط به اختلافات مجتهدانه می‌شود! که عبارت‌اند از:

۱ - این اختلاف را باید پذیرفت:

«مسایل دینی منقسم است به قطعیات و ضروریات از سویی و مسایل غیرقطعی و غیرضروری از دیگر سوی. دسته اول اختلاف پذیر نیست، ولی دسته دوم اختلاف پذیر است، و گاهی هم چاره‌ای جز تن دادن به این نوع اختلاف نداریم.»^۲

«اختلاف در مسائل غیراصولی در چهارچوب دلیل و برهان قابل تحمّل است و ضروری هم بر آن مترتب نمی‌شود، بلکه تا حدودی هم غیرقابل اجتناب است، زیرا هر صاحب‌نظری در مسائل اجتهادی دارای رأی است...»^۳

۲ - این اختلاف در دین مردود و مذموم نیست:

«مسایلی که در صدر اسلام یا اصلاً مطرح نبوده، یا اگر مطرح بوده خیلی محدود، مبهم و مجمل بود، در طی قرون در بین مسلمانان،

۱ - همو: ندای وحدت، ص ۹۲.

۲ - همو: ندای وحدت، ص ۸۴.

۳ - همو: پیام وحدت، ص ۱۳۴.

بواسطه دقت و تفقهی که علماء و دانشمندان اسلامی به کار می‌بستند مطرح شده و در آن اختلاف افتاده است. این نوع اختلاف را ما نمی‌توانیم، اختلافی بدانیم که در دین مردود و مذموم است.^۱!

۳- این اختلاف مطلوب و مفید است:

«اختلاف حتی در یک مذهب هم از بین رفتنی نیست، چه رسد به چندین مذهب. چون ریشه در اجتهاد مجتهدین دارد و ناشی از تفکر و نظر است و اختلاف نظر را اسلام قبول کرده است و چه بسا، مطلوب و مفید هم باشد.»^۲!

۴- این اختلاف ضرر ندارد و مشکل‌گشا است:

«... اختلافات فقهی و کلامی در بین مذاهب اسلامی بسیار است اما نظر به اینکه غالباً با اصول قطعی اسلام، مخالفت ندارد و ناشی از اجتهادات است نه عوامل دیگر، ضرر ندارد بلکه گاهی مشکل‌گشا هم هست.»^۳!

۵- این اختلاف خیر است و شرّ نیست:

«کوشش به عمل آید تا باب اجتهاد در همه مذاهب اسلامی و در کل ابعاد اصول و فروع دین در پرتو دلیل و برهان باز شود... به نظر ما در محور این امور که گفته شد، می‌توان مسائل اختلافی را از جنجال و نزاع و تفرقه جدا کرد و اگر چنین شود دیگر تنها اختلاف نظر علمی باقی می‌ماند و این اختلاف نظر، نه تنها ضرری ندارد که گاهی مفید هم هست، خیر است که شرّ نیست...»^۴!

۱- همو: ندای وحدت، ص ۹۳.

۲- همو: ندای وحدت، ص ۱۲۸.

۳- همو: پیام وحدت، ص ۲۷۱.

۴- همو: پیام وحدت، ص ۱۲۶-۱۲۷.

معذور دانستن روی برتافتگان از امامت و مکتب اهل بیت علیهم السلام

مقدمه

یکی از روش‌های غلطی که همواره از سوی طرفداران وحدت اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرد، کم‌رنگ جلوه دادن و سطحی نمودن هرگونه فاصله، شکاف و اختلاف میان دو مکتب است؛ اعم از این که این اختلاف مربوط به عقاید، رهبران و یا پیروان این دو مکتب باشد.

چنانچه بتوان طرحی ارائه نمود که به وسیله آن، مانع از بروز هرگونه نزاع ناشی از اختلاف در فهم دین در میان پیروان فرقه‌های اسلامی شد و توجیهی برای عقاید مذهبی و کردارهای دینی گوناگون آنها به دست آورد، به گونه‌ای که بین آنها و سایر مسلمانان صلح و

تسالم بیافریند، طبیعی می‌نماید که این طرح مورد استفاده وحدت‌طلبانی قرار گیرد که همواره ضابطه اصالت را فدای توانمندی می‌نمایند؛ چنانچه ابراز گردیده:

«اختلاف در بعضی از اعتقادات و احکام که نتیجه طبیعی اجتهاد و تفکر آزاد است نباید موجب جدائی... شود.»^۱

«... در بقیه مسائلی که مورد اختلاف علمای مذاهب است باب اجتهاد را باز گذاشته و با بحث و تبادل نظر علمی در مسائل فقهی، کلامی و اخلاقی به نزدیک ساختن دیدگاههای آنان پردازیم.»^۲

چنین رویکردی سعی دارد تا با مجتهد دانستن همه گروه‌ها از وجود اختلاف میان افکار دینی و رفتارهای مذهبی پیروان فرقه‌ها، دفاع کند!

«اگر علمای اسلام بتوانند با ادله اجتهادی ثابت کنند که هر یک از دو گروه سنی و شیعه در صورتیکه به فقه خود عمل کنند نزد خدا مأجور و اهل بهشت خواهند بود... در این صورت است که وحدت واقعی... بوجود می‌آید...»^۳

بدین شرح که هر مسلمانی در مقام انجام رفتارهای دینی و یا داشتن عقاید و باورهای مذهبی همچون مجتهدی است که در مسیر اجتهادش (با هر اسلوب و شیوه‌ای که صورت گیرد!) بیش از دو حالت نخواهد داشت: یا معذور است و یا مأجور!!

۱- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی: مجموعه مقالات، ص ۱۶۲.

۲- محمد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص ۱۵۱.

۳- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی: مجموعه مقالات، ص ۱۶۷-۱۶۸.

گفتار چهارم: معذور دانستن روی برتافتگان از امامت * ۹۷

«خود دین تجویز کرده است که مجتهدان در این جور مسایل اجتهاد کنند و اختلاف آنها را هم پذیرفته است ... مجتهدی که در استنباطش به حکم واقعی خداوند دست یابد دو اجر دارد و آنکه در اجتهادش خطا کند یک اجر دارد.»^۱

گویا دین هیچ ضابطه و چهارچوبی را برای اجتهاد ترسیم ننموده!^۲ لذا در هر حالت، نظر و استنباط فرد در عقاید و احکام محترم است و نمی‌توان به عنوان اختلاف واقعی بدان نگریست.

کافی است که فرد در مسیر اجتهادش اخلاص بورزد، تا مشمول این قاعده گردد. حال این اجتهادش بر اساس هر معیار و شیوه‌ای که باشد! و با مراجعه به هر منبعی که صورت گیرد! فرقی نمی‌کند و تنها به علت خالی بودن از عوامل نفسانی، مورد تأیید دین قرار می‌گیرد و این قاعده شامل اجتهاد پیروان همه فرق‌های اسلامی به ویژه سنی‌ها می‌گردد؟! چنانچه ابراز گردیده:

«اگر اختلاف، صرفاً ناشی از تفکر، تدبیر، اجتهاد و تفقه باشد و هیچ عامل دیگری مانند سیاست، هوا و هوس، طغیان، خودبینی، در آن دخالت نداشته باشد، آن نوع اختلاف را دین تحمل می‌کند، و این همان اصلی است که در السنه فقهای مسلمین اعم از شیعه و سنی معروف است که می‌گویند: ... کسی که اجتهاد کرده و به واقع رسیده، دو اجر دارد و کسی که اجتهاد کرده و نتوانسته است به واقع برسد، یک اجر دارد، بنابراین هر دوی آنان مأجورند. اگر اختلاف، ناشی از عوامل سیاسی، اجتماعی،

۱ - محمّد واعظزاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۲۷ - ۲۸.

۲ - برای آشنایی بیشتر به جلد دوم از ترجمه کتاب «معالم المدرستین» مراجعه فرمایید.

حُب و بغضها، خودبینیها، بَغی...، تجاوز کسی به دیگری، تحزب و گروه‌گرایی نباشد و صرفاً کسی خودش را خالص کرده برای فهمیدن حق و تدبّر و تأمل در دین، و اجتهاد کرده و به یک نتیجه‌ای رسیده است، این امر را دین مردود نمی‌داند ولو اینکه این اشخاص به نتایج مختلف برسند.»^۱

همان‌طور که ملاحظه می‌شود به تنها چیزی که در این اظهار نظر توجّه نشده قواعد و ضوابط اجتهاد و رجوع به منابع معتبر می‌باشد که هر دوی آن‌ها به‌طور دقیق از سوی شریعت مشخص و معین گردیده است. لذا قاعده معذور و مأجور بودن تنها به فردی اختصاص دارد که در همان چهارچوبه‌ای که دین خدا تعیین فرموده و بر اساس همان معیارها، ضوابط و منابعی که دین پیش رویش نهاده است اجتهاد کند؛ نه این که بر فرض مثال اگر با تمام اخلاص بر اساس قیاس و استحسان عمل کرد و به جای احادیث اهل بیت علیهم‌السلام احادیث امثال عایشه و ابوهریره را مدنظر قرار داد، باز هم چون اخلاص ورزیده، معذور و مأجور باشد؟!

نتیجه عملی چنین رویکردی به ضوابط اجتهاد را می‌توان در سخن ابن حزم - از دانشمندان مکتب خلافت - درباره معاویه و عمروعاص مشاهده نمود:

«این دو، در مسأله خونریزیها دست به اجتهاد زده‌اند، همان‌گونه که مفتیان اجتهاد می‌کنند و گاه می‌شود که دو مفتی، یکی کشتن ساحر را روا می‌دارد و دیگری با آن مخالف است. پس چه فرقی بین این‌گونه

اجتهادات و اجتهاد معاویه و عمروعاص و دیگران می‌باشد، هرگاه در داوری درباره آنها نادانی و بی‌اطلاعی، کوردلی و خلط مبحث دخالت نداشته باشد.»^۱

به زعم وحدت‌طلبان با ارائه چنین راه حلی، اختلاف یافتگان در رأی با هم برادروار زندگی می‌کنند. چرا که هرکس بایستی برادرش را نسبت به رأی و نظرش آزاد بگذارد. بر اساس این نگاه غلط به قاعده معذور و مأجور بودن مجتهد - که در آن کمترین توجهی نسبت به ضوابط و قواعد دین درباره شرایط اجتهاد نشده است - تمامی فرقه‌های اسلامی زیر چتر مجتهدانه دانستن اختلافات میان مذاهب اسلامی (که به معذوریّت تمامی آنها ختم می‌شود) قرار می‌گیرند؟! چنانچه ابراز شده:

«اختلاف مذاهب اسلامی بطور عمده به اجتهاد مجتهدین برمی‌گردد.»^۲

«پیدایش مذاهب، به طور حتم بر اساس اجتهاد بوده است، در آغاز اختلافات مسلمانان، تنها جنبه سیاسی داشت، ولی به تدریج، این اختلافات به شکل مذهب خودنمایی کرد. تا این هنگام، در حقیقت مبدأ اختلاف، اجتهاد بود... ما در تاریخ مذاهب می‌بینیم هر مذهبی به عالمی می‌رسد که او اجتهاد کرده و بر اساس اجتهاد، عقیده یا عمل و یا فقهی را بنیان گذاشته و پیروانش هم از او پیروی کرده‌اند... نسبت به دورانی که مذاهب شکل گرفت یعنی نیمه اول قرن دوم، هر کس اهل

۱ - به نقل از: علامه عسکری: دو مکتب در اسلام، ج ۲ (دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام)، ص ۱۰۵.

۲ - محمّد واعظزاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۱۰۱.

مطالعه و تحقیق باشد، می‌داند که پیشوایان مذاهب هر کدام از روی عقیده و مسلکی که داشتند، اجتهاد کرده و رأی خودشان را ابراز می‌داشتند؛ دیگران هم از آنها پیروی می‌کردند... واقعیت این است و ما باید بر اساس واقعیتها و بر اساس اینکه مذاهب در آغاز شکل گرفتن، هر کدام مستند به دلیل و برهان و اجتهاد بوده است بحث کنیم... من نمی‌گویم: علم آنها صحیح و مطابق با واقع بوده است، وقتی صحبت از اجتهاد است معنایش این نیست که هر چه مجتهدان استنباط کردند صحیح و مطابق با واقع است. نه، مجتهد هم گاهی خطا می‌کند. ولی وقتی اجتهاد آمد، عذر می‌شود برای پیروان مذاهب... هر یک از مذاهب بر اساس نوعی استنباط، اجتهاد، دقت نظر و تفقه به وجود آمدند...^۱ «این مسأله که مذاهب اهل سنت، بر اساس اجتهاد به وجود آمده، پیشوایان آن مجتهد بودند... نیازمند بحث گسترده‌ای است...»^۲

در نتیجه:

«در مورد مسائل فرعی و جانبی اسلام^۳ ... همه می‌توانند در مورد این مسائل بدون ترجیح مذهبی بر مذهب دیگر و با توجه به باز بودن باب اجتهاد به بحث و تبادل نظر پرداخته، رأی صحیح را انتخاب کنند، و از آنجا که هر مذهبی دارای دلیل ویژه خود است، دیگران باید نسبت به آن با دیده انصاف نگریسته و در صورتی که آن را خوب و مناسب تشخیص دادند، بدون تعصب بپذیرند.»^۴

۱ - همو: ندای وحدت، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.

۲ - همو: ندای وحدت، ص ۱۸۰.

۳ - [چون در قلمرو اجتهاد قرار دارد!]

۴ - همو: پیام وحدت، ص ۱۵۱ - ۱۵۲.

گفتار چهارم: معذور دانستن روی برتافتگان از امامت * ۱۰۱

همچنین بر اساس این کژاندیشی، اگر بیان نظر مجتهدانه فرد موجب بروز شکاف در امور امت گردد، شایسته است! که فرد به جهت حفظ وحدت، از امور و مصالح شخصی و برخاسته از اجتهاد خود (ولو به حق) به خاطر امور و مصالح جمع^۱ (ولو به باطل) چشم‌پوشی نماید!

و عقیده و نظر حقش را - به دلیل فردی بودن اجتهاد! - در برابر اکثریت باطل، پیش خود نگه‌دارد و ابراز و بیان آن را موجب افتراق میان مسلمانان قرار ندهد!!

چنانچه ابراز شده:

«یکی از فضائل مهم امام علی(ع) جهاد به رأی و احساسات خویشان بهنگام اختلاف رأی و نظر بود که همه مبلغین و رهبران مذهبی باید روش آن حضرت را در این جهاد اکبر سرمشق گیرند.

بهترین نمونه جهاد به رأی امام علی(ع) پس از وفات پیامبر(ص) بود. علی(ع) با اینکه عقیده قاطعش بر این بود که از هر جهت به خلافت سزاوارتر است بجای اینکه جنگ و جدال به راه بیندازد یا لااقل دست به فرقه‌سازی زند و خود را از جمع مسلمانان کنار بکشد، با ابوبکر بیعت کرد و عقیده و نظر خود را موجب افتراق و پراکندگی مسلمانان قرار نداد. و او با این عمل در راه گذشتن از مصالح شخصی بخاطر مصالح عمومی، سمبل و سرمشق مبلغین و رهبران مذهبی گردید.»^۲

با توجه به آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که وحدت‌طلبان

۱ - که منجر به حفظ وحدت می‌شود!

۲ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: انقلاب فرهنگی و تبلیغی، ص ۷۱-۷۲: قرآن و تبلیغ،

ص ۶۹-۷۰ (نقل مشابه: رساله نوین، ج ۴، ص ۲۶).

معتقداند که اگر عقاید پیروان هر مکتبی را نظریه شخصی آنان بدانیم، به راحتی می‌توان جهت حفظ وحدت، با رأی و نظر باطل و مخالف - که آن هم برخاسته از اجتهاد است! - مدارا و تسامح نمود!

بر اساس همین مبنای غلط شاهد اظهاراتی هستیم که در تلاش برای رفع اختلافات فقهی و عقیدتی میان مذاهب اسلامی می‌باشند.

برخی نمونه‌های آن عبارت‌اند از:

«آیا اگر یک فرد سنی هم به آنچه صحیح می‌داند عمل کند نزد خدا مأجور و معذور است اگرچه عملش مخالف حکم واقعی خدا باشد؟ ما به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهیم.»^۱

«تمام فِرَق اسلامی تحت یک ملت‌اند و چون اختلافات فقهی در میان آنان ناشی از اجتهاد است، همگی معذور و مأجورند.»^۲

«در این نکته بحث‌های عقیدتی و اختلافات کلامی در فروع ناشی از اصول، تفاوتی با اختلافات فقهی در فروع عملی و احکام عبادی و جز آنها ندارد. این قبیل اختلاف نظر، هیچگاه، به خودی خود، به بدبینی و عداوت و جنگ و درگیری نمی‌انجامد، بلکه از قبیل اختلاف متخصصان و صاحب‌نظران در علوم و فنون است.»^۳

«اختلاف میان شیعه و سنی، اختلاف میان دو مجتهد از یک مذهب در استنباط یک حکم است.»^۴

۱ - نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص ۱۷۴.

۲ - دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار ۹)، ص ۷۵، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

۳ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۴ - دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار ۹)، ص ۷۴، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

گفتار چهارم: معذور دانستن روی برتافتگان از امامت * ۱۰۳

«مباحث اختلافی هم وحی منزل نیستند، و همه از قبیل اجتهادات است.»^۱

«مسلمین دیگر باید در برابر عقاید مخصوص به مخالفین خود حساسیت نشان ندهند و هر مسلمانی باور کند که دیگران هم انسانی مانند او هستند و مانند او فکر و اندیشه دارند و مانند او در گزینش و انتخاب مذهب آزاد می‌باشند؛ و همانگونه که او مذهب خود را با ادله قطعی و مسلم و براهینی غیرقابل خدشه و انکار، صحیح و حق و صواب می‌داند، دیگران هم مذهب خود را با همانگونه ادله و براهین، حق و صواب می‌دانند.»^۲

«ما در این مسئله فرعی^۳، به خصوص احکام، این گونه می‌فهمیم، دیگران به گونه‌ای دیگر می‌فهمند، و شاید هم حق با آنان باشد.»^۴

«شیعه در دل معتقد باشد که اگر سنی به آنچه از روی اجتهاد یا تقلیدش صحیح میدانند عمل کند نزد خدا مأجور و محبوب! خواهد بود.»^۵

همان طور که ملاحظه می‌شود در نقل قول‌های مطرح شده، ابتدا

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۲۵.

۲ - سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البلاغه، مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۳ - وی می‌گوید: «فروع یعنی مسائل منشعب از اصول اساسی چه در بُعد احکام و چه در بُعد عقاید».

(محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۲)

۴ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۲۴.

۵ - نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص ۱۶۸.

اختلاف بر سر مسائل فقهی و سپس اختلاف در مباحث اعتقادی به وسیله استناد به اصل اجتهاد و این که مجتهد در روند تلاش خود جهت دست یابی به حقیقت معذور و یا مأجور است، توجیه گردیده و رفع شده است! بدون آن که از مقوله ای به نام «اجتهاد و ملاک ها و معیارهای آن از نظر اسلام» صحبتی به میان آید و روش و چهارچوبی که دین برای اجتهاد معین نموده مشخص گردد.

متأسفانه چنین القای می شود که گویا تفاوت و اختلاف میان تشیع و تسنن در مسائل فقهی و مباحث اعتقادی، مربوط به نتایج اجتهاد است! و روش هر دو فرقه در اجتهاد درست و موجه می باشد؟!

در حالی که چنین نیست و در ادامه نشان خواهیم داد که:

«شیعه و سنی در روش و شیوه اجتهاد با هم فرق اساسی دارند.»

لذا هرگز نمی توان با استناد به این که مجتهد در تلاش فکری اش معذور یا مأجور است، درباره اختلافات فقهی یا عقیدتی میان دو مکتب سخن گفت. آن چه در این باره آمده ناظر به نتیجه آن اجتهادی است که بر اساس پی گیری اصول صحیح و شیوه هایی که دین تعیین نموده صورت گرفته باشد و تحقق چنین اجتهادی بر اساس حدیث متواتر ثقلین، منحصر در پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

لذا نمی توان بر هر نوع حرکت فکری، بازی ذهنی و پیروی از ظن و گمان نام اجتهاد نهاد و آن گاه با وام گرفتن «معذور و مأجور بودن» از دین، بر آن سرپوش توجیه نهاد.

از این رو بهتر است قبل از هر گونه قضاوتی، ابتدا تصویر شفافتری از اصول و مبانی اجتهاد نزد شیعه و سنی به دست آوریم.

نقد و بررسی

از آن جایی که مبنای اصلی رفع اختلاف میان رفتارهای مذهبی (مسائل فقهی) و باورهای دینی پیروان دو مکتب (مباحث اعتقادی)، استناد به اجتهاد آنان می‌باشد، ما نیز نقد و نظر خود را از همین بحث آغاز می‌نماییم و به نقد اجتهاد اهل سنت در مسائل فقهی و مباحث عقیدتی خواهیم پرداخت.

استاد جعفر سبحانی در این زمینه می‌نویسند:

«اجتهاد در اصطلاح دانشمندان شیعه، با اجتهاد در این عبارات و اصطلاح اهل تسنن کاملاً فرق دارد.

اجتهاد در اصطلاح شیعه این است که فرد مجتهد و کاوشگر برای استخراج حکم از کتاب و سنت، نهایت کوشش را مبذول دارد... اجتهاد به معنی یاد شده به نصوص کتاب و سنت... [حالتی] می‌بخشد که مجتهد بتواند احکام موضوعاتی را از قوانین کلی استخراج نماید. هر گاه در موردی نصّ قطعی از نظر سند و دلالت وجود داشته باشد، اجتهاد در این مورد به منظور اشاعه حکم برای مواردی است که می‌توانند مصداق این قانون باشند. هر گاه در موردی نصّ قطعی از نظر سند و یا دلالت نباشد، اجتهاد برای این است که بتواند با کوششهای خود به سند آن حجیت بخشد و یا دلالت آن را به گونه‌ای یک طرفه سازد و از میان دو احتمال یکی را ترجیح دهد...

ولی در میان دانشمندان اهل تسنن، اجتهاد دیگری وجود دارد به نام «اجتهاد در رأی» و آن در زمینه‌ای است که اصلاً مدرکی از

کتاب و سنت^۱ در آن نباشد، فقط مجتهد کوشش می‌کند با معیارها و مقیاس‌هایی از... ظنّ و گمان، از روی مناسبات عرفی و ... حکم مسأله را استخراج نماید... بنابراین هر گاه هر دو خلیفه و یا ابن مسعود می‌گویند: در صورت فقدان نصّ، باید اجتهاد و کوشش کرد، مقصود اجتهاد به معنی دوم [یعنی اجتهاد در رأی] است، نه اجتهاد به معنی نخست، که کوشش در حدود کتاب و سنت می‌باشد.^۲

«هر گاه محاکمه‌ای پیش ابوبکر می‌بردند... اگر کار به بن‌بست می‌رسید و در سنت پیامبر [آن قدر که آنها اطلاع داشتند،] چیزی نمی‌یافت، بزرگان و افراد صالح را گرد می‌آورد و با آنان مشورت می‌کرد، هر گاه آنان به مطلبی رأی می‌دادند، طبق آن داوری می‌نمود.

این مطلب، اعتراف روشنی از خلیفه و صحابه است که آیات و سنت پیامبر را پاسخگوی نیازهای فقهی خود نمی‌دیدند [و چون به جانشین بر حقّ پیامبر ﷺ یعنی امام علی ﷺ رجوع نمی‌کردند و خود را بی‌نیاز می‌دانستند]، از این جهت ناچار می‌شدند که با عقل و اندیشه خطا کار خود، حکم موضوع را بدست آورند.^۳

«فقها و دانشمندان اهل تسنّن از آن جا که روایات [موجود در

۱ - [با توجه به عدم اعتقاد اهل سنت به امامت و در نتیجه عدم رجوع آن‌ها به ائمه علیهم‌السلام به عنوان مرجع دینی پس از پیامبر ﷺ و رجوع به افرادی همچون عایشه و ابوهریره، تکلیف اجتهاد آن‌ها در این موارد نیز (که مدرکی از کتاب و سنت در دست دارند) روشن است.]

۲ - استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۱۰۱ و ص ۱۰۲.

۳ - همان منبع، ص ۹۸-۹۹.

کتب خود] را برای استنباط همه احکام عملی اسلام کافی نمی‌دانند و از طرف دیگر وجود امام معصوم را که ملجاء و پناهگاه امت در این موارد باشد، قبول ندارند، در استنباط این نوع احکام، راههای قیاس و استحسان را که پُر خطرترین راههای استنباط است، پیش می‌گیرند.^۱

«هنگامی که عمر، شریح را برای اداره کرسی دادرسی کوفه تعیین کرد، به او این چنین گفت: اگر با موضوعی روبرو شدی که حکم آن در کتاب و سنت پیامبر نیامده است، یکی از دو طرف را انتخاب کن، و اگر بخواهی از طریق [اجتهاد و] کوشش انتخاب کنی و مقدم و مؤخر بداری این کار را انجام بده.

در حالی که امام علی علیه السلام وقتی شریح را برای قضاوت نصب کرد، دست او را در دادرسی کاملاً محدود ساخت و با او شرط کرد هیچ داوری را انفاذ و اجرا نکند، مگر این که بر امام عرضه نماید. از ابن مسعود نقل شده است که وی می‌گفت: ... اگر موضوعی را آوردند که نه در کتاب بود و نه پیامبر در آن داوری کرده و نه از صالحان مطلبی در دست هست، باید با رأی و اندیشه خود بکوشد و اگر نتوانست، موضوع را رها کند و خجالت نکشد.

از این جمله‌ها و مشابه آنها می‌توان مقدار موفقیت امت را در اخذ و فراگیری تعالیم و احکام الهی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به دست آورد.

به خوبی معلوم می‌گردد که آنان با موضوعاتی نوظهور روبرو

می‌شدند که احکام آن را در قرآن و سنت پیدا نمی‌کردند و کوشش می‌نمودند که حکمی غیر مستند به کتاب و سنت، برای آن بسازند.^۱

«ولی گروهی که به وجود امام معصوم و آگاه پس از پیامبر ﷺ عقیده دارند، این نوع ادله را طرد نموده و در فروع و احکام به امام معصوم مراجعه می‌نمایند.»^۲

«تا این جا به گونه‌ای کلی روشن گردید که در عصر خلافت، در مسائل نوظهور، خلفا چاره‌ای جز رأی سازی نداشتند و به جای این که مردم را به حکم خدا رهبری کنند، مردم را اسیر آراء و افکار خطاکار این و آن می‌ساختند.»^۳

«مع الوصف، خلیفه دوم، گاهی از اصحاب رأی انتقاد می‌کرد... از این که خلیفه، چماق تفسیق خود را متوجه صاحبان رأی نموده، روشن می‌گردد که رأی افراد در آن روز چه نقشی را بر عهده داشت. گویا نه تنها در موقعی که نصی از کتاب و سنت نبود، به رأی خود فتوا می‌دادند، بلکه گاهی در قلمرو نص وارد شده و با افکار ناقص و نارسای خود، نص الهی را عقب می‌زدند.

متأسفانه خود خلیفه، از افرادی بود که از نصیحت خود پند نگرفت و کتاب الهی و سنت پیامبر را با آراء خود در مواردی نقض کرد.»^۴

۱- همان منبع، ص ۹۹-۱۰۰.

۲- همان منبع، ص ۹۶.

۳- همان منبع، ص ۱۰۵.

۴- [ر.ک: علامه شرف الدین: اجتهاد در مقابل نص؛ علامه فیروزآبادی: شناسایی هفت تن در

صدر اسلام؛ علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام.]

فرازهای زیرگواه بر وجود چنین اجتهادی در صدر اسلام است: هر وقت از ابن عباس چیزی سؤال می‌شد، اگر در قرآن پاسخ آن بود، می‌گفت و اگر در قرآن نبود و از پیامبر خدا ﷺ حدیثی در آن مورد وجود داشت، پاسخ آن را می‌گفت... و در غیر این صورت رأی و نظر خویش را بیان می‌کرد... از این جهت در کتابهای فقهی و استدلالی دانشمندان اهل تسنن قواعدی در استنباط احکام شرعی به چشم می‌خورد، که در نزد علمای شیعه پیشیزی ارزش ندارد و همگی از یک چنین اجتهادی سرچشمه می‌گیرد.^۱

«به خاطر آنکه به همین قواعد بی‌مدرک بود که فقه اسلامی در قرون گذشته به صورت مکتب‌های فراوانی درآمده و مکتب‌سازی و امام تراشی به اندازه‌ای زیاد شده که دانشمندان اهل تسنن چاره‌ای ندیدند جز این که باب اجتهاد را به روی خود ببندند و مذاهب فقهی را در چهار مذهب منحصر سازند.»^۲

«این جریان‌ها حاکی است که تشریح اسلامی در زمان پیامبر گرامی، به هدف نهایی خود نائل نگردید... و چنین زمینه‌ای ایجاد می‌کند که شارع مقدس هدف خود را از راه دیگر تعقیب کند و وظیفه مقام رسالت را به گونه‌ای امتداد دهد... و فردی که از جهاتی مانند پیامبر باشد، شریعت و احکام اسلامی را برای مردم بیان کند، و احکام الهی را در اختیار مردم بگذارد. چنین فردی بدون علم وسیع و عصمت، نمی‌تواند به چنین هدف بزرگی

۱- استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲- همان منبع، ص ۱۰۴.

موفق گردد و شناسایی او برای امت مقدور نیست، بلکه خداوند باید او را به امت معرفی کند.^۱

حال این سؤال مطرح است که آیا با وجود این معرفی‌هایی که در فاصله روز انذار تا روز غدیر خم، به دفعات رخ داده است، باز هم عذری و یا توجیهی برای روی برتافتن از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و عدم باور و اعتقاد به امامت و ولایت باقی می‌ماند؟^۲

طبیعی است که اگر ما شیعیان چنین عذری را برای پیروان مکتب خلفا پذیرفتیم، در واقع زیر پانهادن نصوص امامت و روی برتافتن از اعتقاد به امامت را به بهانه اجتهاد و برداشت مجتهدانه! توجیه نموده‌ایم! چنانچه اظهار شده است:

«شیعه و سنی با این که در مصداق خلیفه اختلاف دارند... منشأ اختلاف‌ها نیز عموماً یا ظواهر نصوص بوده یا بحث‌های عقلی... مسلمان‌ها در این قبیل مسائل فرعی! باید به همدیگر حق بدهند که برداشت‌های مختلفی داشته باشند.»^۳

«اجتهاد و تفقه در دین را همه قبول دارند. تفقه در دین اختصاص به فقه و احکام ندارد؛ اگر تفقهی هست، پس اجتهاد هم هست، پس اختلاف هم هست. حتی اگر در جایی دیدیم که دیدگاهی با لوازمش با آن اصول منافات دارد آن را هم باید توجیه کنیم!... حالا شاید شیعه‌ها

۱- همان منبع، ص ۱۰۵.

۲- اگر چنین است، دیگر نمی‌توانیم اجتهادات بعدی ناشی از عدم رجوع به امامان معصوم (علیهم السلام) و عدم اخذ علم دین از محضرشان را موجه جلوه دهیم.

۳- محمد واعظزاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۳.

تحضّل نکنند اگر بگوییم که مسئلهٔ خلافت هم از همین قبیل بوده است، یعنی نوعی ابهام در کار بوده است... بنابراین به مسئله‌ای اجتهادی و فرعی تبدیل شد.^۱

در حالی که:

«کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب و لازم است که حداقل هر کس این احتمال را می‌دهد که خدای متعال برای رهبری^۲ مردم پس از پیامبر شخصی را تعیین و اطاعت او را واجب کرده باشد.

با این احتمال به حکم عقل موظفیم پیرامون آن به کاوش پردازیم و او را شناسایی نماییم، زیرا اگر در این وظیفه مسامحه کنیم، و چنین شخصی وجود داشته باشد و ما او را نشناخته باشیم، معذور نخواهیم بود...»^۳

بنابراین پذیرش اختلاف مجتهدانه میان دو مکتب در زمینهٔ مباحث اعتقادی، به ویژه در بحث امامت و ولایت ائمه علیهم‌السلام، به معنای موجه جلوه دادن زیر پا نهادن نصوص دینی در این زمینه به بهانهٔ اجتهاد است که موجب می‌شود تا بخش عظیمی از تعالیم نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دستوراتی که در این زمینه از جانب خدای متعال نازل گردیده، به فراموشی سپرده شود.

بر اساس این مبنای غلط، در مقابل هر نص صریح و دستور آشکاری که از جانب شارع مقدّس رسیده، می‌توان به بهانهٔ اجتهاد

۱- همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

۲- [یعنی امامت].

۳- رضا استادی: ۲۵ درس دربارهٔ امامت، ص ۱۱.

ایستادگی نموده و آن را زیر پا نهاد، بدون آن که هیچ انتقادی متوجه فرد گردد؟!^۱

اگر امروز عقاید و احکام ناشی از روی برتافتن اهل سنت از تعالیم دین را به نام اجتهاد و اختلاف در فهم از دین توجیه نمودیم، آیا نمی توان این توجیه را نسل به نسل به عقب برگرداند و تمام اعمال و رفتار خلفا و غاصبین حق امیرالمؤمنین علیه السلام را مجتهدانه دانست؟!

اگر امروز بتوان برای اختلافات فقهی و عقیدتی به ویژه روی برتافتن از نصوص الهی درباره امامت، نام اجتهاد را برگزید؛ حتماً می توان برای تشکیل سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت و بدعت های خلفا نیز توجیهی با استناد به نام اجتهاد تراشید؟! چنانچه اظهار شده:

«به قضایای صدر اسلام می توان به گونه ای دیگر نیز نگاه کرد... ابن عباس ملازم خلیفه دوم بود... وی می گوید: به خلیفه گفتم: پیامبر راجع به علی مطلبی گفت؟ او گفت: بله، ولی حجت تمام نشد و مردم نفهمیدند که مقصود پیامبر چیست.»^۲

«اختلافی که بین مذاهب اسلامی وجود دارد، مانند اختلافی است که در خود مذاهب اهل سنت وجود دارد و نیز مانند اختلافی است که در خود شیعیان میان علمای اهل تشیع وجود دارد. در خود شیعه بین خود

۱ - ر.ک: سید مرتضی عسکری: معالم المدرستین، ج ۲، این کتاب با نام «دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام» ترجمه شده است.

۲ - محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۳۷.

فقها اختلاف نظر است^۱ ... اختلاف شیعه و سنی هم از دیدگاه من بدین صورت است... در حقیقت یک تفاوت برداشت بود بین اصحاب پیامبر(ص). بعد از رحلت پیامبر(ص)، علی و اصحاب ایشان بر اساس مستندات منجمله حدیث غدیر معتقد بودند که جانشینی مخصوص علی است. از سوی دیگر اصحاب سقیفه و حضرات ابوبکر و عمر و عثمان و هواداران آنها تشکیل دولت دادند و حضرت علی هم تا آخر با آنها همکاری داشت!^۲ و با آنها اختلاف نظر هم داشت!^۳

«واقعیت مورد اتفاق ما این است که در صدر اسلام بر سر خلافت بعد از پیامبر یک اختلاف واقعی بوده و ما معتقد به خلافت بلافضل حضرت علی هستیم و برادران سنی ما هم معتقدند که آن چه در سقیفه گذشته درست بوده. اما این اختلاف نظری که بین شیعه و سنی است... اختلافی بوده بین مسلمان مجاهد و فقیه^۴ و برادر!^۵»

۱ - [برقراری ارتباط نابه‌جا میان اختلاف مذاهب اسلامی با اختلاف علمای شیعه در مباحث علمی، بدین صورت نیز مطرح شده است:

«... اختلافات مسلمانان در امور غیر ضروری و مسائل کم‌اهمیت است که به وحدت امت اسلامی کمترین آسیبی نمی‌رساند، حتی بین علمای هر یک از مذاهب، در موضوعات علمی و فقهی اختلاف نظرهایی وجود دارد. به عنوان مثال: در مذهب تشیع بین فقها و مراجع تقلید نسبت به برخی امور فرعی و کم‌اهمیت اختلافاتی را مشاهده می‌کنیم!» (همو: پیام وحدت، ص ۲۴۲)

۲ - [به این شبهه پاسخ خواهیم داد]

۳ - محمّد جواد حجتی کرمانی: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۱-۶۲.

۴ - [تفکر او درباره اجتهاد و فقیه بودن صحابه، منطبق با دیدگاه مکتب خلفا درباره مدارک تشریحی اسلام می‌باشد.]

۵ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۱-۶۲.

به راستی:

- آیا زیرپانهادن نص صریح و آشکار خداوند متعال در غدیر خم مبنی بر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر همه مسلمانان، اجتهاد است؟!
 - آیا مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله جهت حاضر نمودن قلم و دواتی که رمز هدایت مسلمین و راه عدم ضلالت را ثبت فرماید،^۱ اجتهاد است؟!
 - چگونه می توان بر خلاف قرآن کریم که کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را معصوم می داند، ادعا نمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هذیان می گوید؟!
 حتماً با استناد به اجتهاد دلاورانه؟!
 - آیا تخلف از فرمان نبوی صلی الله علیه و آله مبنی بر شرکت در سپاه اسامه و زیرپا نهادن حکم قرآن مبنی بر اطاعت محض از پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد است؟!
 - آیا شکستن حرمت عترت پیامبر صلی الله علیه و آله، هجوم به بیت فاطمه علیها السلام و نقض حکم قرآن مبنی بر وجوب مودت به ایشان اجتهاد است؟!
 - آیا می توان غصب فدک را که بر خلاف حکم قرآن و دستور رسول صلی الله علیه و آله صورت گرفت^۲، اجتهاد نامید؟!
 فراموش نکنیم که اختلاف عقیدتی میان فِرَق اسلامی درباره امامت و پیشوایی از نظر اسلام ثمره همان روندی است که توسط خلفا پیش گرفته شد و امروز برخی مدعیان تشیع، نام اجتهاد و اختلاف نظر میان برادران فقیه بر آن نهاده اند؟!
 در این جا ممکن است این سؤال مطرح گردد که برای دست یابی به وحدت اسلامی آرمانی، لازم است تا اختلافی در میان نباشد، در حالی

۱- ر.ک: غلامحسین زینلی؛ نامه‌ای که نانوشته ماند (تحلیلی درباره حدیث دوات و قلم).

۲- ر.ک: رضا استادی؛ مقاله «فدک» مندرج در دانشنامه امام علی علیه السلام، ج ۸، ص ۳۴۵-۴۰۲.

که بحث اخیر دربارهٔ اختلافات مجتهدانه سخن می‌گوید.

به عبارت دیگر، چگونه می‌توان با طرح اختلافات مجتهدانه، اختلاف را به کناری زد و به وحدت دست یافت؟

پاسخی که این طیف از وحدت طلبان ارائه می‌دهند، چنین است:

«علی(ع) که تنها هدفش حفظ مکتب و وحدت بود و بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات ناچیز دنیوی کینهٔ کسی را به دل گیرد، همینکه با خلفا بیعت کرد، نظر خود را نگاهداشت... اما این که معاویه را مورد مؤاخذه قرار داد بدین جهت بود که... کار او از مرز اختلاف در رأی گذشت... حضرت علی(ع) در دوران زندگی خود سبیل گذشت و تسامح در برابر اختلاف نظر بود.»^۱

به عبارت دیگر وقتی با طرح غلط بحثی مانند اجتهاد (آن هم اجتهادی فاقد هر گونه قید و شرط و آزاد از رعایت هرگونه اسلوب و روشی در آن) اختلافات مذهبی میان تشیع و تسنن و در نتیجه اختلافات رهبران این دو در صدر اسلام را اختلافی مجتهدانه دانستیم، حال نوبت به آن می‌رسد که از شیوهٔ نیکوی تسامح و مدارا نمودن در مواجهه با اختلاف رأی و نظر - آن هم از سوی شیعیان و به نفع سنیان - سخن گفته شود! تا وحدت حفظ گردد!

به راستی چگونه می‌توان پذیرفت که امام علیه السلام که بنده‌ای مطیع و کاملاً معتقد به فرامین الهی است و امامت و ولایت منصوصه را فرمان الهی می‌داند، با نتیجهٔ سقیفه بنی ساعده که عین زیر پانهادن امر و دستور الهی و نقض نص آشکار روز غدیر در این باره است (به نام اجتهاد و

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۲ و ص ۳۰ و ص ۳۱.

اختلاف در رأی و نظر شخصی!) با گذشت و تسامح رفتار کند، نظرش را برای خودش نگهدارد! از دستور صریح الهی در زمینه امامت و خلافت چشم پوشد و به نام اختلاف در فهم و برداشت، به غصب خلافت با روش تساهل و مدارا بنگرد؟!

به هر حال، شاید چنین اظهاراتی می‌توانند توانمندی خوبی را در جلب نظر پیروان سایر فِرَق از خود به ظهور برسانند، ولی فاقد هر گونه خلوص و نابی هستند. این افکار علاوه بر عدم برخورداری از اصالت و منشأ دینی، عامل تحریف تشیع و مانعی جهت حرکت‌های علمی در راستای دعوت به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و اصلاح عقاید سایر مسلمانان محسوب می‌گردند و موجب می‌شوند تا پیروان سایر فِرَق با استناد به معذور بودن در اجتهاد! از تلاش علمی و پژوهش درباره امامت دست بردارند؛ زیرا تکلیفی در این زمینه احساس نخواهند نمود.

این روند در نهایت نسل آینده ما را به این اعتقاد غلط می‌رساند که:
 «شاید نکته اینکه از آغاز اسلام، گرایشهای مختلف فقهی و کلامی را «مذهب» نامیده‌اند همین واقعیت است که آنها همه، راه بسوی یک مقصدند.»^۱

«هر کدام از آن راهها، یک مذهب و یک طریق به اسلام است، اهل سنت طریقهشان، سنت است، از آن راه به حقایق می‌رسند، شیعیان هم از طریق عترت و اهل بیت(ع) حقایق نورانی اسلام را دریافت می‌کنند.»^۲

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت»،

ص ۲۲۷.

۲ - همو: ندای وحدت، ص ۱۷۷.

«اسلام اصل دین است که همه در آن متفقند، اما مذهب که در لغت به معنی (راه و محل ذهاب است) طریقی است به دین... پس مذاهب اسلامی طُرُقند به اسلام. منشأ آنها هم عمدهٔ اجتهاد است و اختلاف نظر در قرآن و سنت، که ناشی از فهم اشخاص و اجتهاد اشخاص است.»^۱

«ما این گونه می‌فهمیم و آنها آن گونه می‌فهمند. باید با یک نظر تسامح یا عذرتراشی به یکدیگر نگاه کنیم...»^۲

«باید جامعهٔ اسلامی در راه وحدت واقعی که دلها را بهم پیوند دهد بکوشند و... برای رسیدن به این هدف باید قبلاً این فکر که هر یک از سنی و شیعه دیگری را گمراه و اهل جهنم بدانند از بین برود.»^۳

۱ - همو: ندای وحدت، ص ۵۳ - ۵۴.

۲ - همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ ییایی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۴.

۳ - نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی: مجموعهٔ مقالات، ص ۱۶۷.

نقد و بررسی دیگر

«دار و دسته خلافت، از هر کدامشان که کار خلاف شرع سر می‌زد، می‌گفتند: او در این کار اجتهاد کرده است...»^۱

علامه سید جعفر مرتضی عاملی در این زمینه می‌نویسد:

«اولین کسی که مقوله اجتهاد^۲ و خطای در اجتهاد را برای توجیه گناهان دیگران مطرح کرد، تا آنجا که ما می‌دانیم، خلیفه اول بود، آنگاه که خلیفه دوم به اصرار از او خواهان کیفر خالد بن ولید شد. خالد، مالک بن نویره یکی از صحابه معروف را کشت. چون مالک از به رسمیت شناختن حکومت جدید امتناع ورزید و در همراهی و وفاداری با علی علیه السلام اصرار داشت.

او در همان شب قتل مالک با زن وی آمیزش کرد. دقیقاً در همین مناسبت بود که ابوبکر سخن معروف خود را گفت: **تَأْوَلَ فَأُخْطَأَ^۳ يَا اجْتَهَدَ فَأُخْطَأَ.**

سپس روایت کردند که هر کس درست اجتهاد کند، دو اجر می‌برد و هر که اشتباه کند یک اجر. این را عمرو بن عاص، ابوهریره و

۱ - علامه عسکری: سقیفه، ص ۶۷.

۲ - [در مکتب خلفا، اصطلاح مجتهد برای نامگذاری افرادی به کار می‌رود که به خود اجازه داده‌اند به رأی و نظر خود، احکامی را در برابر حکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله ایجاب کنند. ولی در مکتب تشیع، این اصطلاح به افرادی اطلاق شده که متخصص در استخراج احکام شرعی از منابع فقه امامیه می‌باشند.

به مرور زمان در مکتب تشیع، فقیه را مجتهد نامیده‌اند که معنای آن با تعریف مکتب خلفا از مجتهد به‌طور کامل فرق دارد.]

۳ - [اصطلاح اجتهاد و مجتهد، دیر زمانی پس از عصر صحابه و تابعین بر سر زبانها افتاده است. زیرا صحابه و تابعین، تغییر احکام از نزد خود را تأویل می‌نامیدند.]

(علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص ۸۹)

عمر بن خطاب روایت کرده‌اند.

این مقوله به مثابه اکسیر و بلکه بالاتر از اکسیری است که خاک را طلا می‌کند.

چه زشت‌ترین و هولناکترین جنایات را بر اساس همین قاعده توجیه کردند. از جمله: قتل بیگناهان در جنگ جمل و صفین، قتل علی علیه السلام، قتل عمار بن یاسر، لعن علی علیه السلام بر بالای هزاران منبر در هزار ماه، قتل حسین علیه السلام و ذبح فرزندان و اسارت دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله و بردن آنان از شهری به شهری و...

به منظور تعمیم فایده به یک نسل کامل از مردم نشان اجتهاد اعطا شد تا همه خطاهایشان را توجیه کند. در حالی که میان آنان زناکار، شراب‌خوار، قاتل، سارق و ... بودند تا چه رسد به خروج بر امام زمان، و نیز عالم و جاهل در حدی که بلد نبود وضو بگیرد یا زنش را طلاق دهد.

حتی گفته‌اند: آنچه انجام دادند به اجتهاد بود و عمل به اجتهاد واجب است و در عمل به واجب نمی‌شود کسی را فاسق خواند. برخی گفته‌اند: برای صحابه عمل به رأی در مقابل نص جایز است. این از اختصاصات آنان است و دیگران چنین حقی ندارند.^۱

بر همین اساس است که:

«سالها بعد ابن حزم (م ۴۵۶ ق) را می‌بینیم که ابوالغادیه را در کشتن عمار یاسر شخصی متأول و مجتهد و دارای اجر و پاداشی واحد نزد خدای متعال معرفی می‌کند!

و ابن ترکمانی حنفی (م ۷۵۰ق) را نیز می‌نگریم که با وی همداستان شده و هر دو، ابن ملجم مرادی را در کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصی متأول و مجتهد توصیف می‌نمایند! و دست آخر، ابن حجر (م ۸۵۲ق) می‌آید و همه صحابه‌ای را که در جنگهای دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی علیه السلام حیات داشته‌اند، متأول خوانده و گفته است که هر مجتهد خطاکار را در نزد خداوند اجر و پاداشی واحد می‌باشد!^۱

«به این ترتیب پیروان مکتب خلفا، از قرن دوم هجری تا به امروز به این مسأله اتفاق کرده‌اند که همه اصحاب مجتهد بوده‌اند و خدای بزرگ بر تمام کارهای ایشان، از دشمنی‌ها که کرده‌اند و خونها که ریخته‌اند، نه تنها گناهی به پایشان نخواهد نوشت، بلکه بر آن همه خطا و گناه مزد و پاداش نیکو نیز ارزانی خواهد داشت!... آنان بر این پندار خود در حق صحابه تا عصر معاویه اتفاق نظر دارند، و برخی قدم فراتر نهاده، می‌گویند که مسأله اجتهاد تا زمان حکومت یزید نیز ادامه داشته است...»^۲

۱ - علامه عسکری: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص ۹۲.

۲ - همان منبع، ص ۱۰۹.



گفتار پنجم

ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع جعفری اثناعشری

این بخش شامل سه موضوع می‌باشد که به ترتیب عبارت‌اند از:
تحریف اول: در زمینه رابطه امامت و حکومت.
تحریف دوم: خارج نمودن امامت از اصول دین.
تحریف سوم: حذف برائت از تعالیم شیعه.

تحریرف اول

در زمینه رابطه امامت و حکومت

مقدمه

همان طور که تاکنون پدیدار آمد، میان عقاید پیروان اهل بیت علیهم السلام و خلفا، درباره مبحث امامت، ولایت و خلافت اهل بیت علیهم السلام و غصب حق آن بزرگواران که از سقیفه بنی ساعده آغاز گردید و با توسل به فجیع ترین جنایات یعنی حمله به بیت فاطمه علیها السلام پایه های آن استوار گشت، اختلافی عمیق و انکار ناپذیر وجود دارد.

وجود چنین شکاف و فاصله ای می تواند برای برخی از منادیان وحدت اسلامی، مانعی جلوه کند که برای رفع آن باید از هیچ گونه تلاش فکری دریغ نورزید!

از این رو شاهد اظهاراتی مبنی بر تفکیک مقام امامت اهل بیت علیهم السلام از منصب خلافت و حکومت، یا بی ارزش جلوه دادن حکومت - به عنوان شأن ناچیز و بی ارزشی از امامت! - برای ائمه علیهم السلام می باشیم.

گفتار پنجم: ایجاد تحریف و تغییر در عقاید مذهب تشیع * ۱۲۳

نتیجه‌ای که از این شبهات گرفته می‌شود وجود صلح، تسالم و رضا میان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خلفا می‌باشد؛ که به ترتیب در این بخش به نقد و بررسی این شبهات می‌پردازیم.

دورنمای بحث ما در زمینه تحریف رابطه امامت و حکومت، چنین است:

دسته اول: سه نوع جداسازی و تفکیک میان امامت و حکومت.

نوع الف)

تفکیک امامت از حکومت به معنی کنار گذاشتن خلافت و منقضی دانستن بحث درباره آن.

نوع ب)

تفکیک امامت از حکومت به معنی استقلال ذاتی خلافت از امامت.

نوع ج)

تفکیک امامت از حکومت در قالب امامت کبرا و خلافت عظاما.

دسته دوم: کم ارزش جلوه دادن حکومت در کنار امامت.

دسته اول

سه نوع جداسازی و تفکیک میان امامت و حکومت

شبهه مقدماتی

«فرق بین مسأله خلافت و امامت یکی از پایه‌های محکم مسأله تقریب است، منتها هر کسی به نحوی آن را توجیه کرده است.»^۱
این شبهه در قالب این سنخ اظهارات بیان گردیده است:

نوع الف) تفکیک امامت از حکومت به معنی کنار گذاشتن خلافت و منقضی دانستن بحث درباره آن:

«اصولاً امروز مسلمین به این نیاز ندارند که درباره خلافت گذشته بحث کنند، آنچه ما باید روی آن تأکید نماییم آن است که ثابت کنیم رسول اکرم، عترت خود را در ردیف قرآن، مرجع مسلمین قرار داده، که صرف نظر از خلافت و حکومت، امروز هم مسلمان‌ها به آن نیاز دارند...»^۲

۱ - محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۲۱۸.

۲ - همو: مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۲۵۶.

«ما در مسئله خلافت با اهل سنت اختلاف داشته‌ایم، اما الان که خلافتی در بین نیست که بر سر آن دعوا کنیم، آن بُعد ولایت که به کار امروز ما می‌آید، حجیت و... مرجعیت علمی اهل بیت است.»^۱

«پیامبر اکرم(ص) در عصر خود مرجعیت علمی مسلمانان را به عهده داشتند و بعد از خود امام علی و سایر اهلبیت را وارث علم خود قرار دادند...»^۲

«جالب است که نوع مردم برای مسئله خلافت و غصب خلافت روضه می‌خوانند و هیچ وقت برای این که آنها ما را از معارف یا از احکام یا از رابطه ولایتی محروم کردند، روضه نمی‌خوانند.»^۳

«عامة مردم و روضه‌خوان‌ها و منبری‌ها مسئله غصب خلافت را علم می‌کنند.»^۴

«شیخ عطار هم وقتی درباره مولا بحث می‌کند به این بُعد از ولایت^۵ بال و پر می‌دهد. مولانا هم در مثنوی همین رویکرد را دارد و می‌گوید این خلافتی که شما بر سر آن دعوا می‌کنید، مهم نیست. آنچه مهم و از آن بالاتر است یک مقام معنوی و یک ارتباط روحی است. شیخ عطار می‌گوید این خلافت را خود علی طرد می‌کرد.»^۶

۱- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۸.

۲- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۴.

۳- محمد واعظ‌زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار

و تابستان ۸۰، ص ۱۹.

۴- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۹.

۵- [ولایت باطنی].

۶- همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۲۰.

نوع ب) تفکیک امامت از حکومت به معنی استقلال ذاتی خلافت از امامت:

«امامت و خلافت دو مسئله جدا از هم است و با هم سازگاری دارند... و بهترین راه صلح این است که خلیفه را امین و نگهدار خزائن زمین و امام را امین و نگهدار خزائن علوم الهی و پیغمبر بدانیم.»^۱

در این دیدگاه انحرافی، درباره رابطه میان امامت و خلافت چنین ادعا می‌شود که:

«هیچ منافاتی میان این دو نبوده و هیچ اختلافی بین آنان نیست، بلکه این دو منصب از اول تا به آخر با هم تسالم و سازگاری دارند... بنابراین امامت در قاموس شیعه هیچ معارض و معاند با خلافت نبوده... و به این ترتیب میان امامت و خلافت صلح و آشتی برقرار می‌شود که خلیفه را امین و نگهدار خزائن زمین و امام را امین و نگهدار خزائن علوم الهی و پیغمبر بدانیم.»^۲

زیرا: «خلافت خلفای راشدین مقام دیگری است غیر از امامت.»^۳

و در نتیجه:

«مسأله خلافت و امامت دو مسأله جدا از هم بوده و قابل سازش با یکدیگرند.»^۴

۱ - محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص ۲۱۷؛ ناقلان دیدگاه او: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۳؛ دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار ۹)، ص ۷۶، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

۲ - محمد صالح حائری مازندرانی: همبستگی مذاهب اسلامی، ص ۲۱۸ - ۲۲۳.

۳ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص ۲۱۹.

۴ - دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار ۹)، ص ۷۵، نقل قول به عنوان عقیده شیعه علوی.

در واقع می‌توان به طور خلاصه چنین گفت:
شالوده این ادعا بر جداسازی و تفکیک میان دو مقام امامت و
خلافت از یکدیگر مبتنی می‌باشد و در واقع امامت را مقامی غیر از
خلافت و خلافت را جایگاهی جدا از امامت می‌داند!
چنانچه اظهار شده:

«موضوع امامت از دیدگاه محکومات قرآن مجید باعتبار ماهیت، از
حکومت رسمی و امارت جدا است.»^۱
«مرحوم علامه سمنانی^۲ هم در مقاله خود در رساله الاسلام می‌گفت:
اصلاً مسئله امامت و خلافت دو مسئله است؛ خلفا امامت علی(ع) را
قبول داشتند و علی(ع) هم خلافت آنان را قبول کرد، و می‌گفت شما
حکومت کنید ولی مشکلات را من باید حل بکنم. آنان هم قبول
داشتند؛ مخصوصاً خلیفه دوم این معادله را به جد قبول داشت،^۳ اینها
راه‌هایی است که ما می‌توانیم پی‌بگیریم...»^۴
و درست بر مبنای همین اعتقاد غلط بیان شده است که:
«امام علی(ع) با روح بلندی که داشت به وظیفه بالاتر از خلافت
ظاهری پرداخت.»^۵

۱ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۵۸.

۲ - [شیخ محمد صالح حائری مازندرانی.]

۳ - [تحلیل فوق در این قالب نیز بیان شده: «امامت و مرجعیت علمی امام علی(ع) حتی برای
خلفا کاملاً شناخته شده و مورد قبولشان بوده است.»]

(عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶)

۴ - محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار
و تابستان ۸۰، ص ۲۰.

۵ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص ۱۰.

«حضرت علی(ع)، چه در واقع و چه در ظاهر، از موقعیت والایی، برتر از مقام خلافت انتخابی! برخوردار بود.»^۱

«حضرت علی(ع) صریحاً بیان می‌دارد که... با تو رقابت و همچشمی در خلافت انتخابی! نداشته و نداریم (زیرا که آن حضرت دارای مقام والائری یعنی ولایت و امامت انتصابی و قرابت و نزدیکی کامل با پیغمبر بود.)»^۲

«یکی دیگر از وظایف امامت و ولایت که از وظایف خلافت ظاهری بسیار مهمتر است پاسداری از خزائن علوم پیامبر(ص) و انتقال صحیح آن به علما و دانشمندان و مردم است.»^۳

«نمونه دیگر از فعال بودن مقام ولایت و امامت حضرت علی(ع) در عصر خلفای راشدین و برتری آن بر مقام خلافت انتخابی! را در... می‌بینیم.»^۴

«این ولایت و وزارت الهی و انتصابی حضرت علی(ع) از مقام امیری و خلافت انتخابی! مهمتر و والاتر است.»^۵

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۰.

۲ - همو: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۲.

۳ - همو: سیمای امام متقین، ج ۶، ص ۱۶.

۴ - همو: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۴.

۵ - همو: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.

تبعات انحرافی این شبهه

نخستین نتیجه غلط

آیا بر اساس این دیدگاه، دیگر توجیهی برای خودداری و امتناع شدید امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت^۱ با ابوبکر و نیز اعمال زور، حمله به بیت فاطمه علیها السلام و آتش افروختن بر در آن از سوی خلفا می توان یافت؟! پاسخ این است که بر اساس این مبنای غلط، بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام با خلیفه یک امر طبیعی است!! چنانچه نوشته اند:

«حضرت امیر مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی

۱ - «بیعت صحیح آن است که از سر اختیار و با رضایت باشد و الا بیعت نیست و تنها دست به دست مالیدنی است و به عبارتی، بیعتی است ظاهری. لذا بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز، که پس از شش ماه از سر اکراه و فقط به جهت حفظ اسلام و بدون هیچ رضایتی انجام گرفت، تنها بیعتی ظاهری و دست به دست مالیدنی بود و بس.» (علامة عسکری: سقیفه، ص ۱۱۶)

برای آشنایی بیشتر با مفهوم بیعت و شرایط تحقق آن به فصل یکم از جلد چهارم این مجموعه مراجعه فرمایید.

سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد.^۱
 «حضرت علی(ع) که تنها هدفش حفظ اسلام و پایه‌ اساسی آن یعنی
 وحدت^۲ بود، با خلفا بیعت کرد.»^۳
 و یا نوشته‌اند:

«رفتار علی(ع) و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که
 با بیعت و موافقت قرین شده است.»^۴
 «علی(ع) بنا بر مصالحی با حکومت شیخین موافقت و بیعت نموده
 است.»^۵

«علی(ع) پس از رحلت رسولخدا(ص) مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر
 خودداری فرمود، ولی سرانجام با وی موافقت و بیعت کرد.»^۶
 چگونه می‌توان پذیرفت که حضرت علی علیه السلام با خلافتی که غاصبانه
 و بدون رضایت الهی قوام یافته و در برپایی خود، نص و فرمان الهی را
 زیر پانهاده و مخالفتی صریح با دستور شارع مقدس داشته است، این
 گونه بیعت کرده و آن را به رسمیت بشناسد؟! آن هم بیعتی اختیاری!
 براساس بلندنظری! و موافقت با حکومت غاصبانه خلفا!
 چنانچه اظهار شده:

«چون ابوبکر سوگند یاد می‌کند که اهل بیت نسبی پیامبر را بیشتر از
 بستگان خود دوست دارد! و متعهد می‌شود که کارهای پیامبر را دنبال

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۰.

۲ - [بر اساس عقاید شیعه، پایه‌ اساسی دین اسلام، امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام است.]

۳ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص ۱۱.

۴ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

۵ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۷.

۶ - همو: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳.

کند! حضرت علی(ع) می فرماید: محل وعده بیعت با تو فردا در مسجد خواهد بود.»^۱

«او می دید کسی که بر مسند خلافت تکیه کرده از کوشش برای تقویت و عظمت و گسترش اسلام در جهان! مضایقه نمی کند... روی این جهت تسلیم شد! و بیعت کرد.»^۲

به عبارت دیگر قائل شدن به این گونه بیعت در تعارض با این اصل مسلم و اعتقادی شیعه است که:

امامت، ولایت و خلافت، مقاماتی الهی و خدادادی، جدایی ناپذیر از یکدیگر و غیر قابل واگذاری به غیر می باشند.

اقدامات امیرالمؤمنین علی(ع) در هر فرصت مناسب جهت اثبات حَقانیت و اعلان بطلان خلافت غاصبانه زورمداران وقت و نیز مقاومت بی نظیر حضرت زهرا(ع) ، همه و همه بیانگر آن اند که آن سیاسی کاران بی بدیل تاریخ، چون می دانستند که حکومت و خلافت به فرمان خداوند متعال و رسولش حق مسلم، شرعی و خدادادی علی بن ابی طالب(ع) است و بیعت ایشان با ابوبکر در حقیقت به معنای مشروعیت بخشیدن و قانونی نمودن حکومت غاصبانه آنان می باشد، لذا با تمام قوا کوشیدند از آن حضرت(ع) بیعت بگیرند و در مسیر برآورده شدن این خواسته، از ارتکاب هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

آن چه از تاریخ به روشنی دیده می شود این است:

آن گاه که امام(ع) جهت انجام بیعت به فراخوانشان وقعی ننهاد،

۱ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۲.

۲ - همو: پاره پیامبر، ج ۶، ص ۱۴ - ۱۵.

آتش بر در خانه فاطمه علیها السلام افروختند و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سوزاندن تهدید کردند. سپس برای اخذ بیعت از آن حضرت علیها السلام به منزلشان هجوم آوردند و آن گاه که با مقاومت بی نظیر دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله از حریم امامت و ولایت علوی مواجه گردیدند، با خشونت تمام آن بانوی دو سر علیها السلام را از سر راه کنار زده و با بر زمین کشاندن آن حضرت علیها السلام و بردن اجباری وی به مسجد و افراشتن شمشیر بالای سر ایشان که با تهدیدهای مکرر به قتل همراه بود، سعی در وادار نمودن امام علیها السلام به انجام بیعت با ابوبکر داشتند که سرانجام با حضور حضرت زهرا علیها السلام در مسجد ناکام باقی ماندند.

به راستی اگر امام علیها السلام کوچکترین تمایل یا رضایتی برای انجام بیعت داشت و یا ذره ای خود را موافق با آن زمامداران می دانست و یا به هر دلیلی مصلحت را در انجام بیعت می دید، دیگر چه لزومی داشت تا با آن حضرت علیها السلام این چنین برخورد نظامی شود؟! این ها همگی دلالت بر آن دارند که:

حکومت حق خدادادی و در نتیجه، حق غیرقابل تفویض و واگذاری آن حضرت علیها السلام بود.

در حالی که نادیده گرفتن این وقایع و فجایع سیاه موجب گردیده تا اظهار شود:

«او برای حفظ مصالح مسلمین، زعامت و ریاست عاقه را به دیگری واگذار نمود...»^۱

دومین نتیجه غلط

پس از آن که برای نخستین بار این نوع اندیشه در مقاله‌ای به قلم «محمد صالح حائری مازندرانی»^۱ در مجله «رسالة الاسلام» - که از سوی «دارالتقريب» در کشور مصر منتشر می‌شد^۲ - درج گردید، فردی به نام «محمد محمد مدنی» که رئیس دانشکده حقوق اسلامی الازهر و مدیر مجله مذکور بود با استناد به مفاد آن در مقاله‌اش به نام «تحولی بزرگ در دانشگاه الازهر» چنین ابراز کرد:

«این گفتار بخوبی می‌رساند که این اتهام مبنی بر این که خلافت غصب است و زمامداران غاصبند، بی‌اساس است و از اصول مذهب شیعه نیست، بلکه آن‌ها نیز مانند سایر مسلمانان، اساس را بر پایه رضایت مردم و... می‌دانند.»^۳

این نتیجه غلط، نه تنها به طور مستقیم از شبهه تفکیک میان امامت و حکومت اخذ گردیده بلکه بر اساس نخستین نتیجه این سنخ شبهات نیز مطرح شده است. چنانچه گفته‌اند:

«رضایت و بیعت آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی(ع) نامشروع تلقی نشده است.»^۴

۱ - جالب است که در تشریح دیدگاه او گفته‌اند: «ادعای ایشان این است که ادله شرعی هم این جدایی را تأیید می‌کند.» (محمد واعظ زاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۲۱۶)

۲ - این مقاله به قلم عبدالکریم بی‌آزار شیرازی ترجمه گردیده و مفاد آن مورد پذیرش وی نیز می‌باشد. در این نوشتار به جدیدترین کژاندیشی مترجم، جهت تکمیل دیدگاه فوق اشاره خواهیم نمود.

۳ - محمد محمد مدنی: مقاله مندرج در کتاب «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص ۹۰.

۴ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۷۶.

شاید ایجاد چنین تصویری از عقاید تشیع در اذهان پیروان مکتب خلفا، بتواند گامی مؤثر جهت ایجاد وحدت تلقی شود، اما هرگز نباید فراموش کرد که وحدت به معنای حق کشی نبوده و قربانگاه حقیقت به شمار نمی آید. زیرا از تسامح علمی، فقط وحدتی خیالی عاید می شود و نسل آینده ما را به این اعتقاد غلط می رساند که:

«برای شیعه (به پیروی از علی و فرزندان) کاملاً امکان دارد به ترتیبی که ما اشاره کردیم قائل به صحت خلافت شود و به مقام امامت اکتفا نموده...»^۱

بر اساس این تفکیک می توان دلخوش بود که آن حضرت علیه السلام نیز در جایگاه مناسب خود قرار داشته اند! چرا که خواهند گفت: هر چند مقام خلافت را از امامت ایشان جدا کردیم، اما چندان نگران نباشید؛ زیرا:

«حضرت امیر عملاً نیز در میان مردم مقام ولایت و امامت داشته اند تا جائیکه مردم شکایت خود را از خلیفه پیش او می بردند و یا خلفا در بسیاری از مسائل از آن حضرت نظرخواهی و مشورت می کردند و حضرت بر کار زمامداران نظارت! و آنان را نصیحت و راهنمایی می فرمودند.»^۲ ^۳

لذا باید دلخوش بود که نه تنها امامتی نفی نشده است! بلکه ستمی هم بر ایشان نرفته و حقی از ایشان غصب نگردیده است!

همچنین باید پذیرفت که هیچ گاه خلفا انحرافی پیدا نمی کردند، زیرا حکومت آن ها زیر نظر امام علیه السلام اداره می شد! و اصولاً حمله به بیت

۱ - محمد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی»، ص ۲۲۲.

۲ - [این شبهه را به طور مستقل پاسخ می دهیم.]

۳ - عبدالکریم بی آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۵.

فاطمه علیها السلام و به آتش کشیدن آن که به شهادت حضرت زهرا علیها السلام و حضرت محسن علیه السلام انجامید، فقط به این منظور بود که حضرت این مقام عالی را بپذیرد و بر کار زمامداران نظارت نموده و آنها را نصیحت و راهنمایی بفرماید! تا خلفا نیز بهتر بتوانند از دین اسلام مراقبت و محافظت نمایند!

چنانچه ابراز شده:

«اگر مردم با مشورت امام و ولی امر! شخص مورد قبولشان! را برای امیری برگزینند! تا زیر نظر و با راهنمایی آن حضرت! به اداره دولت اسلامی بپردازد... آن حضرت با رهبری معنوی و وزارت الهی و انتصابی، بهتر! خواهد توانست از بالا مراقب انقلاب اسلامی باشد...»^۱

سومین نتیجه غلط

آیا بر اساس آن چه گذشت، دیگر جایی برای وجود اختلاف، نزاع و دوری میان امام علیه السلام با خلفا باقی می ماند تا پیروان آنها امروز با یکدیگر به درگیری و کشمکش بپردازند؟!

اصلی ترین و مهم ترین نتیجه ای که این گونه وحدت طلبان در پی دست یابی بدان هستند، معکوس جلوه دادن روابط امام علیه السلام با غاصبین خلافت و اثبات دروغین وجود صلح، تسالم و رضا میان آنها است. متأسفانه غفلت از رعایت ضابطه اصالت و نابی، در طول زمان این اندیشه وحدت طلبانه را به یک اعتقاد واقعی نما تبدیل نموده است. به موجب استخدام این کژاندیشی هر گونه اختلاف میان امیرالمؤمنین

علی علیه السلام و خلفا و تضادّ موجود میان عقاید تشیّع و تسنّن درباره امامت و خلافت به «تسالّم و سازگاری میان این دو مقام و رضایت طرفین نسبت به آن»^۱ تفسیر و تبدیل شده و خواننده را در معرض این این نتیجه غلط می‌گذارد که:

«چه جنایت اجتماعی از این بالاتر که میان امام برگزیده و خلیفه عادل تسالّم و صلح و رضا برقرار باشد و در عین حال مردم در این باره با هم جدال ورزند و بر خلاف رضای امام و خلیفه، میان ملت تفرقه و جدایی بیفکنند.»^۲

نوع (ج) تفکیک امامت از حکومت در قالب امامت کبرا و خلافت عظاما:^۳

همان طور که تاکنون ملاحظه فرمودید، تفکیک امامت از حکومت (خلافت) - به معنی استقلال ذاتی خلافت از ولایت - یکی از کژنگری‌هایی است که از سوی برخی وحدت‌طلبان به عنوان راه حلّ مناسبی جهت برقراری وحدت اسلامی مطرح می‌گردد.^۴

در این کژاندیشی از دو مقام ولایت انتصابی و خلافت انتخابی سخن گفته می‌شود و مناسبات میان این دو مقام و متصدیان آن، بدین صورت ترسیم می‌گردد:

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: همبستگی مذاهب اسلامی، (ترجمه مقاله «امامت و خلافت» به قلم: شیخ محمّد صالح حائری مازندرانی)، ص ۲۱۸.

۲ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص ۲۱۹.

۳ - ر.ک: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام» ج ۱، ص ۶۳-۷۸.

۴ - همو: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (چاپ سوم ۱۳۷۷)، ص ۲۵۵ به بعد.

۱- این دو مقام با همه شئون و وظایفی که بر آنها مترتب می‌باشد، به طور کامل از یکدیگر جدایی داشته و هیچ فصل مشترکی میان این دو مقام وجود ندارد؛ به گونه‌ای که تفکیک و استقلال کاملی، میان این دو برقرار می‌باشد!

۲- بین این دو مقام مستقل از هم، با همه شئون و وظایف مترتب بر آنها، رابطه طولی برقرار است، لذا بین این دو سازگاری، تسالم و صلح وجود داشته و هیچ اختلافی میان صاحب منصبان این دو مقام که از حدّ گلابه فراتر رود، نمی‌توان یافت!
چنانچه ابراز شده:

«اگر هم در این باره تبادل آراء و اقوالی شده است، در غیر اساس و اصل این دو مقام بوده است... به نظر من بهتر است که حتی نام اختلاف هم بر آن نگذاریم... بلکه تنها گلابه‌ای بود...»^۱

۳- مقام ولایت از لحاظ رتبه، شئون و وظایف متصدی آن، بسیار مهم‌تر و والاتر از مقام خلافتی است که در این نظریه از آن به خلافت انتخابی! تعبیر می‌شود و در نتیجه، ورود صاحب منصب مقام ولایت به حوزه خلافت، فروتر از شأن او بوده و با توجه به ادعای برتری مقام ولایت بر خلافت، و نیز ادعای عدم توجه امام علیه السلام به حکومت، مقامی از امیرالمومنین علیه السلام توسط خلفا غصب نگردیده است!

۴- مقام ولایت در عصر خلافت سه زمامدار، فعال بوده و چون این جایگاه با همه شئون، اختیارات و وظایفی که به دنبال آن برای امیرالمومنین علیه السلام مطرح می‌شود، مورد قبول خلفا بوده است؛ در نتیجه

هیچ حقی از ایشان غصب نشده و حکومت خلفا نیز غاصبانه نمی باشد! (در مسیر القای این شبهه، بیشتر بر مرجعیت علمی امیرالمؤمنین علیه السلام و اعترافات خلفا به آن تکیه می شود.)

با نگاهی به نقدهای وارد شده بر این دیدگاه انحرافی درخواهید یافت که یکی از مشکلات عرضه چنین دیدگاهی، تالی فاسدها و تبعات انحرافی مختلف این نوع نگاه به امامت و خلافت می باشد. نگاه غلطی که در نهایت به حذف خلافت منصوصه از عقاید شیعه انجامیده و خلافت شورایی را به جای آن قرار می دهد.

از آن جایی که در رأس این تالی فاسدها، ادعای عدم برخورداری امام معصوم از مقام خلافت قرار دارد، با وجود همه تلاش های صورت گرفته جهت بی ارزش جلوه دادن حکومت، چنین دیدگاهی هیچ گاه مورد قبول شیعیان واقع نگردد.

از این رو شاهد ارائه تفسیر به رأی جدیدی از خلافت معصومین علیهم السلام توسط این طیف از وحدت طلبان هستیم که در آن سعی کرده اند تا با تکمیل نظریه پیشین، به رفع موانع پذیرش آن پردازند. در این بازبینی، مقام خلافت که پیش از این به طور کامل از مقام ولایت ائمه علیهم السلام جدا می گردید، به دو بخش تقسیم شده است:

بخش الف) خلافت عظاما، که آن را هم ردیف ولایت کبرای امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده اند.

بخش ب) خلافت ظاهری، که در واقع همان خلافت انتخابی! پیش گفته است؛ که در این شبهه، تنها همین بخش از خلافت، از مقام امامت جدا می گردد.

جهت تبیین این دو بخش، چنین ابراز گردیده:

«براساس این نظریه، امام علی(ع) - همچون حضرت یوسف(ع) - گذشته از برخورداری از امامت کبرا... در مدت سی سال پس از وفات حضرت(ص)، در امور سیاسی و حقوقی و اقتصادی نیز دارای خلافت عظمی بودند، هر چند لباس خلافت ظاهری را دیگری بر تن داشت.»^۱

ویژگی‌های این کژاندیشی جدید درباره خلافت عظمی

ویژگی یکم: خلافت عظمی والاتر و مهم‌تر از خلافت ظاهری است؛ چراکه همچون سنگ زیرین آسیا، محور دولت است؛ لذا حضرت علی(ع) تمایلی به عهده‌داری خلافت ظاهری نداشتند! چنانچه ابراز شده:

«آن حضرت به‌خوبی می‌دانست که اگر خلافت ظاهری را بپذیرد کسی نیست که به کار سنگین‌تر، یعنی وزارت، بپردازد و سنگ زیرین و محور گردش آسیای دولت اسلامی... باشد.»^۲

ویژگی دوم: خلافت عظمی نافذتر و مقتدرتر از خلافت ظاهری است؛ چراکه امام(ع) در هر کجا که بخواهد می‌تواند در امور خلافت فرمان براند!

ویژگی سوم: خلافت عظمی، پنهان و در پشت صحنه عمل کرده و شأن آن فوق امور عادی و مقتضی عدم دخالت مستقیم در امور حکومتی می‌باشد!

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی(ع)» (چاپ اول ۱۳۸۰)، ج ۱، ص ۶۳.

۲ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی(ع)»، ج ۱، ص ۷۲.

در تبیین این ویژگی‌ها چنین اظهار شده:

«حضرت علی(ع) در حکم قطب و محور دولت اسلام بود، هر چند به ظاهر در پشت صحنه قرار داشت و لباس خلافت به تن دیگری بود. به سان یوسف(ع) که هر جا را می‌خواست فرمان می‌راند.»^۱

«امامت کبرا و خلافت عظمای امام علی(ع) اقتضا می‌کرد تا در مسئله خلافت و ریاست جمهور! و فتوحات به اظهارنظر و راهنمایی بپردازد و لشکرکشی را به عهده دیگران واگذارد.»^۲

طراح این کژاندیشی جدید، پس از ارائه چنین تصویری از خلافت عظمای مدعی می‌گردد که این مقام امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر خلافت ظاهری زمامداران، فعال بوده و خلافت عظمای ایشان بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز و اعمال گردیده است!

چنانچه ابراز شده:

«مولای متقیان(ع)، برخلاف بسیاری که او را خانه‌نشین... پنداشته‌اند، پس از رحلت رسول خدا(ص) بلافاصله امامت عظمای و خلافت کبرای خود را در پشت صحنه خلافت ظاهری آغاز فرمود.»^۳

«در مدت سی سال پس از وفات حضرت(ص) در امور سیاسی و حقوقی و اقتصادی نیز دارای خلافت عظمای بود؛ هر چند لباس خلافت را دیگری به تن داشت.»^۴

۱ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگرس بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۷۴.

۲ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگرس بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۶۷.

۳ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگرس بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۶۴.

۴ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگرس بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۶۳.

تبعات انحرافی این شبهه

نخستین نتیجه غلط

از آن جایی که خلافت عظمای امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز گردید و همواره در طول خلافت ظاهری دیگران فعال بود؛ لذا حقی نیز از ایشان غصب نگردیده و به تاراج نرفته است!

چنانچه ابراز شده:

«آن حضرت نه تنها در دوره پنج ساله‌یی که شخصاً در صحنه بود، بلکه در تمام مدت سی سال بعد از ارتحال پیامبر اکرم (ص)، امامت کبرا و خلافت عظمای داشت.»^۱

۱ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۷۸.

دومین نتیجه غلط

با توجه به تفاوت‌هایی که میان خلافت عظاما و خلافت ظاهری برقرار می‌باشد، بر عهده گرفتن خلافت ظاهری توسط افرادی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام، غصب مقام ایشان نبوده و حکومت آنان غاصبانه و نامشروع قلمداد نمی‌گردد!

سومین نتیجه غلط

بیعت متصدی خلافت عظاما با خلیفه ظاهری، امری عادی بوده و به‌طور طبیعی صورت گرفته است!
چنانچه ابراز شده:

«به‌خاطر حفظ اسلام و وحدت و آرامش، پس از مدتی خودداری، با خلفای منتخب! بیعت فرمود.»^۱

در نتیجه، خلافت غاصبانه و نامشروع ابوبکر و عمر به عنوان یک خلافت مقبول و معتبر که زیر نظر امیرالمؤمنین علیه السلام اداره می‌شده، معرفی می‌گردد!

۱ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام علی علیه السلام»، ج ۱، ص ۷۰.

یادآوری

آن چه تاکنون ملاحظه فرمودید، گزارشی از ادعاهای مطرح شده در این کژاندیشی جدید و حدت طلبان بود.

اما دلایل مؤلف این مقاله جهت اثباتِ صحتِ نظریه‌اش یعنی فعال بودن خلافت عظاما و اِعمال آن در زمانی که دیگران لباس خلافت ظاهری را بر تن داشته‌اند، عبارت است از:

«نحوه... خلافت عظمای امام علی(ع) را در طول مدت سی سال بعد از پیامبر اکرم(ص) از نظر می‌گذرانیم...

- دادن رهنمود به خلفا در امور سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضایی و امثال ذلک، و جلوگیری از انحرافات و اختلافات...

- گماردن یاران خود در کارهای اجرایی و کلیدی...^۱

سپس مؤلف مقاله به عنوان تبیین راه‌های اِعمال و اجرای خلافت

۱ - همو: مقاله مندرج در «مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی امام علی (ع)»، ج ۱، ص ۶۴.

عظما، به تفصیل درباره مشاوره‌های خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام، نقش امام علیه السلام و اصحاب ایشان در حکومت و فتوحات خلفا، سخن رانده است.

خاطر نشان می‌گردد که همه دلایل فوق را در فصل‌های دوم و سوم از جلد دوم کتاب به‌طور مشروح مورد نقد و بررسی قرار داده و به روشنی ثابت می‌نماییم:

ادعای فعال بودن خلافت عظما در دوران بیست و پنج سال زمامداری خلفا، جز گزافه‌گویی و تحریف حقایق مسلم تاریخی، نام دیگری نمی‌تواند بر خود بنهد.

در این جا توجه شما را به نقدی کوتاه بر شبهه جدایی خلافت ظاهری از مقام ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام جلب می‌نماییم.

نقد و نظر

جدایی ناپذیری ولایت و امامت از خلافت ظاهری

استاد جعفر سبحانی در این زمینه می‌نویسند:

«در برابر آن چه گفتیم، نظریه دیگری وجود دارد که دانشمندان شیعه روی آن تکیه کرده‌اند. این نظریه می‌گوید: امامت یک نوع ولایت الهی است که از جانب خداوند به شخص امام داده می‌شود. به تعبیری روشن‌تر: امامت به سان نبوت یک مقام انتصابی بوده و عهده دار آن از طرف خود خداوند تعیین می‌گردد.

بر این اساس، امامت همان امتداد رسالت است جز این که پیامبر پایه‌گذار شریعت و طرف پیک آسمانی است و امام مبین شریعت و حافظ و نگهبان او. امام، در تمام شئون جز مسئله نزول وحی، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همگام می‌باشد و تمام شرایطی که برای پیامبر ضروری و لازم شناخته شده است (از قبیل علم به معارف و اصول اسلام و فروع و احکام آن و مصونیت از گناه و خطا و

اشتباه) عیناً برای امام نیز لازم و ضروری است.^۱ «منصب امامت در این مکتب، امتداد وظایف رسالت پیامبر می‌باشد و امام، به تمام وظایفی که بر عهده پیامبر بوده، قیام می‌کند و همه را انجام می‌دهد.»^۲

بنابراین اگر حکومت از شؤون نبوت پیامبر اکرم ﷺ باشد و وجود این مقام در ایشان ثابت گردد، با توجه به این که امامت، امتداد رسالت و دنباله آن می‌باشد، هرگز نمی‌توان این شأن را متعلق به غیر امام معصوم ﷺ دانسته و میان مقام امامت و حکومت تفکیک قائل شد. لذا ادامه این نقد و بررسی را از شناخت دقیق‌تر شؤون پیامبر ﷺ پی می‌گیریم.

استاد جعفر سبحانی در ذیل عنوان «آیا حکومت حقّه الهی بدون وجود امام معصوم امکان پذیر است؟» چنین می‌نویسند:

«شکی نیست که یکی از شؤون پیامبران و یکی از شاخه‌های ولایت تشریحی پیامبران، حکومت و فرمانروایی آنان است، حکومتی که اصالتاً مربوط به خدا و نیابتاً مربوط به پیامبران و اولیاء الهی است، حکومتی که پایه‌های آن را دستورات واقعی خدا و عدل و دادگری تشکیل می‌دهد.

در امت بنی‌اسرائیل، حضرت داود و حضرت سلیمان به فرمان خدا دارای چنین حکومت حقّه الهی بودند... حکومت به حق، همان حکومتی است که بر اساس دستورهای خدا (نه دستورهای

۱ - استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص ۲۰.

۲ - همو: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳.

ظنی و تخمینی که با شک و تردید همراه است) و پیراستگی از هوی هوس استوار باشد. یک چنین حکومتی (بدون علم گسترده که از تمام حدود و خصوصیات، موضوع و حکم آن آگاه باشد، و در داوری اسیر تمایلات درونی و هوی و هوس نگردد)، بدون عصمت و علم وسیع، امکان پذیر نیست. پیامبر گرامی اسلام ﷺ به نص قرآن مجید، حاکم و فرمانروا، سانس و سیاستمدار مسلمانان و قاضی و داور آنان بود... اگر مجموع آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده‌اند مورد بررسی قرار گیرند، روشن می‌گردد که پیامبر گرامی حاکم علی الاطلاق و قاضی و داور به حق و سانس امت می‌باشد به طوری که در برخی از فقرات زیارت جامعه کبیره چنین می‌خوانیم: *وَسَاسَةَ الْعِبَادِ...* امام پس از پیامبر گرامی می‌خواهد وظایف رسالت را ادامه دهد و حکومت و قضاوت را تعقیب نماید، باید بسان پیامبر، عالم و آگاه از تمام احکام و سنن و پیراسته از خطا و اشتباه باشد و اگر می‌خواهد به شکل دیگر حکومت و داوری نماید، مسأله خلافت و جانشینی منتفی گردیده، حکومتی بسان حکومت‌های عادی و قضاوتی مانند دیگر قضات جهان خواهد بود. شکی نیست که هدف از نصب امام ... پر کردن خلأئی است که از درگذشت پیامبر بوجود می‌آید، پیامبر بر مبنای حق و از روی احکام و دستورات راستین الهی حکومت و داوری می‌کرد. او در تطبیق حکم بر موضوعی، اشتباه و خطا نمی‌نمود و حکومت او به تمام معنی، مصداق واقعی آیه *﴿فَإِخْرُكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى﴾* بوده است.

اکنون پس از درگذشت پیامبر، یک چنین خلأی پدید می‌آید. این خلأ نمی‌تواند به وسیله کسانی پر شود که از بسیاری از احکام الهی آگاهی نداشتند و در حوادث و پیشامدها دست‌گدایی به سوی این و آن دراز می‌کردند، در صورت بیچارگی و کوتاهی دست از هر جا، به ظن و تخمین و قیاس و استحسان، و رأی و پندار خود عمل می‌کردند و پرونده زندگی آنان مملو از اشتباهات و خطاهای خطرناک می‌باشد، بلکه باید این شکاف به وسیله شخصیت‌های والا مقامی گرفته شود که نسخه دوم پیامبر بوده و از تمام احکام و فروع اسلام آگاهی دارند و در علاج و چاره‌جویی برای هر نوع واقعه و پیش‌آمد، راه اشتباه و خطا نمی‌روند. تردیدی نیست که حکومت‌های عادی و حاکم‌های معمولی نمی‌توانند این خلأ را پرکنند و وظایف رسالت را ادامه دهند، این جاست که وجود امام معصوم، عالم و آگاه برای ادامه حکومت حق الهیه و اجرا حدود و احکام خدا به صورت یک امر لازم و ضروری جلوه می‌کند.^۱

همچنین استاد مرتضی مطهری در این زمینه می‌نویسند:

«نبوت خودش یک حقیقتی است که هزاران مطلب در آن هست. از شتون پیغمبر این است که با بودن او مسلمین حاکم دیگری ندارند و وی حاکم مسلمین هم هست... امامت در شیعه مسئله‌ای است تالی تلو نبوت و بلکه از بعضی از درجات نبوت بالاتر است... وقتی چنین حقیقتی را قبول کردیم، همان طور که تا

پیغمبر هست صحبت این نیست که چه کسی حاکم باشد، زیرا او یک جنبه فوق بشری دارد، تا امام هست نیز صحبت کس دیگری برای حکومت مطرح نیست... در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت، آن هم عالیترین درجات نبوت.^۱

«از نظر شیعه مسئله حکومت در زمان امام نظیر حکومت است در زمان پیغمبر، یعنی حکم استثنایی دارد... با فرض وجود و حضور امام در سطحی که شیعه بدان قائل است نیز مسئله حکومت یک مسئله فرعی و طفیلی است.»^۲

تذکر

انتقاد دیگری که از لحاظ عدم رعایت ضابطه اصالت و خلوص بر این اندیشه وارد می‌باشد، فاصله گرفتن آن از روح اسلام و تعالیم اجتماعی آن می‌باشد؛ زیرا:

«اصولاً تفکیک این دو مقام از یکدیگر، یک نوع مسیحی‌گرایی است که بر زبان همفکران این نظریه جاری شده است. زیرا این آیین مسیحیت تحریف شده کنونی است که می‌گوید من مأمورم امور قیصر را به خود قیصر واگذار کنم، نه آیین اسلام؛ که سراسر قوانین آن حاکی از یک نظام کلی و همه جانبه مادی و معنوی است که می‌تواند نیازمندی‌های بشر را در زمینه امور اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی تأمین کند.

آیین اسلام که ریشه و اساس و تار و پود احکام و قوانین آن را

۱- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۲- همان منبع، ص ۱۴۷.

سیاست انسانی که همان تدبیر امور جامعه اسلامی است تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند مقام رهبری معنوی را از حکومت و فرمانروایی سیاسی جدا سازد... گروهی از روشنفکران در گذشته و حال تصور می‌کنند که راه اتحاد میان دو گروه شیعه و سنی این است که این دو منصب را میان خلفا و خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقسیم کنند، حکومت و فرمانروایی را از آن خلفا، و رهبری معنوی را از آن اهل بیت علیهم السلام بدانند، و با این راه بر نزاع هزار و چهارصد ساله خاتمه بخشند و مسلمانان را در برابر دو اردوگاه امپریالیسم شرق و غرب متحد و نیرومند سازند.

ولی این فکر نیز خطاست، زیرا شالوده این وحدت را اندیشه باطلی که حاکی از یک نوع مسیحی‌گرایی یا سکولاریزم است، تشکیل می‌دهد. چرا ما بر خلاف تصریح قرآن این دو منصب را از هم جدا سازیم و به سان گوشت قربانی آن را قسمت کنیم؟!^۱

«قرآن مجید با صراحت کامل درباره حضرت لوط و حضرت یوسف می‌گوید که ما به آنان حکومت و فرمانروایی دادیم. قرآن مجید درباره قضاوت و داوری حضرت داود و حکومت و فرمانروایی حضرت سلیمان و طالوت و امتیازات وی برای حکومت سخن گفته و از این راه پیامبران آسمانی را پایه‌گذاران حکومت الهی و مجریان دستورهای غیبی معرفی کرده است.»^۲

«جای هیچ تردید نیست که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در حالیکه حاکم و

۱- استاد جعفر سبحانی: رهبری امت، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲- همان منبع، ص ۹۶.

فرمانروای مردم و زمامدار جمعیت بود، رهبر معنوی و پیشوای روحانی نیز بود. آیات قرآنی، متون اسلامی و تاریخ قطعی حاکی است که پیامبر گرامی ﷺ از روزی که در مدینه سکونت گزید، شالوده حکومت اسلامی را پی‌ریزی کرد و کارهایی را که یک فرمانروای واقعی به عهده می‌گیرد، همه را به عهده گرفت... اسلام با دعوت به جهاد و کوشش در راه گسترش آیین توحید، و تشریح قوانین ویژه جهاد، و توصیه لزوم گسترش آموزشهای جنگی و دفاعی در میان مسلمانان و شرکت خود پیامبر در بیست و هفت نبرد و تعیین فرماندهانی برای پنجاه و پنج سریه چهره حکومت خود را نشان داد و ثابت کرد که دعوت وی... تنها یک دعوت روحی و معنوی؛ و رهبری وی منحصر به گفتن احکام و تبلیغ دین از طریق ارشاد و وعظ و اندرز نیست، بلکه دعوت و ارشاد معنوی او، همراه با تأسیس حکومت نیرومندی است^۱ که بتواند پیروان خود را از گزند دشمنان صیانت کند و کتاب و آیین او را از دستبرد آنان حفاظت بنماید و ضامن اجرای قوانین آسمانی او در جامعه انسانی باشد. نظامات مالی اسلام... روشن‌ترین گواه بر این امر است که اسلام یک نظام جامع و کامل اجتماعی است که در تمام خصوصیات زندگی اجتماعی انسانها نظر داده است... از ابواب گسترده امر به معروف و نهی از منکر... و همچنین مطالعه مجموع قوانین اسلام... شیوه حکومت اسلامی که پیامبر گرامی

۱- [به عبارت دیگر نبوت رسول اکرم ﷺ و امامت حضرت علی ﷺ همواره همراه با قدرت

اجرائی می‌باشد و هرگز نمی‌توان مقام ولایت آن‌ها را از این قدرت اجرائی جدا ساخت.]

پایه گذار آن بود، بر هر فردی روشن می شود...^۱ از منصب حکومت و زمامداری سیاسی که بگذریم، پیامبر اکرم ﷺ مبین احکام الهی، بازگو کننده قوانین آسمانی و روشن کننده اهداف آیات قرآنی می باشد... پیامبر گرامی ﷺ علاوه بر تلاوت آیات قرآن، مأمور بود که مفاهیم و مضامین آن آیات را نیز توضیح دهد... آن حضرت به حکم قرآن، آموزگار کتاب آسمانی و معلم دستورات حکیمانه الهی است...»^۲

«پیامبر گرامی در دوران زندگی خود، این دو مقام (فرمانروایی و اجرای احکام، ارشاد و تبلیغ احکام) را دارا بود و به طور مسلم پس از درگذشت پیامبر، نیاز جامعه اسلامی به وجود شخصی که امور مربوط به این دو مقام را اداره کند، همچنان به قوت خود باقی بود.

اکنون باید دید چه شخصی حائز شرایط ویژه تصدی این دو مقام بوده، می تواند زمام امور را در این دو مورد به دست بگیرد؟ روشن است که بیان احکام و ارشاد مردم به حلال و حرام الهی و رهبری مردم به فضائل اخلاقی و سجایای انسانی، و در یک کلام: رهبری دینی و زعامت امور معنوی، در گرو عصمت و مصونیت از خطا و گناه و علم وسیع و گسترده می باشد. زیرا پیشوایی مطلق بر مردم، به نحوی که گفتار و رفتار فرد پیشوا، هادی و راهنمای آنان باشد، نیاز به پاکدامنی و پرهیزگاری مطلق (که آن را عصمت

۱- همان منبع، ص ۹۴-۹۷.

۲- همان منبع، ص ۹۴-۹۷.

می‌نامیم) و همچنین به علم وسیع و گسترده دارد. به تعبیر دیگر: پیشوای جامعه اسلامی بایستی احکام و فروع و اصول آیین را درست و کامل بداند و در غیر اینصورت نمی‌تواند راهنمای مطلق و زعیم الهی در میان مردم باشد و... راهنمایی مطلق بدون عصمت امکان‌پذیر نیست.^۱

نقدی دیگر

نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت این است که این شبهات علاوه بر صدمات جبران‌ناپذیری که بر پیکره عقاید حقه تشیع وارد می‌آورد و نسل آینده را در تفکیک حق و باطل با تردید مواجه می‌سازد، از بُعدی دیگر منجر به ترویج تفکری می‌شود که تنها بر این اندیشه می‌توان نام «جدایی دین از سیاست» نهاد.

«اسلام آئینی است جامع و شامل همه شئون زندگی بشر، ظاهری و معنوی... اسلام نظامی نوین و طرز تفکری جدید و تشکیلاتی تازه عملاً به وجود آورد. در عین این که مکتبی است اخلاقی و تهذیبی، سیستمی است اجتماعی و سیاسی. اسلام معنی را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا و بالاخره مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند. انحراف خلافت و حکومت از مسیر اصلی خود، دستگاه خلافت را به منزله پوسته بی‌مغز و قشر بدون لب در آورد...»

این جا بود که سیاست از دیانت عملاً جدا شد، یعنی کسانی که

حامل و حافظ موارث معنوی اسلام بودند^۱ از سیاست دور ماندند و در کارها دخالت نمی‌توانستند بکنند و کسانی که زعامت و سیاست اسلامی در اختیار آنها بود^۲ از روح معنویت اسلام بیگانه بودند و تنها تشریفات ظاهری را... اجرا می‌کردند... از این جاست که می‌توان فهمید بزرگترین ضربتی که بر پیکر اسلام وارد شد از روزی^۳ شروع شد که سیاست از دیانت منفک شد...

این بود خطر بزرگ بر عالم اسلام، و بزرگترین آرزوی هواخواهان ترقی اسلام باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد. نسبت این دو با هم نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست باید به یکدیگر بپیوندند... اهتمام اسلام به امر سیاست و حکومت و جهاد و قوانین سیاسی برای حفظ موارث معنوی و... است. اگر این پوست از این مغز جدا باشد، البته مغز گزند می‌بیند و پوسته خاصیتی ندارد...»^۴

۱- [اتمه عليه السلام].

۲- [غاصبان خلافت].

۳- [ایام شکل‌گیری سقیفه بنی‌ساعده].

۴- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۳۱-۳۲.

نتیجه‌گیری

«مسئله امامت از جنبه زعامت و حکومت اینست که حالا بعد از پیغمبر مانند زمان ایشان معصوم وجود دارد و پیغمبر وصی برای خود [به تعیین خداوند متعال] معین کرده است که او در سطح افراد دیگر نیست و از نظر صلاحیت مثل خود پیغمبر استثنایی است، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

همان طور که در زمان پیغمبر نمی‌گفتند که پیغمبر فقط پیام‌آور است و وحی به او نازل می‌شود، تکلیف حکومت با شورا است و مردم بیایند رأی بدهند که آیا خود پیغمبر را حاکم قرار دهیم یا شخص دیگر را، بلکه اینطور فکر می‌کردند که با وجود پیغمبر، این بشر فوق بشر که در مرحله‌ای است که با عالم وحی اتصال دارد، اصلاً این مسئله مطرح نیست، بعد از ایشان نیز جای این سخنان نیست. زیرا پیغمبر ﷺ اوصیای دوازده‌گانه‌ای داشته است که... با وجود چنین کسانی برای بیان احکام اسلامی، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

آیا ما شخص معصوم از خطا و عالم به تمام معنا داشته باشیم که حتی امکان اشتباه هم برایش وجود ندارد و با این حال برویم شخص دیگری را به جای او انتخاب کنیم؟!

گذشته از این که چون علی علیه السلام به مقام امامت به این معنی که عرض می‌کنم تعیین شده است، قهراً مقام زعامت دنیوی هم شأن او خواهد بود، پیغمبر برای همین مقام هم تصریح کرده است.

اما پیغمبر که علی علیه السلام را برای این مقام تصریح کرده به خاطر

اینست که علی علیه السلام آن مقام دیگر را واجد است...»^۱

زیرا:

«در شیعه امامت مطرح است. یک شأن امام حکومت است و البته با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست، همینطور که با وجود پیغمبر اکرم جای حکومت کردن کس دیگری نیست و پیغمبر اکرم، علی علیه السلام را برای امامت [به دستور و نصب الهی] تعیین کرده است که لازمه^۲ امامت، حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در مواقعی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای این که امام بعد از من اوست.»^۳

لذا:

«امامت در میان شیعه در سطحی بالاتر از حکومت مطرح است که حکومت یکی از شئون امامت خواهد بود و آن سطح بالاتر، سطح بیان و توضیح اسلام و مرجع بودن برای احکام دین است در سطح عصمت و خطاناپذیری.

ما می‌گوییم یکی از شئون پیغمبر اکرم حکومت بود... ولی این حکومت، حکومت از ناحیه مردم و حقی نبود که مردم به او داده باشند، حقی بود که خدا به او داده بود به دلیل این که او بشری بود فوق بشرهای دیگر. [به عبارت دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله] به دلیل این که مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتصال معنوی داشت، حکومت هم در میان مردم داشت... ما می‌گوییم در میان شیعه

۱- استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۸۰-۸۱.

۲- [یعنی: حکومت تالی تلو امامت ائمه علیهم السلام است و یکی از شئون آن می‌باشد.]

۳- همان منبع، ص ۸۱.

مسئله دیگری مطرح است که اگر آن مسئله را ثابت بکنیم، حکومت هم خود بخود ثابت شده است. ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست.

همینطور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می کند نیز سخن حکومت غیر مطرح نیست... با وجود و حضور امام در سطحی که شیعه می گوید تکلیف مسئله حکومت خود بخود مطرح و روشن شده است.^۱

کم‌ارزش جلوه دادن حکومت در کنار امامت

مقدمه

پس از آن که به شبهه تفکیک امامت از حکومت پاسخ گفتیم، نوبت به بررسی دومین نوع از شبهاتی می‌رسد که در همین راستا مطرح گردیده و همان هدف اصلی در شبهه گذشته (یعنی اثبات وجود صلح، تسالم و رضا میان امام علیه السلام و خلفا) را تعقیب می‌نمایند.

این شبهه را در قالب این قبیل اظهارات می‌توان به دست آورد:

«مقام ولایت منصوص امیرالمؤمنین علی(ع) از سوی خدا و پیامبر(ص) آنقدر والاست که این مقامات ظاهری! و خلافت‌های انتخابی! در برابرش به آبی متعفن و یا لقمه‌ای گلوگیر می‌ماند و از کهنه کفشی و آب بینی گوسفندی بی‌ارزش‌تر است.»^۱

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: سیمای امام متقین، ج ۶، ص ۸.

«او در پشت صحنه!، وصی پیامبر(ص) و ولی الله و خلیفه الله بود و شأنش بالاتر از آن بود که در رقابتهای انتخاباتی! برای خلافت ظاهری شرکت و تلاش کند.»^۱

«حضرت امیر(ع) با این که بنا بر آیات قرآن و تعیین و تأکید چندین باره پیامبر اکرم، خلیفه و جانشین پیامبر(ص) بود ولی روحش آن چنان بالاتر از این مقامات بود که... فرمود: زمامداری بر مردم همچون اُبی متعَن و یا همانند لقمه‌ای است که گلوگیر می‌شود... حضرت امیر مدّت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود، ولی سرانجام با نظر بلندی که داشت با وی بیعت کرد.»^۲

همان طور که ملاحظه می‌شود در این نقلِ آخر بر خلاف سایر اظهارات نویسنده آن که ذاتاً امامت و خلافت را جدای از یکدیگر دانسته و بر آن اساس به بی‌ارزشی خلافت استدلال کرده است؛ بر این نکته تصریح می‌گردد که خلافت و حکومت حقّ مسلم و شرعی امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد؛ ولی متأسفانه در ادامه، با مایه گذاشتن از روح بلند آن حضرت علیه السلام حکومت را چنان نزد ایشان بی‌ارزش و ناچیز جلوه داده که هرگز به برائت^۳ آن حضرت علیه السلام از غاصبین حکومت و ربایندگان حقّ خدادادی‌اش نیانجامد و در نتیجه غصب این حقّ، موجبات نقض صلح و تسالم بین دو طرف را فراهم نیاورد!

۱- همو: سیمای امام متّقین، ج ۶، ص ۱۲.

۲- همو: مشعل اتحاد، ص ۲۰.

۳- متأسفانه ابرازکننده این دیدگاه، از برائت که به معنای بیزاری و دوری جستن از مخالفان و دشمنان دین خدا است، با لفظ کینه یاد نموده که در عرف ما به نوعی دلگیری مذموم و غیر خداپسندانه معنا می‌شود و بدین ترتیب سعی در هدم این رکن اصیل تشیع دارد.
(در ادامه این نوشتار در این باره بیشتر خواهیم نگاشت.)

همان طور که ملاحظه می‌شود، با این نوع نگاه به حکومت، بار دیگر نتایج غلط شبهات پیشین حاصل می‌گردد که عبارت بودند از:
الف) بیعت اختیاری آن حضرت علیه السلام با خلفا که به دلیل بلند نظری ایشان می‌باشد؟!!

ب) عدم غاصب بودن خلفا - که به زعم آنان، شیعه آن را داغ می‌کند! - زیرا حکومت، حقّی بود که امام علیه السلام آن را بی‌ارزش می‌دانست و لذا به خاطر غصب آن کدورتی از خلفا به دل نگرفت؟!!

ج) وجود صلح و تسالم و رضا میان امام علیه السلام و خلفا؟! در همین راستا مطرح شده است:

«او حکومت را در خدمت دین و عدالت می‌خواست و گرنه برای ولایت! خود ارزشی به اندازه لنگه کفش کهنه‌اش هم قایل نبود.»^۱

نقد و بررسی

همان طور که ملاحظه می‌شود:

«ایشان با این خطای سهوی یا عمدی، اختلاف در بحث امامت را به اختلافی در امر حکومت و زمامداری تنزّل داده‌اند. باید توجه داد که فروکاستن این چنینی بحث، علاوه بر این که تسامح علمی غیرقابل قبول است و تالی فاسدهای زیاد دارد، چیزی جز وحدتی خیالی عاید نمی‌کند. این که گفته می‌شود امامت و ولایت دو جنبه دارد: یکی معنوی و تکوینی و یکی زمامداری، آنگاه بگوییم اولی قابل غصب نیست^۲ و دومی هم چیز مهمی نیست، [پس اختلاف و

۱ - محمّد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۷۹.

۲ - [فراموش نشود که این مقام قابل انکار است.]

دعوی نداریم!... این علمی بحث کردن نیست... و بنظر می‌رسد ... جمله‌ای که از امیرالمؤمنین علیه السلام با تغییر یک کلمه زمامداری به ولایت نقل کردند، چندان هم سهو آمیز نبوده، بلکه میانبری برای رسیدن به وحدت بوده است.^۱

نکته دیگری که در این زمینه باید خاطر نشان نمود این است که: حکومت و خلافت الهیه، مقامی خدادادی است که بستر مناسب را جهت هدایت، رشد، تکامل معنوی و سعادت دنیوی و اخروی بندگان فراهم می‌آورد و جامعه را به سوی رستگاری سوق می‌دهد، از این رو هرگز چنین حکومتی نمی‌تواند برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی‌ارزش باشد؛ زیرا چنین رویکردی به معنای بی‌اعتنایی به مقام و منزلتی است که خدای متعال ایشان را در آن جایگاه قرار داده و مسئولیت آن را بر عهده ایشان نهاده است.

درست است که اعمال ولایت هدایت از سوی امام علیه السلام منحصر به این نیست که حکومت در اختیار ایشان باشد؛ اما نباید از یاد بُرد که وجود حکومت، زمینه تحقق این هدایت را به درجه تمام و کمال فراهم می‌آورد؛ آن چنان که با ظهور امام زمان علیه السلام رُخ می‌نماید.

غصب حکومت نه تنها بر مبنای انکار امامت و ولایت صورت گرفت؛ بلکه زمینه فراموشی، انکار و روی بر تافتن امت از امام علیه السلام را - که باب عبودیت، هدایت و در نتیجه راه رستگاری اخروی می‌باشد - فراهم آورد.

«دنیا» از نظر امیرالمؤمنین علیه السلام بی‌ارزش است و حکومتی که بنای آن بر دنیا داری باشد (چنانچه در عقاید اهل سنت درباره خلافت مندرج

است) از نظر ایشان هیچ ارزشی ندارد، مگر آن که برای آن حضرت علیه السلام موجبات برپایی حق و نابودی باطلی را فراهم نماید.

به عبارت دیگر خلافت و حکومتی از نظر امام علیه السلام بی ارزش است که بنای آن بر دنیاخواهی و روش رسیدن به آن بر نقض نص الهی استوار باشد و این نوع دستیابی به حکومت، در طول دوران حکومت غاصبانة خلفای ثلاث در ذهن مردم نقش بسته بود. در واقع آنها از حکومت چیزی جز جنبه مادی آن (یعنی دنیاداری) را درک نمی نمودند.

درست بر اساس همین کژنگری بود که امت پس از به ستوه آمدن از تبعیض ها و بی عدالتی های عثمان به سوی امام علیه السلام روی آورد. این رویکرد به عنوان رجوع به فردی که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را از طرف خداوند سرپرست امت اسلامی قرار داده بود، صورت پذیرفت؛ بلکه تحت عنوان انتخاب صحابه ای بود که در اجرای عدالت استوار است. چنین رجوعی درست به معنای فراموشی نص الهی در زعامت و رهبری امت اسلامی است.

اساس حکومتی که تشکیل آن از امیرالمؤمنین علیه السلام خواسته شد و امام علیه السلام به موجب دستورالعمل حکیمانة الهی و استحقاق خدادادی، آن را پذیرفتند، بر انکار ولایت و غصب حق آن حضرت علیه السلام (یعنی اوج مفهوم دنیاپرستی) استوار بود.

مسلم است حکومتی که این گونه پایه های آن استوار گردد، برای امام علیه السلام ارزشی ندارد؛ وگرنه آن حضرت علیه السلام در مسیر احقاق حق خدادادی و ضایع شده خود کوشش های فراوانی نمودند که با هجوم وحشیانه به بیت فاطمه علیه السلام خاموش گردید.

تحریر دوم

خارج نمودن امامت از اصول دین و قرارداد آن به عنوان اصل مذهب

مقدمه

به این شبهه دقت فرمایید:

«... اختلاف در امامت هم اختلاف در اصول دین نیست. لذا از ابتدا هم

به ما یاد داده‌اند که اصول دین سه تاست و اصول مذهب دوتاست،

اصول مذهب را از اصول دین جدا کرده‌اند.»^۱

یکی از تقسیم‌بندی‌های متداولی که ریشه در تعالیم اسلام ندارد

ولی امروزه بسیار به کار برده می‌شود، تفکیک مباحث عقیدتی به

«اصول دین و اصول مذهب» یا به تعبیر دیگر وحدت‌طلبان، تفکیک به

مسائل اصلی (اشتراکی!) و فرعی (اجتهادی!) است.

۱ - محمّد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص ۲۵۸.

چنین به نظر می‌رسد که این تقسیم‌بندی ریشه در اندیشه وحدت اسلامی داشته و یادست کم در این مسیر کاربرد بسیار زیادی دارد؛ زیرا بر اساس این چیدمان، مبحث امامت که وجه اختلاف اعتقادی میان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفا می‌باشد از شمول مسائل اصلی و اساسی اسلام خارج گردیده! و به یک مسأله فرعی تبدیل می‌شود؛ لذا اختلاف نظر درباره آن اجتهادی و خارج از محدوده اصول مشترک میان فِرَق اسلامی خواهد بود!

چنانچه اظهار گردیده:

«خلافت اسلامی - به این معنا که اسلام دارای حکومت است و سیاست از ارکان اسلام است و قهراً نیازمند متصدی هم هست - اینها از اصول مشترک اسلامی است... اما در مقام تفصیل بحث می‌شود که... این را باید یک مسئله فرعی بدانیم و نباید بگوییم با آن اصل ناسازگار است...»

مثلاً شیعه و سنی با این که در مصداق خلیفه اختلاف دارند... این که بر سر مسئله مصداق خلافت دعوا کرده‌اند نشان می‌دهد که اصل خلافت و سیاست مفروغ عنه بوده است... اما این که چه کسی باید متصدی این مقام شود بحثی فرعی است.»^۱

«بعضی از آن روایات ناظر به ولایت به همان معنای خاص شیعی است... ولایت به این معنا، فرعی اعتقادی است.»^۲

«به نظر من کسانی که امروزه می‌گویند در اسلام سیاست و حکومت

۱ - محمّد واعظزاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۲ و ص ۱۳ و ص ۱۸.

۲ - همو: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۸.

نیست، انحرافشان از اسلام، بیشتر از کسانی است که می‌گویند مثلاً علی خلیفهٔ بلافصل نبوده است؛ برای این که این مسئله نسبت به آن مسئله، فرعی است.^۱

وحدت طلبان با طرح چنین تقسیم‌بندی‌ای می‌توانند بحث امامت را که عمده‌ترین اختلاف عقیدتی میان فرقه‌های اسلامی است، به کناری انداخته و به بهانه‌هایی همچون اصول مذهب و یا اجتهادی و فرعی بودن این مبحث، آن را در حاشیه‌ای بسیار دور قرار دهند. چنانچه اظهار گردیده:

«اما مسایل دیگر که در آنها اختلاف بین مذاهب است، از اصول مذهبند، هر مذهبی برای خودش اصولی دارد.»^۲

و به هر حال در هر فرقه‌ای از این نوع عقاید جانبی و غیراصولی که ربطی به مسائل اساسی اسلام ندارد، می‌توان یافت؟! چنانچه ابراز شده:

«تنها اختلافی که در آغاز امر به وحدت صف اسلامی زیان وارد آورد، همانا موضوع ریاست عالیة مسلمانان بود که... از مسائل درجهٔ دوم دینی بوده که با وحدت اصول و هدف مخالفت پیدا نمی‌کرده، بلکه اختلاف در آن به وحدت صف مسلمین تنها ضرر می‌زده است.»^۳

به عبارت دیگر امامت در مقابل اصول دین، تنها یک فرع اعتقادی است! زیرا - بر اساس این ادعا - اسلام آن را به عنوان یک اصل، معتبر ندانسته است!؟

۱ - همو: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۵.

۲ - همو: ندای وحدت، ص ۲۷.

۳ - محمّد محیط طباطبائی: سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۱۶۹.

از سوی دیگر، طرح این تقسیم‌بندی همه فرقه‌های اسلامی را در مسائل اساسی و اصول دین اسلام مشترک جلوه می‌دهد و همگی را از اتصال به ریشه اسلام بهره‌مند می‌سازد!^۱
و بدین ترتیب گامی دیگر در جهت وحدت برداشته می‌شود.
چنانچه اظهار شده:

«مسلمان کسی است که آن چه را اسلام از اصول و فروع^۲ معتبر دانسته، پذیرفته و بدان معتقد باشد و آن اصول سه تاست: توحید و نبوت و معاد...»

بنابراین امامت اصلی از اصول اسلام نیست، بلکه اصلی است از اصول مذهب شیعه؛ پس منکر آن در صورتیکه به توحید و نبوت و معاد معتقد باشد، مسلمان است، اما شیعه نیست.^۳!^۴

«امامت از اصول مذهب است نه اصول دین و انکار آن باعث خروج از

۱ - برای آشنایی با دیگر مذاهب اسلامی به کتاب «حقیقت گمشده»، تألیف: شیخ معتمد سید احمد که آن را پس از هدایت به مذهب حقه جعفری نگاشته است، مراجعه فرمایید.

۲ - «فروع ضروری دین عبارت است از هر حکمی که همه مذاهب اسلامی بدون تفاوت بر آن اتفاق دارند، مانند وجوب نماز و روزه و حج و زکات، حرمت ازدواج با مادر و خواهر و این قبیل چیزها.» (محمّد جواد مغنیه: مقاله ضروری‌های دین و مذهب، مندرج در کتاب همبستگی مذاهب اسلامی.)
[نکته جالب این جا است که یکبار معیار اصول و فروع بودن را «آن چه را اسلام از اصول و فروع معتبر دانسته» در نظر گرفته‌اند؛ ولی در این جا به «اتفاق مذاهب اسلامی» استناد نموده‌اند!
به نظر می‌رسد در تشخیص اصول نیز همین معیار اخیر مدنظر بوده است!]

۳ - [با توجه به آن چه در بحث مربوط به اصول ایمان و اسلام گفتیم، دست‌یابی به این نتیجه، نمی‌تواند توجیهی جهت در حاشیه قرار دادن امامت محسوب شود.]

۴ - محمّد جواد مغنیه: مقاله ضروری‌های دین و مذهب، مندرج در کتاب «همبستگی مذاهب اسلامی»؛ این ترجمه از مقاله عناصر وحدت اسلامی و موانع آن، مندرج در «کتاب وحدت» (ص ۲۲۴-۲۲۵) نقل شده است.

اسلام نتواند بود...!»^۱

در یک نگاه کلی می توان گفت:

پس از تفسیر اخیر درباره جدایی امامت و خلافت؛

«تفسیر نوع دوم در جهت تقریب و همبستگی، در مهمترین مسئله

اختلافی یعنی امامت، از طرف استاد محمد جواد مغنیه ارائه شده است.

او می گوید امامت از اصول دین اسلام نیست، بلکه اصل مذهب تشیع

است... امامت از ضروری های مذهب شیعه است که به اصول بازگشت

می کند.»^۲

نقد و بررسی

هنگامی که درباره استخوان بندی و ساختمان وجودی دین اسلام

سخن می گوئیم، تعالیم دین اسلام را می توان به دو دسته زیربنا و روبنا

تقسیم نمود؛ در این تقسیم بندی برخی تعالیم دینی اعم از تکلیفی یا

عقیدتی نسبت به سایر آموزه های رفتاری یا اعتقادی، در جایگاه زیربنا

قرار دارند که در روایات اهل بیت علیهم السلام به آنها اساس اسلام یا اصول

دین گفته اند و معنایی کاملاً متفاوت با تعریف متداول از اصول دین

دارد.

در این جا و بر این مبنا، به آن دسته از تعالیم دینی اساس یا اصول

دین گفته می شود که ریشه و بنای اسلام بر آنها قرار یافته است، نه این

۱ - دکتر علی شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی (مجموعه آثار ۹)، ص ۷۵، نقل قول به عنوان

عقیده شیعه علوی؛ به نقل از: شیخ محمد جواد مغنیه: مقاله ضروری های دین و مذهب، مندرج در کتاب

«همبستگی مذاهب اسلامی».

۲ - سید احمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۲، ص ۲۰۴.

که چون ظاهر آن عقیده - و نه حتی محتوای آن - وجه اشتراک فِرَق اسلامی است، بدان اصول دین گویند!

بر اساس آن چه ذکر شد، شیعه معتقد است که امامت جزء اصول و پایه‌های اساسی دین اسلام می‌باشد؛ بلکه در دین اسلام هیچ اصلی بدین رتبه و جایگاه نمی‌رسد.

در این جا به برخی نمونه‌ها در کلمات محققین شیعه اشاره می‌نماییم:

«پوشیده نیست که اصل چیزی، همان ریشه و اساس آن است که بنایش را روی آن می‌سازند، بنابراین اصول دین چیزی است که ساختمان دین روی آن‌ها بنا می‌گردد... اعتراف به امام نیز چنین است به دلیل قرآن و سنت.»^۱

«امامت و پیشوایی در مکتب شیعه، جزء اصول دین بوده و از نظر لزوم اعتقاد، در ردیف توحید و نبوت و معاد قرار دارد...»^۲

«ما شیعیان وقتی که می‌خواهیم اصول دین را بر طبق مذهب شیعه بیان بکنیم... امامت را جزء اصول دین می‌شماریم.»^۳

«ما معتقدیم که امامت یکی از اصول دین است که ایمان جز با اعتقاد بدان تمامیت نمی‌یابد.»^۴

«بی شک و تردید تنها راه دست‌یابی به عناصر اصلی «معارف» یعنی آن چه شناختن و اعتقاد به آن در متن دین لازم است،

۱ - علامه شیخ محمد حسن مظفر: دلائل الضدق، ج ۲، ص ۲۹.

۲ - استاد جعفر سبحانی: پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳.

۳ - استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۴۵.

۴ - علامه شیخ محمد رضا مظفر: عقائد الامامیه، ص ۹۳.

تنصیص و تبیین صریح شارع اقدس اسلام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می باشد.

و ما وقتی به سراغ بیان روشن آن حضرت می رویم می بینیم آن رسول گرامی به امر حضرت حق، اصیل ترین پایه از پایه های دین را از بُعد اثر گذاری در نجات آخری انسان، اصل «اعتقاد به امامت» امام معصوم منصوب از سوی معبود - عز و علا - می داند و بس! تا آن جا که مرگ بدون معرفت و شناخت او را مرگ جاهلیتی یعنی همچون مردن مردم عهد جاهلیت و کفر و شرک می شناسد...

یعنی چنین فردی به حقیقت توحید و وحی و نبوت انبیا نرسیده و از هدایت آسمانی قرآن بهره ای نبرده و زندگیش زندگی اسلامی و قرآنی نبوده است، هر چند معتقد به تمام عقاید حقه و متصف به تمام صفات فاضله و عامل به تمام اعمال صالحه بوده و در تمام مدت عمر از اسلام و قرآن و روزه و نماز و مسجد و محراب و حج و زکات و جهاد، جدایی نداشته است!^۱

«حاصل آن که: اصل اعتقاد به امامت و ولایت علی امیرالمؤمنین و دیگر ائمه معصومین علیهم السلام پشتوانه و ارزش بخش به تمام اصول و فروع دین از عقاید و اخلاق و اعمال می باشد و بدون آن تمام عناوین دینی... از ارزش و اعتبار الهی ساقط است و همچون «صفر» است که اگر صد هزار از آن، کنار هم چیده شوند، تا دنبال عددی قرار نگیرند اصلاً به حساب نمی آیند!

همچنین نظامات اعتقادی و عملی دین تا به دنبال «اصل امامت» قرار نگیرند و با سِلک «ولایت اهل البیت علیهم السلام» تنظیم نگردند، در پیشگاه حضرت معبود - عزوعلای - اصلاً به حساب نمی‌آیند و ارزش و اعتباری پیدا نمی‌کنند.^۱

«از این تقسیم بندی عرفی و مشهور که اعتقاد به ولایت و امامت در اصول مذهب قرار گرفته، برخی به غلط این نتیجه را گرفته‌اند که اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام ضرورت اسلامی نداشته، ایمان اسلامی بدون آن امکان پذیر است! در حالی که نصوص دینی خلاف این دیدگاه را اثبات می‌کند...

پس امر ولایت از همه واجبات دینی اوجب و از یکایک فرائض الهی مهم‌تر است... نکته قابل توجه این جا است که از پنج رکن نماز، زکات، روزه، حج و ولایت... در چهار اصل آن‌ها عذر موجه افراد در ناچاری‌ها پذیرفته است و شارع مقدس تخفیف قائل گردیده است، مثل این که در سفر، نماز شکسته شده، زکات تا زمانی که مال به حد نصاب نرسد واجب نبوده، روزه بر بیمار و مسافر و پیر واجب نیست، حج به شرط استطاعت واجب می‌باشد؛ ولی ولایت با هیچ عذری از دوش افراد برداشته نشده، در همه شرائط و حالات افراد به معرفت و اطاعت امام، موظف بوده و بدان آزموده می‌گردند.^۲

۱ - همان منبع، ص ۱۴۶ - ۱۴۷.

۲ - دکتر هادی قندهاری: آثار اعتقاد به امام زمان علیه السلام، ص ۱۱ - ۱۳.

تحریر سوم

حذف برائت از تعالیم شیعه^۱

مقدمه

در معارف اسلامی بحث «تبری» همدوش و همراه با بحث «تولی» یعنی اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام مطرح شده و به همان میزان مورد تأکید و سفارش قرار گرفته است.

برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام جایگاهی همدوش با بحث ولایت دارد و این دو لازم و ملزوم یکدیگراند. تحقق «تولی» که به معنای اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و رکن اصیل دیانت است، مشروط به یک امر بسیار عظیم و خطیر می باشد و آن مسأله «تبری» است؛ به گونه ای که دین داری بدون آن تحقق نمی یابد.

۱ - کلیات مطالب مندرج در این مقدمه از دو کتاب ارزشمند «در جستجوی علم دین»، تألیف:

استاد سید محمد ضیاء آبادی و «معرفت امام عصر علیه السلام»، چاپ سوم، تألیف: دکتر سید محمد بنی هاشمی

اقتباس گردیده است.

رکن و اصل «تبری» به معنای: «به انحراف و گمراهی مخالفین با اهل بیت علیهم السلام معتقد بودن؛ در دل از آن‌ها ناخشنود و ناراضی بودن؛ در گفتار از آن‌ها اظهار جدایی نمودن و در عمل از راه و رسم و آیین و مذهبشان دوری و بیزاری جستن» می‌باشد.

بنابراین با وجود چنین اصلی در دین، هرگز نمی‌توان از «اختلافات دوستانه» و «رفتار صمیمانه» اولیای خدا با دشمنان دین خدا سخن به میان آورد و بانفی وجود حالتِ مذموم «کینه و دشمنی» در اولیای خدا، برائت را تعطیل نمود و منکر وجود آن در اولیای دین شد، چرا که «تبری» بیزاری و دوری جستن از دشمنان خدا و دشمنان اولیای خدا، در راه خدا و به امر خدای تعالی می‌باشد. لذا به هیچ روی در برائت جستن، هواهای نفسانی و حالت‌های پست روحی و رنگ غیرالهی که در عُرف ما از آن‌ها به «کینه» و «دشمنی» و... یاد می‌شود، وجود ندارد. محور حبّ و بغض‌ها در برائت، دوستی و دشمنی افراد با دین خدا و اولیای خدای متعال و اساس برائت مبتنی بر خدا محوری است.

برائت به هیچ روی همانند حبّ و بغض‌های مادی و دنیوی، برخاسته از مصالح و منافع شخصی نبوده و اصولاً با این گونه حالات نفسانی که در زندگی روزمره افراد مشاهده می‌شود، قابل قیاس نیست. به کار بردن امثال این تعبیرات چیزی جز استفاده از الفاظ نامناسب و یا کاربرد نابجای الفاظ - کَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ - جهت کوبیدن «اصل برائت» که اساس آن مبتنی بر خدا محوری در حبّ و بغض‌ها است، نمی‌باشد.

۱ - کینه و دشمنی تنها نسبت به مؤمنان مذموم است، نه نسبت به دشمنان دین.

از سوی دیگر، لازمه تحقق دین داری، شناخت هدایت است که برای دست یابی به هدایت، ناگزیر باید ضلالت و اهل آن را نیز شناخت. هم بدعت گذاران را باید شناخت و هم با بدعت ها باید آشنا بود تا بتوان بر این اساس، حساب دین را از غیر دین جدا کرد.

به عبارت دیگر، اگر بخواهیم دین را به عنوان روش صحیح بندگی خدا به دست آوریم و بدان عمل کنیم، ناگزیر باید دشمنان دین را بشناسیم و کارهایی را که در جهت منحرف کردن راه دین انجام داده اند بدانیم و به دیگران بیاموزیم.

در واقع آن چه لازم است شناخت گمراهی ها و انحرافات از اصل دین می باشد و آشنا شدن با پیشوایان ضلالت و معرفی آنان به جامعه اسلامی از این جهت که ما را از بدعت ها و کجروی های ایشان آگاه می سازد و دور نگاه می دارد، ضروری است.

از این رو طرح چنین مباحثی در واقع از لوازم تحقیق و جستجوی در علم دین و پژوهش جهت درک معارف اسلامی بوده و هرگز نمی توان بردست آورد این کاوش های علمی نام «اهانت، جسارت، بدزبانی و هتک حرمت» نهاد و به این بهانه ها از طرح این قبیل مباحث و نتایج مهم آن نهی نمود.

سؤالی که در این جا به ذهن می رسد این است که:

وحدت طلبانی که از مرز اتحاد سیاسی پارا فراتر نهاده و عملاً در مسیر تذویب در عقاید اهل سنت جهت ایجاد «وحدت اسلامی» حرکت می کنند، از طریق القای چه شبهاتی سعی دارند تا برائت را از تعالیم تشیع حذف کنند؟

در پاسخ باید گفت:

با توجه به آن چه تاکنون درباره روند حرکت علمی-فرهنگی جهت ایجاد وحدت اسلامی مطرح نموده و مورد نقد و ارزیابی قرار دادیم، در افکار و دیدگاه‌های وحدت طلبان افراطی پنج محور عمده را می‌توان یافت که در نهایت به طور مستقیم و یا غیرمستقیم با اصل تبرّی به تعارض می‌رسند و عبارت‌اند از:

الف) «استفاده از تفکر انحرافی سکوت به بهانه رعایت ادب اسلامی»؟!

چنانچه اظهار گردیده است که:

«مگر می‌شود به مقدّسات یک میلیارد مسلمان توهین کرد و در عین حال مدّعی وحدت اسلامی شد.»^۱

«هیچ منطقی قبول نمی‌کند ما اجازه داشته باشیم از طریق رسانه‌های گروهی خودمان و به وسیله گویندگان و نویسندگان مان به بزرگان اهل سنّت اهانت روا بداریم...»

ما اگر دنبال اجرای حکم وحدت و الفت قلبها هستیم باید این رویه را از صدا و سیما و منبرها و مجامع رسمی مان حذف کنیم... آن چه که به وسیله صدا و سیما، روزنامه‌ها، کتابها یا منبرها باعث جریحه‌دار شدن احساسات دینی اهل سنّت می‌شود، حرام است...»^۲

«آیا توهین و جسارت و جعل! احادیث در «مساوی» و «مثالب» بزرگان اسلام و هتک حرمت شخصیت‌های مورد احترام حدود یک میلیارد برادران مسلمان سنی مذهب ما از اصول مذهب تشیع است؟»^۳

۱- محمّد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، موزخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

۲- همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۳-۶۴.

۳- همو: روزنامه جام جم، موزخ ۸ بهمن ۱۳۷۹.

«بد زبانی و اهانت به دیگران و به کسانی که در بین عده‌ای از مسلمین احترام دارند، خلاف ادب است و ائمه اهل بیت از آن منع کرده‌اند.»^۱

ب) «دوستانه جلوه دادن اختلافات امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟!

چنانچه اظهار گردیده است که:

«آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشت، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی(ع) و صحابه نامدار پیامبر گذشت، قطعاً از نوع اختلافات دوستانه بوده است...»^۲

«آن چه من با آن مخالفم... در یک کلام تبدیل اختلاف واقعی دوستانه حضرت علی(ع) و صحابه پیغمبر به اختلافات وهمی دشمنانه است.»^۳

ج) «نفی دشمنی به معنای مذموم آن، جهت صمیمانه جلوه دادن روابط میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا»؟!

چنانچه اظهار گردیده است که:

«اگر بنا باشد ظاهر و باطن ما متفاوت باشد و حسابمان نسبت به صدر اسلام پیش خودمان و خدا روشن نشده باشد و گمان کنیم که ما برای مصلحت باید اسم وحدت و تقریب را ببریم و این گونه بیندیشیم که بین حضرت علی(ع) و اقرانشان دشمنی بوده، بجایی نخواهیم رسید...»^۴

«تا آن جا که مربوط به شخص حضرت علی(ع) و خلفای ثلاث و بالاخص آن چه مربوط به حضرت علی(ع) است، آن حضرت هیچ گاه با

۱ - محمّد واعظ زاده خراسانی: پیام وحدت، ص ۲۷۴.

۲ - محمّد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

۳ - همو: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۴ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۲.

رقبای خود رفتار دشمنانه نکرد...»^۱!

«بزرگان و پیشوایان ما یعنی حضرت علی(ع) و جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان هم دشمن یکدیگر نبوده‌اند...»^۲!

(د) «بی‌ارزش جلوه دادن حکومت از نظر امیرالمؤمنین(علیه السلام)؟!»

چنانچه اظهار گردیده است که:

«حاشا! که آن حضرت برای «امارت»ی که آن را از یک لنگه کفش

بی‌ارزش تر می‌دانست، کینهٔ مسلمانی را در دل نمی‌گرفت.»^۳

«علی(ع)... بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات ناچیز دنیوی کینهٔ کسی را به دل گیرد...»^۴!

«حضرت علی(ع)... از آن جاکه روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینهٔ کسی را به دل بگیرد، با آنان صمیمانه رفتار نمود.»^۵!

(ه) «اصلاح شیوهٔ تبلیغ تشیع»؟!»

چنانچه اظهار گردیده است که:

«مشکل ما در شیوه‌های تبلیغی‌مان است. با این روشی که ما داریم

تشیع را تعریف می‌کنیم که اولش لعن خلفا و صحابه است، هرگز نمی‌توانیم پیش برویم.»^۶!

۱ - همو: روزنامهٔ جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

۲ - همو: روزنامهٔ جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۳ - همو: روزنامهٔ جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۴ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۲.

۵ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمهٔ چاپ سوم)، ص ۱۱.

۶ - محمّد واعظ زادهٔ خراسانی: مصاحبه با فصلنامهٔ هفت آسمان، شمارهٔ پیاپی ۹ و ۱۰، بهار

و تابستان ۸۰، ص ۲۶.

یادآوری پایانی

استاد سید محمد ضیاء آبادی می‌نویسند:

«البته می‌دانیم چون اَمت منتحل به اسلام و قرآن در مقابل دشمن مشترکی قرار گرفته که طمع به هَدم اساس دین بسته است، طبعاً به حکم عقل، لازم است تمام اَمت - اعمّ از شیعه و سنی - بصفّ واحد، در مقام دفاع از موجودیت خود برآیند و متحداً به مبارزه با آن دشمن مشترک پردازند.

ولی این مستلزم این نیست که شیعه در مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل مذهب وی می‌باشد و او دقیقاً مرگ و حیات اسلام و قرآن را بسته به وجود و عدم آن دو اصل مسلم می‌داند، تسالمی با فرقه مخالف از خود نشان داده و انعطافی بپذیرد و در مرحله بحث و تحقیق استدلالی یا در مقام ارشاد و تبلیغ در محافل عمومی و رسانه‌های همگانی، یا در روند فعالیت آموزشی در مراکز تعلیم و تربیت اعتقادی کودکان و جوانان، به عذر لزوم

احترام به عقیده طرف مخالف و خوف از حصول شکاف در صف اتحاد، از اظهار عقاید حقه خویش استنکاف ورزد و از صراحت در بیان، خودداری نماید و بالمآل، نسل آینده را در هاله‌ای از ابهام نسبت به عقیده‌اش باقی گذارد.^۱

«شدیداً باید مراقب و هوشیار بود که وسوسه‌های اغواگر ابلیسی تحت عناوینی فریبنده از قبیل: ایجاد وحدت و اتحاد و احترام به اخوت اسلامی و اخذ مشترکات و چشم پوشی از متفردات و امثال این امور بظاهر زیبا، خدشه در گوهر ایمان ما وارد نسازد و مخصوصاً پایه اعتقادات نسل جوان را متزلزل و احیاناً منهدم نگرداند و مسئله اتحاد سیاسی را مبدل به وحدت اعتقادی ننماید، به گونه‌ای که اسلام راستین را در اذهان ساده‌دلان ناآگاه، منشعب به دو شعبه شیعه و سنی ارائه کرده، هر دو گروه را پویندگان راه حق و صراط مستقیم معرفی نماید و سرانجام مسئله «تولی و تبری» که دو رکن اصیل و اساسی اسلام ناب محمدی است، از فضای اعتقادی شیعه، خارج گشته و بالمآل اسلام عزیز از پایه فرو ریزد و حیات ابدی عالم انسان، به بهای بسیار ناچیز فتح سیاسی و گسترش دامنه حکومت اسلامی - آن هم در عالم خیال - مبادله گردد.»^۲

۱ - استاد سید محمد ضیاءآبادی: در جستجوی علم دین، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۲ - همان منبع، ص ۱۵۷.



گفتار ششم

تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی

مقدمه

ماجرای غم‌انگیز تحریف در عقاید شیعه جهت دست‌یابی به وحدت اسلامی، با حرکت‌های سیاسی و اجتماعی سید جمال الدین اسدآبادی و این ایده‌او آغازید:

«اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر

افکند.»^۱

هر چند تلاش و تکاپوی گسترده شاگردان و پیروان مکتب سید جمال برای به اجرا درآوردن آرمان وی به خاموشی گراییده و دیگر امروز - در میدان عمل - صحبتی از خلافت گسترده اسلامی در میان نیست؛ لیکن این تلقی که:

۱ - ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۵.

«... نظام خلافت در نزد اهل سنت، می‌توانست مایهٔ یگانگی مسلمین و همهٔ بلاد اسلامی بشود...»^۱

از سوی پویندگان طریق فکری و عقیدتی او، جهت تحقق وحدت اسلامی و به عنوان راهکاری اصلی برای فروکاستن از اختلافات تشیع و تسنن مورد استقبال ویژه‌ای قرار گرفت؛ به نحوی که از دوران مشروطه تا این زمان، به حیات خود ادامه داده است.

توجه به دستگاه فکری اهل سنت در موضوع «امامت و خلافت»، در مرحلهٔ نخست به گزینش و پالایش عناصر موجود در این مکتب نیاز داشت؛ چرا که عین اندیشه‌های اهل سنت در این زمینه، در میان شیعیان قابل ترویج نبوده و با انتقادات جدی مواجه می‌شد.

در حالی که گزینش و پالایش برخی عناصر متعلق به این نظام فکری، آن هم با در نظر گرفتن حساسیت‌های اعتقادی شیعیان در مبحث امامت و خلافت، مجال جایگزین ساختن تدریجی عناصر فکر سنی در لابه‌لای عقاید شیعی را فراهم می‌آورد.

هر چند که این اندیشه‌های خطا و ام‌دار ذوق و سلیقهٔ پدیدآورندگان آن بودند، اما ثمرهٔ واحدی را به وجود آوردند که عبارت بود از: «نفوذ انحراف در عقیده به امامت».

این انحراف آرام و خزنده، تا بدان جا پیش رفت که به دگرگونی معنا و مفهوم امامت در دوران ظهور معصومین علیهم‌السلام نیز انجامید و سایهٔ تیرهٔ خود را بر خورشید غدیر و خلافت منصوصهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام افکند؛ به گونه‌ای که امروز شاهد گسترش تبعات انحرافی این کژاندیشی به ویژه در قالب‌های جدید روشنفکرانه هستیم.

۱ - سیداحمد موثقی: استراتژی وحدت، ج ۲، ص ۱۰۶.

نقد و بررسی

سیری در افکار و اندیشه‌های این طیف درباره «امامت و خلافت» و مقایسه آن با دستگاه فکری اهل سنت در این موضوع^۱، ما را با عناصری مشترک میان دیدگاه‌های وحدت‌طلبان و عقاید سنّیان مواجه می‌سازد^۲ که عبارت‌اند از:

شبهه یکم) امامت و ولایت در اسلام فقط به معنای حکومت است!

چنانچه اظهار شده:

«در دین حنیف و مذهب شریف اسلام، موضوع امامت جز تصدی شغل

حکومت و زمامداری امور سیاسی و اجتماعی امت نیست.»^۳

«امامت که همان زمامداری و تمثیت امور سیاسی ملت اسلامی

است...»^۴

«در آثار اسلامی از امام که رئیس حکومت بشمار می‌آید و نیز وظایف

وی مکرر بحث شده است...»^۵

«نزاع شیعه و سنی که چند قرن ادامه یافته بر سر حکومت! بوده است.»^۶

«پس اولوالامر و حاکم اسلام یعنی اجراءکننده این دو آیه از قرآن، که

وظیفه حاکم اسلامی است...»

۱- برای آشنایی با نظام فکری اهل سنت در خصوص مبحث «امامت و خلافت» به کتاب‌های «پیشوایی از نظر اسلام» و «رهبری امت»، تألیف: استاد جعفر سبحانی مراجعه فرمایید.

۲- ر.ک: علی لئاف: مظلومی گمشده در سقیفه، ج ۴، فصل دوم.

۳- حیدرعلی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۵۲.

۴- همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۵۱.

۵- مصطفی حسینی طباطبایی: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص ۲.

۶- همو: حکومت دینی و حکومت مردمی، ص ۲.

یعنی حاکم اسلامی... اگر اجرای حکم اسلامی را بکند مصداق اولوالامر است.^۱

«مجری احکام اسلام همان مصداق اولوالامر است.»^۲

شبهه دوم) حکومت در اسلام منصبی انتخابی است!

چنانچه اظهار شده:

«اختیار امر حکومت بعد از پیغمبر حتی در دست پیغمبر هم نیست بلکه

در اختیار مردم است که هرکس را که خواهند برگزینند.»^۳

«امر حکومت حقّ خاصّ ملت است.»^۴

«اختیار و انتخاب امام حقّ خاصّ امت است.»^۵

«پس رئیس اجرائی مسلمین انتخابی است که اوصاف او را قرآن بیان

نموده، و مسلمانان در هر دوره باید مصداق این صفات را انتخاب

نمایند.»^۶

«انتخاب اولوالامر با آن اوصاف و وظیفه ضمیمه، مستفاد از قرآن است.

تا قرآن باقی است انتخاب از حتمیات تغییرناپذیر عموم مسلمین

است.»^۷

۱ - سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۱۰۱.

۲ - همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۲۸.

۳ - حیدرعلی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۹.

۴ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۷۷.

۵ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۸.

۶ - سید اسدالله میر اسلامی خارقانی: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۲۸.

۷ - همو: راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی (با مقدمه سید محمود طالقانی)، ص ۲۹۰.

گفتار ششم: تحریف در معنای خلافت منصوٰصه علوی * ۱۸۳

«مسئولیت برپا داشتن حکومت قرآنی بر عهده همه مسلمانان است و...

حاکم مسلمین از میان خود آنها با رأی جمهور مردم انتخاب می‌شود.»^۱

«امر خلافت، امر امت و تعیین والی به دست مردم است.»^۲

«رأی مردم در حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر اصیل در تعیین

زامدار شناخته می‌شود.»^۳

«مردم حق دارند فردی را که دارای شرائط زمامداری باشد به ولایت

انتخاب کنند و به او حاکمیت بدهند.»^۴

چگونگی به کارگیری این شبهات برای ایجاد تحریف در معنای خلافت منصوٰصه علوی

تا بدین جا از چگونگی وام گرفتن وحدت طلبان از دستگاه فکری
اهل سنت و تلاش آنان برای ترویج دیدگاه‌های سنی گرایانه در زمینه
«امامت، ولایت و خلافت» سخن گفتیم و دانستیم که ایده اصلی آنها
عبارت است از:

«فرو کاستن منزلت والای امامت به منصب اجتماعی حکومت و

انتخابی دانستن آن.»!

بدیهی است که کارآمد بودن این دیدگاه جهت دستیابی به وحدت

اسلامی، به ایجاد نوعی سازگاری و رفع تعارض میان این ایده و

خلافت حقه الهیه امیر المؤمنین علیه السلام نیازمند می‌باشد.

۱ - مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص ۵۴۷.

۲ - حسینعلی منتظری: مبانی فقهی حکومت اسلامی (ترجمه محمود صلواتی)، ج ۲، فصل ۴،

دلایل صحت انعقاد خلافت با انتخاب مردم، ص ۲۹۹.

۳ - نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص ۷۷.

۴ - همو: حکومت صالحان، ص ۲۰۱.

از این رو شاهد ایجاد نوع خاصی از تحریف در معنای خلافت منصوبه علوی می‌باشیم؛ تحریفی که این ایده را در میان شیعیان قابل طرح نموده و بر عدم اصالت و ناخالصی آن نیز سرپوش گذارد. این تحریف با ترویج دو شبهه آغاز گردید که عبارت‌اند از:

شبهه الف) تحریف در معنای ولایت از طریق تفکیک میان امامت و حکومت

چنانچه اظهار شده:

«اساساً ما ائمه معصومین را حجت‌های خدا و هادیان مردم براه حق و راویان صادق و صحیح القول احکام خدا و حافظین شریعت از تبدیل و تغییر و مراقبین از تصریف و تحریف و مبین آیات و اخبار و سنت رسول الله می‌دانیم و این مقام خیلی والاتر از امامت بمعنی حکومت است. البته در زمان حضور ایشان بر تمام امت واجب است که ایشانرا بعنوان خلافت و امارت پذیرفته و اطاعت نمایند، اما هرگاه متصدی امر امامت نشدند مقام والای ایشان همچنان محفوظ است.»^۱

«مقام رهبری و هدایت با مقام زمامداری و ولایت دو چیزند.»^۲

«این قضیه هیچ ربطی به امر حکومت و سلطنت ندارد.»^۳

«نبوت و ولایت در ماهیت و جوهر خود با هم فرق دارند و میان ولایت و نبوت تفاوت از زمین تا آسمان است. نبوت در اوج عالم ملکوت قرار

۱ - حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۹۲.

۲ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹.

دارد در حالیکه ولایت یک امر مردمی و اجتماعی است.»^۱

شبهه ب) تحریف در معنای نصّ به دنبال ایجاد تحریف در معنای امامت

چنانچه اظهار شده:

«دین مبین اسلام برای رهبری انام و اجرای احکام برای حاکم که در اصطلاح شرع باو امام میگویند شرایطی معین کرده و صفاتی قائل شده که زمامدار اسلام باید واجد آن صفات و شرایط باشد.

که مهمترین آن شرائط و صفات: علم و تقوی و لیاقت و شجاعت و سخاوت است... لذا رسول محترم که میخواست شریعت اقوام خود را از روز اول روی پایه‌ای قرار دهد که تا انقراض عالم محکم و مستحکم باشد، علی را که بتصدیق دوست و دشمن فرد اکمل و الیق و اعلم امت بود بعنوان نمونه حاکم و امام امت اسلام بیروان خود تأکید و سفارش فرمود تا... نمونه یک حاکم و امام را بنفس نفیس خود بدست مردم داده باشد و بهمین جهت بود که در موارد بسیار از فضایل بیشمار علی(ع) پاره‌ای را عنوان کرد... در آخر بار مانند غدیر خم و امثال آن، جنابش را برای احراز مقام خلافت و امامت شایسته و لایق معرفی میکرد.»^۲

«بدیهی است بزرگترین مسئله‌ای که با مرگ رسول خدا(ص) رابطه مستقیم دارد موضوع خلافت و جانشینی زعیّم بزرگ مسلمین است... از این جهت طبعاً در میان مردم متفکر و مأل اندیش از مرگ زعیّم بزرگ اسلام و جانشین آینده وی سخن بمیان می‌آید... ولی بیش از مردم، خود پیشوای بزرگ اسلام در فکر این موضوع حیاتی و حساس است.

۱- نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص ۱۴۱.

۲- حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۳.

در مسئله خلافت دو مطلب بسیار مهم است: یکی اینکه شخصیتی که از هر جهت لایق جانشینی پیغمبر اسلام (ص) باشد کیست؟...

پیشوای اسلام در وجود پسر عم عزیزش روح ملکوتی و عظیمی را می‌دید که در هیچیک از صحابه چه بستگان و چه غیر بستگان نمیدید... همین نبوغ و استعداد خارق العاده و مجاهدتهای خالصانه او باعث میشد که پیشوای بزرگ اسلام... در موارد زیادی علی (ع) را با بلیغ‌ترین کلمات و رساترین عبارات بستايد و مقام وی را چنان که هست در میان اجتماع تا سرحد امکان بالا ببرد...^۱!

«هر چند مسلمین بعد از رحلت رسول اکرم برای تعیین خلیفه، حق تشکیل شورا داشته‌اند! اما ضروری و اصلح بوده اصل وصیت را هم در اجرای اصل شورا رعایت می‌کردند. اگر منظور از شورا رسیدن به حکم خدا و یافتن درست‌ترین راه است، چه کسی جز آورنده مکتب و بنیانگذار مذهب می‌تواند شایسته‌ترین را کاندیدا نماید؟...»

وصیت تکمیل کننده شورا است. هنگامی که مطلبی از ناحیه رسول الله توصیه گشته کار شورا از قبل آسان شده و راه آن روشن گردیده است.^۲!

۱ - نعمت الله صالحی نجف آبادی: مجموعه مقالات، ص ۱۰۶ - ۱۱۰.

۲ - عبدالعلی بازرگان: شورا و بیعت، ص ۸۲ - ۸۳.

نتیجه این تحریف

بدین ترتیب خلافت الهیه و منصوصه امیرالمؤمنین علیه السلام و عقیده حقه شیعه در این زمینه، به گونه‌ای تأویل و تفسیر به رأی می‌شود که با ایده اصلی وحدت طلبان قابل جمع بوده و تنها با همین معیار و فقط در راستای «حکومت انتخابی» تحلیل می‌گردد.

چنانچه اظهار شده:

«حکومت مردمی! نیز چند نوع است:... اینکه رهبر محبوب و مورد علاقه مردم که زبان مردم است و آنچه می‌گوید سخن دل مردم است، چنین رهبری، یک فرد محبوب و مورد علاقه مردم را به جانشینی خود نصب کند که این نصب او منعکس کننده خواست و رضای مردم باشد و در اینجا نصب با انتخاب و پذیرش مردم توأم است (نصب حضرت امیر(ع) در غدیر خم چنین بود).»^۱

تبعات انحرافی این شبهات^۱

نخستین نتیجه غلط

خلافت مقام انحصاری و انتصابی امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌باشد!^۲

چنانچه اظهار شده:

«شرائطی که در اسلام برای ولی امر مقرر شده... در این جمله خلاصه

می‌شود که باید لایق‌ترین فرد برای زمامداری انتخاب شود.»^۳

«ائمه معصومین را دو شأن است یکی که از همه مهمتر است آن است

که ایشان راهنمایان و هادیان و حجج الهیه‌اند که برای احکام خدا و

۱ - دقت در این موارد نشان می‌دهد که چرا وحدت‌طلبان ایده اصلی خود را در بحث امامت و خلافت، «حکومت انتخابی» قرار دادند.

۲ - این دیدگاه انحرافی را می‌توان ریشه راه‌یابی اندیشه ناصواب «امامت اکتسابی» در آثار افرادی چون دکتر علی شریعتی دانست.

۳ - نعمت الله صالحی نجف آبادی: حکومت صالحان، ص ۹۷.

تبيين و تفسير ما انزل الله از طرف رسول خدا تعيين شده‌اند...
و ديگر، شأن حكومت و ولايت كه بر امت واجب است كه در انتخاب و
بيعت و اطاعت ايشان از آن جهت كه افضل و اعلم زمانند براي اين
منظور انتخاب و اطاعت نمايند.»^۱
«در اينكه پس از رسول اكرم(ص)... احقّ صحابه رسول خدا(ص) به
خلافت و جانشيني آن حضرت، حضرت علي بن ابيطالب(ع) بوده است
نه من شيعة و نه... هيچ گونه ترديدی ندارند.»^۲
«شخص شخيص مولى الموحدين سلام الله عليه از ديگران بامر
حكومت امت اولی و احقّ بوده است؛ نه اينكه مقام خلافت خاص
حضرت اوست و در صورت نبودنش تصدی اين امر بر ديگران حرام
است.»^۳

دومین نتیجه غلط

خليفة منحصر به فرد پس از پيامبر ﷺ، اميرالمؤمنين عليه السلام نمی‌باشد!

چنانچه اظهار شده:

«پس حكومت و خلافت بمعنی زمامداری هر چند چنان كه گفته شد
حقّ ايشان و با وجود قبول ايشان! بر ديگران حرام است اما به هر
صورت آن چنان مقام مهمی نيست...
بلکه خلافت و حكومت شأنی از شئون ايشان است كه هرگاه نبودند يا

۱ - حيدر علی قلمداران: حكومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲ - محمّد جواد حجتی كرماني: روزنامه آفتاب يزد، موزخ ۸ خرداد ۱۳۸۱.

۳ - حيدر علی قلمداران: حكومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

نشدند! دیگری را میتوان بجای ایشان کاندید کرد و گماشت.»^۱
«در این صورت تکلیف دوم یعنی تشکیل خلافت با اجماع مهاجر و
انصار... فعلیت و مشروعیت! پیدا می‌کند.»^۲

سومین نتیجه غلط

غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام منتفی می‌باشد!

چنانچه اظهار شده:

«اگرچه به حق، خود را برای خلافت اولی و الیق و أعلم می‌دانست اما
خلافت ایشان را کفر یا غصب یا باطل نمی‌شمرد.»^۳

چهارمین نتیجه غلط

خلافت خلفا نامشروع نمی‌باشد!

چنانچه اظهار شده:

«پس تصمیم و مباشرت اصحاب حضرت رسالت‌مآب... در انتخاب خلیفه
بوسیله مشورت، چیزی جز رعایت احکام الهی و اجرای مقررات اسلام
نبود.»^۴

«پس از رحلت رسول اکرم(ص) بلافاصله اصحاب پیامبر در اندیشه
خلافت افتادند و حکومت دینی! خلفای راشدین پدید آمد.»^۵

۱ - همو: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲ - محمّد واعظ زاده خراسانی: فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۶.

۳ - سید ابوالفضل برقی: مقدمه بر کتاب «شاهراه اتحاد»، صفحه د.

۴ - حیدر علی قلمداران: حکومت در اسلام، ج ۱، ص ۱۱۲.

۵ - مصطفی حسینی طباطبایی: مقاله مندرج در کتاب «دین و حکومت»، ص ۵۴۵.

هشدار:

ترویج این شبهات به نام روشنفکری

با توجه به فریبندگی نام «انتخاب از سوی مردم» و شباهتی ظاهری که در این خصوص میان دستگاه فکری اهل سنت و دموکراسی غربی وجود دارد، شبهات فوق مورد توجه روشنفکران جامعه نیز قرار گرفته است.

چنانچه اظهار شده:

«بنا بمفهوم و محتوی آیات و احادیث و بنا بمنطوق صریح پیام حضرت مولی الموالی علی ابن ابیطالب (ع) (که مشابه و مؤید آن فراوان است) صاحب حکومت و برگزیننده زمامدار خود مردم هستند و حکومت اسلامی یک حکومت دموکراسی اعلی یا حکومت عامه است.»^۱

«انتصاب و عزل امام یا زمامدار کل نیز باید با مشورت و انتخاب مردم صورت گیرد...»

بنا به نصوص صریح و بیانات مکرر و عمل حضرت ختمی مرتبت و چهار تن دیگر آل عبا، امامت به معنای حکومت عالیّه مسلمین متعلق و مربوط به خود مردم است، با مشورت و انتخاب آنها تعیین می‌گردد... با این ترتیب برادران سنی نیز ایراد اصولی نخواهند داشت.»^۲

۱ - مهندس مهدی بازرگان: بعثت و ایدئولوژی، ص ۱۱۵.

۲ - همو: بعثت و ایدئولوژی، ص ۱۴۸.

رابطه امامت و خلافت از دیدگاه شیعه

استاد مرتضی مطهری در این باره می‌گویند:

«... یک مسئله در باب امامت، مسئله حکومت است یعنی تکلیف

حکومت، بعد از پیغمبر ﷺ چیست؟

آیا به عهده خود مردم است و این مردم هستند که باید حاکم در

میان خودشان را انتخاب کنند و یا اینکه پیغمبر، حاکم در میان

مردم برای بعد از خودش را تعیین کرده است؟

چون اخیراً مسئله را به این شکل طرح می‌کنند، قهراً اذهان در

ابتدا متوجه نظریه اهل تسنن می‌شود یعنی اینطور فکر می‌کنند که

نظر آنها عادیت‌ر و طبیعیت‌ر است.

طرح غلط مسئله

مطلب را اینطور طرح می‌کنند که ما مسئله‌ای داریم به نام

حکومت، می‌خواهیم ببینیم تکلیف حکومت از نظر اسلام

چیست؟...^۱

اگر امامت را به این شکل ساده و در سطح حکومت طرح کنیم و

بگوئیم امامت یعنی حکومت، آنوقت می‌بینیم جاذبه آن‌چه که

اهل تسنن می‌گویند بیشتر از جاذبه آن چیزی است که شیعه

می‌گوید...^۲

ما هرگز نباید چنین اشتباهی را مرتکب شویم که تا مسئله امامت

در شیعه مطرح شد بگوئیم یعنی مسئله حکومت، که در نتیجه

۱ - استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۶۷.

۲ - همان منبع، ص ۶۹.

مسئله به شکل خیلی ساده‌ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوئیم حالا که فقط مسئله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است، آیا آن کسی که می‌خواهد حاکم باشد حتماً باید از همه افضل باشد یا نه، ممکن است کسی که حاکم می‌شود افضل نسبی باشد نه افضل واقعی؟... این، تابع اینست که ما این مسئله را فقط در سطح حکومت و کوچک گرفتیم. و این، اشتباه بزرگی است...
امروز این اشتباه خیلی تکرار می‌شود.

تا می‌گویند امامت، متوجه مسئله حکومت می‌شوند در حالیکه مسئله حکومت از فروع و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسئله امامت است...^۱

ما می‌گوئیم در میان شیعه مسئله دیگری مطرح است که اگر آن مسئله را ثابت بکنیم، حکومت هم خود بخود ثابت شده است. ما مقامی تالی مقام نبوت قائل می‌شویم که با وجود و حضور آن مقام، دیگر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست. همینطور که با وجود پیغمبر سخنی از حکومت غیر مطرح نیست، با وجود امام در سطحی که شیعه معرفی می‌کند نیز سخن حکومت غیر مطرح نیست...^۲

مسئله امامت اساساً مسئله‌ای است تالی تلو نبوت، ولی نه به این معنی که مقامش از هر نبوتی پائینتر است، بلکه مقصود اینست که

۱- همان منبع، ص ۷۰-۷۱.

۲- همان منبع، ص ۱۱۳.

چیزی است شبیه نبوت که انبیای بزرگ این را داشته‌اند یعنی نبوت را با امامت توأم داشته‌اند...^۱

در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت آنهم عالیترین درجات نبوت...^۲

نبوت خودش یک حقیقتی است که هزاران مطلب در آن هست. از شئون پیغمبر این است که با بودن او مسلمین حاکم دیگری ندارند و وی حاکم مسلمین هم هست...^۳

یکی از شئون که پیغمبر اکرم در میان مردم داشت حکومت بود ولی این حکومت، حکومت از ناحیه مردم و حقی نبود که مردم به او داده باشند، حقی بود که خدا به او داده بود به دلیل اینکه او بشری بود فوق بشرهای دیگر.

به دلیل اینکه مبین احکام الهی بود و با عالم غیب اتصال معنوی داشت، حکومت هم در میان مردم داشت...^۴

وقتی چنین حقیقتی را قبول کردیم، همان‌طور که تا پیغمبر هست صحبت این نیست که چه کسی حاکم باشد زیرا او یک جنبه فوق بشری دارد، تا امام هست نیز صحبت کس دیگری برای حکومت مطرح نیست...^۵

از نظر شیعه مسئله حکومت در زمان امام نظیر مسئله حکومت

۱- همان منبع، ص ۱۸۶.

۲- همان منبع، ص ۱۶۳.

۳- همان منبع، ص ۱۶۲.

۴- همان منبع، ص ۱۱۲.

۵- همان منبع، ص ۱۶۳.

است در زمان پیغمبر، یعنی حکم استثنایی دارد. همان طور که در زمان پیغمبر این مسئله مطرح نیست که با وجود پیغمبر تکلیف مسئله حکومت چیست، با فرض وجود و حضور امام در سطحی که شیعه بدان قائل است نیز مسئله حکومت یک مسئله فرعی و طفیلی است...^۱ بنابراین ما نباید مسئله امامت را از اول به صورت یک مسئله خیلی ساده دنیاوی یعنی حکومت مطرح کنیم... نه، مسئله، به این شکل مطرح نیست.

در شیعه امامت مطرح است. یک شأن امام حکومت است و البته با وجود امام معصوم جای حکومت کردن کس دیگری نیست همینطور که با وجود پیغمبر اکرم جای حکومت کردن کس دیگر نیست.

و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را برای امامت تعیین کرده است که لازمه امامت حکومت کردن هم هست و گذشته از این، در مواقعی به خود حکومت هم تصریح کرده ولی بر مبنای اینکه امام بعد از من اوست.^۲»

۱- همان منبع، ص ۱۴۷.

۲- همان منبع، ص ۸۱.

ایشان همچنین ذیل عنوان «با وجود معصوم جای انتخاب نیست» می‌نویسند:

«مسئله امامت از جنبه زعامت و حکومت این است که حالا که بعد از پیغمبر مانند زمان ایشان معصوم وجود دارد و پیغمبر وصی برای خود معین کرده است که او در سطح افراد دیگر نیست و از نظر صلاحیت مثل خود پیغمبر استثنایی است، دیگر جای انتخاب و شورا و این حرفها نیست.

همان‌طور که در زمان پیغمبر نمی‌گفتند که پیغمبر فقط پیام‌آور است و وحی به او نازل می‌شود، تکلیف حکومت با شورا است و مردم بیایند رأی بدهند که آیا خود پیغمبر را حاکم قرار دهیم یا شخص دیگر را، بلکه این‌طور فکر می‌کردند که با وجود پیغمبر، این بشر فوق بشر که در مرحله‌ای است که با عالم وحی اتصال دارد، اصلاً این مسئله مطرح نیست، بعد از ایشان نیز جای این سخنان نیست... آیا ما شخص معصوم از خطا و عالم به تمام معنا داشته باشیم که حتی امکان اشتباه هم برایش وجود ندارد و با این حال برویم شخص دیگری را به جای او انتخاب کنیم؟! »

گذشته از اینکه چون علی علیه السلام به مقام امامت به این معنی که عرض می‌کنم تعیین شده است قهراً مقام زعامت دنیوی هم شأن او خواهد بود، پیغمبر برای همین مقام هم تصریح کرده است. اما پیغمبر که علی علیه السلام را برای این مقام تصریح کرده به خاطر این است که علی علیه السلام آن مقام دیگر را واجد است.^۱



گفتار هفتم

انکار وجود اختلافات اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا

مقدمه

همان طور که می‌دانیم تحلیل و تفسیر وقایع رخ داده در صدر اسلام به در نظر گرفتن تمامی جزئیات حوادث در کنار توجه به مبانی اعتقادی و تعالیم مکتب تشیع نیازمند می‌باشد. و الا به راحتی می‌توان با صرف نظر کردن از تعدادی وقایع یا حذف ابتدا و انتهای آن و توجه به وقایعی دیگر یا قسمتی از آن‌ها و نیز در نظر نگرفتن اصول اعتقادات شیعی، یک یا چند واقعه پراکنده را در کنار هم قرار داده و برای آن‌ها تحلیل و تفسیری مطابق با میل و نظر خود در نظر گرفت. این شیوه‌ای انحرافی است که نه تنها در بررسی‌های تاریخی، بلکه در برخی بررسی‌های عقیدتی نیز مشاهده می‌گردد.

چنین رویکردی در واقع به معنای ترک محکومات اعتقادی و روی آوردن به متشابهات در تاریخ است؛ تا بتوان از طریق آن رأی و نظر خود را در این زمینه بر تاریخ اسلام، احادیث و به طور کلی بر متون اسلامی تحمیل کرد و حتی نظر دیگر محققان را نیز وارونه جلوه داد! یکی از اندیشه‌های نادرستی که در جهت ایجاد وحدت اسلامی ترویج می‌گردد، دنباله‌گیری تک حادثه‌هایی جدای از کل تاریخ و رها از عقاید شیعه، به منظور ارائه این تحلیل است که هیچ‌گونه اختلافی میان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خلفا وجود نداشته است!

نه ظلم و ستمی رخ داده و نه حقی غصب شده است! به نظر می‌رسد که بزرگترین مانع جهت القای این مطلب، حوادث مسلم تاریخی است که از سقیفه بنی ساعده آغاز یافت.

به هر حال هر خواننده‌ای که اندک مطالعه‌ای درباره تاریخ صدر اسلام و حوادث پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) - حتی بر اساس منابع اهل سنت - داشته باشد، به این سادگی نمی‌تواند پذیرای نظریه عدم وجود اختلاف گردد، مگر آن که ظاهر و شکل این بحث تغییر کرده و با حفظ کلمه اختلاف، از اختلاف دوستانه و نه دشمنانه! سخن گفته شود و بانفی دشمنی از یک طرف، دشمنی طرف مقابل و اعمال شدید آن بعد از واقعه سقیفه که به شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) و حضرت محسن (علیه السلام) انجامید، نادیده گرفته شده و در نهایت، کل روابط دوستانه جلوه داده شود؟!!

چنانچه نوشته‌اند:

«اختلاف در درون یک جامعه - مثل جامعه اسلامی پس از وفات پیغمبر(ص) می‌تواند دو گونه باشد و دو گونه تفسیر شود: یکی اختلاف

برادرانه و دیگری اختلاف دشمنانه...

برداشت این نگارنده این است که: آن چه در صدر اسلام میان مسلمانان گذشته، بخصوص آن چه پس از وفات پیامبر(ص) میان حضرت علی(ع) و صحابه نامدار پیامبر(ص) گذشت، قطعاً از نوع اختلافات دوستانه بوده است.^۱

گویا القاکنندگان این قبیل شبهات فراموش نموده‌اند که یکی از طرفین این اختلافی که از آن با نام فریبنده دوستانه یاد می‌کنند، امام معصومی است که خداوند یکی از شئون وی را رفع اختلافات از میان امت اسلامی قرار داده است!

اصولاً یکی از دلایل شیعه مبنی بر حکمت استمرار امامت پس از ختم نبوت، وجود اختلافات میان مسلمانان و لزوم رفع آن از سوی مرجعی معصوم است. همان گونه که خداوند از جانب خود، پیامبر ﷺ را رافع این اختلافات قرار داد، به تعیین خداوندی، امام معصوم و برگزیده از جانب خداوند نیز که خطا و جهل در آگاهی عطا شده به وی راه ندارد، تنها مرجع رفع اختلاف پس از پیامبر ﷺ است؛ اختلافات با رجوع به وی رفع می‌گردد و قول و فعل او در همه مسائل حجّت قاطع و جداکننده حق از باطل خواهد بود؛ که تخلف از آن به هیچ وجه پذیرفتنی نیست.

بنابراین، نظر دادن در مقابل منش و روشی که امام معصوم ﷺ اتخاذ می‌فرمایند، عین تمرد از دستور خداست و تمرد از فرمان خدا و رودررو ایستادن با حجّت خدا - که خود منشأ اصلی اختلاف مذکور

۱ - محمّد جواد حجّتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۰ بهمن ۱۳۷۹.

است - هیچ توجیهی برای پدیدار شدن ندارد تا بخواهد نوع دوستانه نیز داشته باشد.

به هر حال حتی اگر به این خطای مهم اعتقادی هم نپردازیم، باز نکته مهمی که بایست بدان توجه نمود این است که قبل از آن که وجود اختلاف دوستانه را بین دو نفر بپذیریم، نخست باید به این سؤال پاسخ بگوییم که منشأ این اختلاف ولو دوستانه چه بوده است؟

پاسخی که تاریخ به ما می دهد این است که این اختلاف از آن جا آغاز شد که حق مسلم و خدادادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سقیفه غصب گردید و بر ایشان و همسرشان در این باره ستم های فراوان شد، چنانچه خود آن حضرت علیه السلام فرمودند: «... در این وضعیت جز بر من و تنها بر من ستم نمی شود.»^۱

بر این اساس باید پرسید: آیا ظلم و ستم می تواند نوع برادرانه و خانوادگی داشته باشد؟! تا ما بتوانیم چنانچه اظهار شده، از اختلاف برادرانه سخن بگوییم و گلایه و شکوه حضرت زهرا علیها السلام از جور و ستم خلفا را از این نوع بدانیم!^۲

نکته دیگر این که:

اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از این ظلم و ستم و غصب خلافت، به جهت حفظ اسلام^۳ و وظیفه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند بر عهده ایشان نهاده بودند، از اعاده حق خود، آن هم تنها به وسیله قیام با شمشیر خودداری ورزیدند، آیا به این معناست که نسبت به ظلم و

۱ - سید رضی: نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

۲ - ر.ک: محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه جام جم، مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۹.

۳ - یعنی حفظ قرآن و عترت علیهم السلام و عدم ارتداد و بازگشت امت به شرایط بت پرستی جاهلیت.

گفتار ہفتم: انکار وجود اختلافات اساسی میان رہبران * ۲۰۱

ستمی کہ دربارہٴ ایشان و ہمسر گرامی شان حضرت زہرا ؑ صورت گرفت، در قلب خود بی تفاوت بودند و آن ہمہ جور و جفارا رفتارہای برادرانہ می دانستند؟!

آیا طبیعی نیست کہ آن حضرت ؑ در برابر ظالم، غاصب، قاتل و ستمگر همان حالت روحی و عاطفی را داشتہ باشند کہ خود بدان امر فرمودند؟^۱

آیا عدم اقدام بہ جنگ و خونریزی بہ جہت پایمال نشدن قرآن و عترت ؑ را می توان نشانہٴ دوستی و اختلاف برادرانہ دانست؟!

آیا دخالتہای دلسوزانہٴ امیرالمؤمنین علی ؑ در امور خلفا، کہ برای رعایت مصالح امت اسلامی و حفظ دین از نابودی کامل بودہ است و رفتار مصلحانہ و دلسوزانہٴ اولیای خدا، حتی با بزرگترین دشمنانشان کہ ہمراہ با کمال بزرگواری و تا جای ممکن با مدارا و دعوت بہ خیر ہمراہ بودہ را می توان دلیل بر عدم دشمنی و اختلاف دیگران با آنہا دانست؟

و این ویژگی را بہ رفتار و نحوہٴ برخورد آنہا با امام ؑ نیز سرایت داد و گفت:

«بزرگان و پیشوایان ما یعنی حضرت علی (ع) و جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان ہم دشمن یکدیگر نبودہ اند، بلکہ با یکدیگر اختلاف داشتہ اند، اختلاف جدی ہم داشتہ اند، اما دشمن یکدیگر نبودہ اند.»^۲

اگر فجایی کہ پس از سقیفہ رخ داد، نشانہٴ دشمنی نبود، پس چہ بود؟

۱ - «و کونا للظالم خضماً و للمظلوم عوناً، [امیرالمؤمنین ؑ در وصیت خود بہ حسین ؑ فرمودند:] دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.» (نہج البلاغہٴ عبیدہ، نامہٴ ۴۷)

۲ - محمّد جواد حجتی کرمانی: روزنامہٴ جام جم، مورخ ۱۲ بہمن ۱۳۷۹.

حتماً خواهند گفت:

«اختلافاتی که بین اصحاب پیامبر(ص) بوده، اختلافات داخلی بوده، اما دوستانه بوده...!»^۱

متأسفانه از آن جایی که طرح‌کنندگان این گونه دیدگاه‌ها، اصل مهم و اعتقادی حجیت قول و فعل معصوم علیه السلام را از یاد برده‌اند، بدیهی است که دیگر به جای آن که به اصل و سرچشمه این اختلاف - که روی بر تافتن از حجت الهی است - توجه نمایند و صرف وجود اختلاف در برابر امام معصوم علیه السلام را ناحق قلمداد کنند، به نوعی سعی در توجیه شکل‌گیری این اختلافات نموده‌اند.

منطق شیعه این است که امام معصوم علیه السلام محور حق است و هر آن که حول این محور نچرخد، به ضلالت و تباهی ره پیموده است.

چنانچه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۲

آیا اگر بپذیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند:

﴿عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ﴾^۳

باز هم می‌توانیم اصل بروز و ظهور اختلاف را موجه بدانیم تا

بخواهیم آن را تقسیم بندی کنیم!؟

اصلی‌پیدایش اختلاف در این موارد بر باطل است و تمرّد از دستور خداوند می‌باشد؛ این اختلاف خواه دوستانه و یا نباشد؛ فرقی در اصل

۱ - همو: مصاحبه مندرج در مجله ندای اسلام، شماره ۴، زمستان ۷۹، ص ۶۱.

۲ - یونس / ۳۲.

۳ - برای آشنایی با مصادر این حدیث به کتاب شریف «احقاق الحق» (ج ۵، ص ۲۸، ص ۴۳، ص

۶۲۳-۶۲۸ و ج ۱۶، ص ۲۸۴-۲۹۷) مراجعه فرمایید.

مسأله ایجاد نمی‌کند.

رسیدن به اختلاف در مقابل امام معصوم علیه السلام از ریشه و اساس بر باطل است، ولو نامش را دوستانه! بگذاریم.

از آن جایی که اساس شکل‌گیری این اختلاف بر پایه ظلم و ستم به اهل بیت علیهم السلام و غضب حقوق مسلم و خدادادی ایشان و در نتیجه انکار مرجعیت ایشان در رفع اختلاف استوار گردیده است؛ دیگر نمی‌توان از این نوع اختلاف - که از پای بست ویران است - با نام اختلاف دوستانه یا اختلاف در روش یاد نمود.

همچنین هر گونه منش، ارتباط و رفتاری که از سوی یک طرف این اختلاف، تنها به جهت حفاظت از دین خدا (قرآن و عترت علیهم السلام) صورت گرفته است؛ هر چقدر هم گسترده باشد، هرگز نمی‌تواند دلیلی بر وجود دوستی و یا برخورد برادرانه امام علیه السلام با غاصبین خلافت و نیز دلیلی بر عدم وجود کینه و دشمنی در طرف دیگر و عدم ابراز آن در اختلافاتی همچون غضب حکومت و خلافت باشد.

به راستی اگر اینان از رجوع به محور حقانیت روی بر نمی‌گردانند، اصلاً اختلافی رخ می‌داد؟

امیرالمؤمنین علی علیه السلام جهت انجام رسالتی که از جانب خدای متعال بر دوش داشتند، نوع و شیوه خاصی از ارتباط و برخورد با خلفا (ترک قیام به سیف) را در پیش گرفتند؛ و در عین حال هیچ‌گاه از اقامه حق خود خودداری نورزیده و از مطالبه آن کوتاهی نفرمودند.^۱

۱ - «علی علیه السلام پیوسته در دوران خلافت خلفا از بیان این مطلب که خلافت، حق طلق اوست خودداری نمی‌کرد.» (استاد مرتضی مطهری: سیری در سیره النعمه اطهار علیهم السلام، ص ۲۲)

خلفا نیز بر اساس نیاز به عدم رسوایی به علت جهل در شناخت اسلام و حکومت‌داری، تنها گاهی به ایشان مراجعاتی داشته‌اند^۱ که

۱- اگر در موارد اندک وقوع مشاوره دقت شود، در اغلب موارد خلیفه با صحابه مشورت نموده و از این رو امام علیه السلام نیز اعلام نظر فرموده‌اند. جز در مواردی که خلفا با سؤالات علمی و مذهبی از سوی غیر مسلمانان مواجه می‌شدند، کمتر مشاهده می‌شود که مراجعت مستقیم به امام علیه السلام صورت گرفته باشد. حتی در برخی موارد، نظر امام علیه السلام را نپذیرفته و یا در آن مسأله، خلیفه وجود امام علیه السلام را نادیده گرفته و بدون توجه به حضور امام علیه السلام و امکان سؤال از وی، حکم صادر کرده است. جهت آشنایی با تعداد محدود موارد مشاوره خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام به جدول مندرج در جلد دوم از این مجموعه مراجعه فرمایید.

نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که اذعاهایی همچون:
اذعای الف: «خلیفه دوم معمولاً نظر آن حضرت را بر نظر سایر صحابه مقدم می‌داشت به طوری که دستور داده بود تا وقتی علی (ع) در مسجد است کسی حق فتوی ندارد، یا در جلسات شوری نظر نهایی را از امام علی (ع) می‌خواست و اظهار می‌داشت: بگو که تو اعلم و افضل صحابه‌ای.»
(عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۶)

اذعای ب: «عمر نیز این گفته را تکرار می‌کرد و می‌گفت: قضاوت علی از همه ما بهتر است. و چون به خلافت رسید همواره پناه می‌برد به خدا از مسئله پیچیده و مشکلی که ابوالحسن علی بن ابی طالب برای پاسخگویی آن نباشد. قبل از وی ابوبکر و بعد از وی عثمان نیز همواره از علی مشورت می‌کردند.»
(همو: سیمای امام متقین، ج ۲، ص ۷)

که ریشه آن‌ها به برخی اعترافات خلفا برمی‌گردد، در واقع به جهت توجیه و سرپوش نهادن بر غضب حکومت حقه و خدادادی امیرالمؤمنین علیه السلام عنوان گردیده است.
برای مثال هنگامی که عمر در دوران خلافتش به ابن عباس گفت: علی برای حکومت از من و ابی بکر سزولوارتر بود، با این سؤال ابن عباس مواجه شد که چرا با اعتراف به این مطلب، وی را کنار زدید؟ عمر بلافاصله در پاسخ گفت: بدون مشورت و اذن او تصمیم نمی‌گیریم!!
(ر.ک: علی محمد میرجلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران، ص ۱۶۷)

اقدامات خلفا جهت کسب مشورت از صحابه را می‌توان به سیاستمداری نیز تحلیل کرد؛ چرا که به وسیله آن، صحابه احساس مشارکت در امور مملکتی نموده و از اعتراضات آن‌ها به مقدار زیادی کاسته می‌گردید.

به کارگیری چنین روشی برای پیشبرد اهداف بلند مدت سردمداران امری لازم و ضروری به نظر می‌رسید و می‌توان یکی از دلایل قتل خلیفه سوم را در عدم رعایت همین نکته جستجو کرد.
از جمله اعتراضات محاصره‌کنندگان عثمان عبارت بود از:

خود دلیلی بر عدم لیاقت و کاردانی آنها «به عنوان تکیه‌زننده بر جای پیامبر ﷺ» در امر خلافت می‌باشد.

هیچ‌کدام از این دو نوع رابطه، نشان‌دهنده روابط دوستانه میان دو طرف نمی‌باشد؛ هر چند که لزوماً جدال و درگیری هم در میان نبوده باشد، که متأسفانه به فجیع‌ترین شکل آن رخ داده است.

درگیری شدیدی که به طور یکطرفه، آن هم در روزهای آغازین غصب خلافت رخ داد و به هجوم به بیت فاطمه علیها السلام منجر گردید.

ولی با این حال، باز هم شاهد چنین ادعاهایی هستیم:

«علی(ع)... همینکه با خلفا بیعت کرد... در پنهان و آشکار با آنان صمیمانه رفتار کرد...»^۱

«حضرت علی(ع)... با خلفا بیعت کرد و از آن جا که روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینه کسی را به دل بگیرد با آنان صمیمانه رفتار نمود.»^۲

۱ - «عدم مشورت عثمان با صحابه».

در این کلام معترضان و محاصره‌کنندگان خطاب به عثمان دقت تمایذ:

«تو در دوران خلافت خود، عذای از یاران و اصحاب رسول خدا و همچنین جمعی از مسلمانان را تنها به جرم راهنمایی و ارشادت، و اینکه تو را امر به بازگشت به حق و عدالت نموده‌اند، ناروا به زیر ضربات تازیانه خود گرفته‌ای، و اکنون وقت آن رسیده که خود را آماده قصاص کنی!»

(علامه عسکری: نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۲۵۱)

از سوی دیگر، خلفا همواره برای کسب مشروعیت خود در تلاش بودند تا به هر نحوی که امکان داشت، نظر امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به سوی خود جلب کرده و یا دست کم در انظار عمومی چنین جلوه دهند که میان آنها و امام علیه السلام تفاهم برقرار می‌باشد؛ بنابراین از هیچ‌گونه تلاشی جهت دست‌یابی به این هدف فروگذار نمی‌کردند.

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۲.

۲ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی (مقدمه چاپ سوم)، ص ۱۱.

«علی با این که می دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است ولی با ابوبکر و عمر و عثمان به مدارا رفتار کرد و از هیچ گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود...»^۱

«جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند...»^۲

این گونه تفسیرها با القای وجود رابطه صمیمانه و صلح و مدارا میان امام علیه السلام و خلفا، نتایج غلطی را به دنبال می آورد که برای مثال به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

حکومت ابوبکر و عمر از حصار غصب بیرون آمده و منطق اهل سقیفه صورتی شرعی به خود می گیرد.

تأسف بارتر آن که با تحلیل تحریف آمیز و غلط از تاریخ، سیره حضرت علی علیه السلام نیز، مؤید و شاهد بر این ادعا! و حتی گواه بر مشروع بودن آن حکومت های غاصبانه قلمداد می شود!

چنانچه اظهار شده است:

«رضایت و بیعت آن حضرت با خلفا نیز دلالت دارد بر این که حکومت ایشان از دیدگاه علی (ع) نامشروع تلقی نشده است.»^۳

متأسفانه این گونه تفسیرها در نهایت به وجه جلوه نمودن حکومت خلفا و چهره آنان در تاریخ اسلام و فراموش نمودن انحرافات، جنایات و بدعت های آن ها در دین اسلام و خصومتشان با اهل بیت علیهم السلام منتهی می گردد؛ چنانچه ابراز شده:

۱ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص ۲۰۷.

۲ - همو: همبستگی مذاهب اسلامی، ص ۲۱۷.

۳ - مصطفی حسینی طباطبایی: راهی بسوی وحدت اسلامی، ص ۱۷۶.

گفتار هفتم: انکار وجود اختلافات اساسی میان رهبران * ۲۰۷

«اصل تبری... مصداقی جز خلفای ثلاث دارد.»^۱

«باید در چهره‌پردازی خشن تاریخی از خلفای ثلاث تجدیدنظر کنیم.»^۲

عدم قیام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام با هدف حفظ اسلام - و نه دوستی با خلفا - و به جهت جلوگیری از ارتداد امت و بازگشت آنان به عصر بت پرستی جاهلیت^۳، دفاع از کیان سرزمین وحی در مقابل دشمنان خارجی دین و حفظ جان اهل بیت رسالت علیهم السلام در مقابل توطئه منافقان داخلی صورت گرفت.

این عملکرد را به «سکوت» تعبیر نمودن و این سکوت را با همکاری و همیاری^۴ امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلفا همراه کردن و در نهایت روابط خلفا با امام علیه السلام را نیز دوستانه جلوه دادن و از دشمنی خلفا با اهل بیت علیهم السلام یاد نکردن، آیا نتیجه‌ای جز قائل شدن به حقانیت و مشروعیت حکومت خلفا و صلاحیت آنان در پی خواهد داشت؟! آیا چنین حرکتی فراتر رفتن از میزان لازم برای حفظ اتحاد سیاسی و فرو رفتن در ورطه تذویب نیست؟

۱ - محمد جواد حجتی کرمانی: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۲ - همو: روزنامه آفتاب یزد، موزخ ۹ تیر ۱۳۸۱.

۳ - سکوت جهت حفظ وحدت به این معانی می‌باشد: نه به معنای رضایت به اتفاق و اجتماع مردم

در باره عصب خلافت منصوصه و تلاش برای حفظ این حکومت غاصبانه!

۴ - امثال این کلمات در فصل اول از جلد یکم کتاب «استراتژی وحدت» (بخش مربوط به سیره

انصه اطهار علیهم السلام) بسیار به کار رفته است!

نقد و بررسی

«علی علیه السلام از اظهار و مطالبه حق خود و شکایت از ربایندگان آن خودداری نکرد، با کمال صراحت ابراز داشت و علاقه به اتحاد اسلامی را مانع آن قرار نداد. خطبه‌های فراوانی در نهج البلاغه شاهد این مدعی است.^۱ در عین حال این تظلّمها موجب نشد که از صف جماعت مسلمین در مقابل بیگانگان خارج شود.... علی علیه السلام در عمل نیز همین روش را دارد. از طرفی شخصاً هیچ پستی را از هیچیک از خلفا نمی‌پذیرد، نه فرماندهی جنگ و نه حکومت یک استان و نه اماره الحاج و نه یک چیز دیگر از این قبیل را.^۲ زیرا قبول یکی از این پست‌ها به معنی صرف نظر کردن او از حق

۱ - [در حالی که بر اساس همان تحلیل غلط (یعنی اتقای روابط دوستانه جهت حفظ وحدت امت حول محور خلافت سقیفه‌ای!) ابراز شده است:

«علی (ع) برای حفظ وحدت مسلمین، از حق خود و همسرش گذشت، ناکامی‌ها و ناروایی‌ها را تحمل می‌کرد و اتحاد و اتفاق مسلمین را بر خود و همسر و فرزندانش و تمام شوون خویش مقدم می‌داشت.» (سید جواد مصطفوی: مقاله وحدت در نهج البلاغه مندرج در «کتاب وحدت»، ص ۱۲۱)
«سیره علی این بود که وحدت امت شاخص اصلی است. به همین جهت، اگر نسبت به حقوق خودش مدعیاتی داشت، در اقداماتی که انجام می‌داد مواظب بود تا به این اصل لطمه وارد نشود و اگر می‌دید که به این اصل لطمه وارد می‌شود از حق خود صرف نظر می‌کرد.» (محقق و اعظم زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه هفت آسمان، شماره پیاپی ۹ و ۱۰، بهار و تابستان ۸۰، ص ۱۱)

۲ - «در این دوره علی علیه السلام همچنان از صحنه سیاست و رزم دور بود. وی همان‌طور که در زمامداری ابوبکر مستندی را به عهده نگرفت در زمان عمر نیز چنین کرد و حتی پیشنهاد فرماندهی سپاه را در حمله به ایران نپذیرفت. تنها مورد استثناء در این باره بود که، هنگام سفر عمر به فلسطین که وی همه اصحاب عمده پیامبر را برای تأیید مقررات فتح و پیروزی با خود برد، علی علیه السلام مسئولیت اداره مدینه را عهده‌دار شد. البته شایان ذکر است که عمر به شدت از خروج بنی‌هاشم از مدینه مخالفت به عمل می‌آورد تا بدین ترتیب یا از نفوذ آنها در مناطق دیگر بکاهد و یا از خطر ایجاد تشکلهای مخالف نظامی که از ناحیه آنها احساس می‌کرد جلوگیری کند.»

(جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی علیه السلام در قبایل مخالفین، ص ۵۴)

مسلم خویش است و به عبارت دیگر کاری بیش از همکاری و همگامی و حفظ وحدت اسلامی است. اما در عین حال که خود پستی نمی‌پذیرفت، مانع نزدیکان و خویشاوندان و یارانش در قبول آن پستها نمی‌گشت، زیرا قبول آنها صرفاً همکاری و همگامی است و به هیچ وجه امضای خلافت تلقی نمی‌شود.^۱

بنابراین بهتر است حقایق تلخ و دردآور تاریخ را تحقیقی بیان کنیم^۲، نه با تحریف و مسامحه زیرا در غیر این صورت نسل آینده ما بر خلاف مبانی حقّه تشیع، به عنوان یک اعتقاد، خواهد پذیرفت که:

«نباید خلفای راشدین را از خلافت ممنوع دانست، مخصوصاً وقتی که امام با آنان تسالم و سازگاری نموده و خالصانه به آنها دوستی ورزیده و در پنهان و آشکار ایشان را راهنمایی می‌کرده است.»^۳

آیا با این بیان، پایه‌های حکومت سقیفه‌ای که در برابر نصّ الهی قرار می‌گیرد، تثبیت نگردیده؟! بازی سیاسی سقیفه که چیزی جز ایجاد انحراف در مسلمین و نظام حکومت الهی نبود، با استناد به صلح و صفایی کاذب توجیه نمی‌شود؟!

صلح و صفایی دروغین که در آن امام بر حق یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام به عنوان خلیفه برگزیده خدا، برای خلافت دروغین

۱ - استاد مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۲۰ - ۲۱.

۲ - پرده برداشتن از حوادثی که در واقعه شوم سقیفه بنی ساعده، حمله به بیت فاطمه علیها السلام و غصب فدک اتفاق افتاد، علاوه بر آن که ماهیت زشت و نامردمی سردمداران حکومت وقت را فاش می‌نماید، راه هر گونه مصالحه‌ای که منجر به تقسیم کردن مناصب و مقامات الهیه شود را نیز می‌بندد و روشن می‌کند که خاندان رسالت علیهم السلام هرگز قدمی در این گونه از تقریب برنداشتند.

۳ - محمّد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (ترجمه عبدالکریم بی‌آزار شیرازی)، ص ۲۲۲.

ابوبکر قائل به مشروعیت می‌گردد و آن را تأیید می‌نماید!
 شیعه منصب خلافت و امامت را جدایی ناپذیر، غیر قابل تفویض و الهی می‌داند؛ و لذا هر گونه انتخاب و گزینشی جهت احراز مقام خلافت، از غیر طریق نص الهی را باطل و غاصبانه اعلام می‌کند.

تاریخ چه می‌گوید؟

«اگر این سخن درست باشد که در حیات رسول خدا ﷺ دو جریان سیاسی مختلف در میان مهاجران وجود داشته و کسانی برای به دست آوردن خلافت تلاش می‌کرده‌اند، باید پذیرفت که میان امام و شیخین از همان زمان مناسبات خوبی نبوده است. در اخبار سیره چیزی که شاهد نزاع اینان باشد دیده نشده، اما هیچ خاطره‌ای نیز که رفاقت اینها را با یکدیگر نشان دهد وجود ندارد. دشمنی‌های عایشه با امام علی علیه السلام که به اعتراف خودش از همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته، می‌تواند شاهی بر اختلاف آل ابی‌بکر با آل علی تلقی شود. زمانی که فاطمه علیها السلام رحلت کرد، همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عزای بنی‌هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی علیه السلام چیزی نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود. هر چه بود، بلافاصله پس از خلافت ابوبکر، و اصرار امام در اثبات حقیقت خود نسبت به خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد.

حمله به خانه امام و حالت قهر حضرت فاطمه علیها السلام و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت، اختلاف را عمیق‌تر کرد. از آن پس امام گوشه گیر شده و به سراغ زندگی شخصی رفت.

حکومت انتظار داشت که امام، همان طور که بیعت کرده^۱، دست از ادعای حقانیت خود نیز بردارد و شمشیر به دست برای تحکیم پایه‌های قدرت آنان با مخالفانشان از مرتدان بجنگد. امام این درخواست را رد کرد. با چنین موضعی، طبیعی بود که حکومت باید او را در دیدگان مردم تحقیر می‌کرد.^۲ این سیاست می‌توانست به انزوای بیشتر آن حضرت بینجامد.^۳

۱- «با شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) پشتوانه خود را از دست داد و مجبور شد برای حفظ اسلام و دفع غائله مرتدین با ابوبکر بیعت کند زیرا که در خارج مدینه چند نفر ادعای پیامبری کرده بودند؛ مانند مسیلمه که از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ادعای پیامبری داشت و بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) عشیره و فامیلش دورش جمع شدند. او سجع‌هایی ساخته بود و می‌گفت از قبیله ما پیامبری و از قریش پیامبری و چهل هزار مرد جنگی آماده کرده بود که به مدینه حمله برده و آنجا را با خاک یکسان کند و اگر به مدینه می‌رسید، اول کسی را که می‌کشت علی و حسنین (علیهم السلام) بودند و قبر و آثار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بطور کلی نابود می‌کرد. دیگری زنی بود از بنی تمیم به نام شجاح که او هم ادعای پیامبری داشت و عذاهای را دور خود جمع کرده بود و عذاهای دیگر مرتد شده و ادعای پادشاهی می‌کردند مثل نعمان بن منذر ساوی تمیمی که در بحرین تاجگذاری کرده بود یا لقیطابن مالک از بنی ناجیه در عتقان که او را ذوالتاج می‌گفتند. در این حال عثمان خدمت حضرت امیر (علیه السلام) رسید و گفت: ای پسر عمو! وضع را می‌بینی، اگر بیعت نکنی اسلام با خطر روبه روست و حضرت امیر (علیه السلام) برای حفظ اسلام بیعت کرد خود ایشان می‌فرماید: پس دست کشیدم تا دیدم جمعی از مردم از اسلام برگشتند و به نابودی دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعوت می‌کردند، پس ترسیدم چنانچه اسلام و مسلمین را یاری نکنم لطمه و شکستی در اسلام واقع شود که مصیبت آن برای من نسبت به از دست دادن حکومت چند روزه بر شما بزرگتر باشد.

بعد از بیعت آن حضرت (علیه السلام) بود که ابوبکر توانست از مدینه لشکر به اطراف اعزام کند، چون تا آن روز دستگاه حکومت نتوانسته بود یک لشکر از مدینه اعزام کند. در هر حال برای حفظ مرکز اسلام، بیعت حضرت امیر (علیه السلام) لازم بود، و اگر ایشان بیعت نمی‌کرد، اسلام نمی‌ماند. پس این عمل آن حضرت (علیه السلام) در حفظ اسلام و رسیدن آن به ما مؤثر بوده است.» (علامه عسکری: نقش ائمه در احیاء دین، ج ۱۴،

ص ۲۵-۲۶) [جهت بررسی دقیق‌تر ماجرای فوق به فصل یکم از جلد چهارم کتاب مراجعه نمایید.]

۲- «عمر، برای شکستن علی (علیه السلام)، ابن عباس را بزرگ می‌کرد. این یک سیاست بود که ابن عباس

حدیث روایت کند و تفسیر بگوید.» (علامه عسکری: سقیفه، ص ۷۲)

۳- رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۲.

«روابط امام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره‌ای باقی نمانده است. در برخورد با عمر خاطرات زیادی به دست آمده است که عمدتاً کمکهای قضایی امام به عمر و نیز پاسخ به برخی رایزنیهاست...^۱ عمر از پرخاش ظاهری به امام خودداری کرده و به احتمال، امام نیز مراعات می‌کرد؛ اما عثمان چنین نبود، او تحمل اظهار نظرهای امام را نداشت...»^۲

«مخالفت با حکومت برای امام کار دشواری بود. امام، به ویژه در سالهای نخست کوشید تا با پناه بردن به انزوا خود را از مواجه شدن با حکومت باز دارد. سعد بن عباده^۳ تجربه خوبی بود. او بیعت نکرد و ناگهان ... خبر رسید که جنیان او را کشتند.»^۴

«البته این بدان معنا نبود که امام از فرصتهای مناسب برای حق از دست رفته خود تلاش نکند. آن حضرت در همان مرحله نخست، برای چند ماهی از بیعت خودداری کرد. به علاوه در همان روزهای نخست، دست همسر و فرزندان خود را گرفته و به خانه‌های انصار می‌رفت تا حق از دست رفته را بازیابد. این اصرار در حدی بود که او را متهم کردند که حریص بر خلافت است.»^۵

۱ - «عمر در اموری که اهمیت فوق‌العاده داشت و خود توان تصمیم‌گیری فردی نداشت با افرادی چون علی رضی الله عنه مشورت می‌کرد.»

(جلال درخشه: مواضع سیاسی حضرت علی رضی الله عنه در قبال مخالفین، ص ۵۵)

۲ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۷.

۳ - ر.ک: علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۱۴۳ - ۱۴۷.

۴ - رسول جعفریان: حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۵۷.

۵ - همان منبع، ص ۵۸.

«درباره ارزیابی امام از خلافت سه خلیفه، باید گفت: امام در هیچ زمانی آزاد نبود تا ارزیابی خود را از شیخین به دست بدهد. بر عکس نسبت به عثمان، هرآن چه که به آن اعتقاد داشت، فرصت بازگو کردن آن را داشت.

دلیل این امر این بود که سپاه او در کوفه، کسانی بودند که جز عده معدودی، شیخین را پذیرفته بودند و امام نمی‌توانست در جمع آنها در سخن گفتن درباره آنها آزاد باشد. یک بار که فرصتی بدست آمد، به بیان بخشی از رنجهای خود پرداخت و بلافاصله از ادامه سخن بازماند.»^۱

«با همه احتیاطی که امام داشت، در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمن بن عوف برای قبول خلافت نشد. ابن عوف شرط کرد، اگر امام بپذیرد تا به سیره شیخین عمل کند، حاضر است خلافت را به او واگذار کند. اما امام فرمود: تنها به اجتهاد خود عمل خواهد کرد.

این رد آشکاری از امام نسبت به روش و سیره شیخین بود که به اعتقاد امام در قسمتهای زیادی بر خلاف سیره رسول خدا ﷺ و بر پایه اجتهادی نادرست صورت گرفته بود.

سخنان امام در دوره خلافت، و نیز روش برخورد امام با مسائل مختلف نشان می‌دهد که امام شیوه‌های گذشته را نمی‌پسندیده است.»^۲

۱- همان منبع، ص ۵۹.

۲- همان منبع، ص ۵۹.

نتیجه گیری

«به هر روی زندگی منزویانه امام در آن جامعه، نشان آن است که هم امام و هم خلفا می دانستند که نمی توانند با دیگری به نحوی برخورد کنند که به معنای تأیید دیدگاه او به ویژه در امر خلافت باشد.»^۱

همچنین:

«کمترین تردیدی وجود ندارد که امام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت هایی که در برخی امور قضایی، و محدودتر از آن در مسایل سیاسی در کار بوده، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است. به عبارت دیگر، در مجموع ترکیب حکومتی خلفا، امام علی علیه السلام عضویتی نداشته و توان گفت که دورادور رهبری حزب مخالف را عهده دار بوده است.»^۲

تذکر

نکته ای که در تبیین فعالیت های علمی - اعتقادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام باید بدان توجه نمود این است: هویت اصلی اقدامات امام علیه السلام که در راستای زدودن غبار تحریف و تخریب از چهره تعالیم واقعی اسلام و تبلیغ مبانی دین صورت پذیرفته است و جای هیچ گونه تردیدی هم در وقوع آن وجود ندارد،

۱ - همان منبع، ص ۶۰.

۲ - همان منبع، ص ۶۱.

زمانی آشکار می‌شود که قبل از آن، حرکت ضد فرهنگی و فعالیت‌های اسلام زدایانه خلفا - به طور همه جانبه - ترسیم گردد.

چراکه در غیر این صورت، عملکردهای محدود شده امام علیه السلام با یک بزرگ‌نمایی عوام‌فریبانه، به همکاری و همیاری فرهنگی با جو عمومی غالب بر اجتماع و هم‌راستا با سایر سیاست‌های نظامی - اقتصادی به اجرا درآمده در آن دوران تفسیر خواهد شد؛ چنانچه ابراز شده:

«از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی دینی و فرهنگی بود، بیش از مبارزه مسلحانه، نیاز به مبارزه علمی و فرهنگی داشت. امام علی(ع) بعد از رحلت پیامبر عالیقدر اسلام، به این امر مهم پرداخت... تا پاسخگوی تهاجمات فرهنگی و اشکالات اعتقادی دانشمندان کشورهای فتح شده باشند و نیازهای فقهی و حقوقی حقوقدانان را برآورند و اصول اعتقادی و مسائل فقهی و دیگر مسائل فرهنگی اسلام را به بهترین وجه به ملل تازه به اسلام درآمده تعلیم دهند.»^۱

«امام علی(ع) بعد از رحلت پیامبر در زمان هر سه خلیفه با وزارت و تدبیرهای الهی خود، قطب و محور انقلاب اسلامی بود و بار انقلاب فرهنگی را به عهده داشت و به حفظ وحدت مسلمین و دادن رهنمود به مردم و خلفا پرداخت.»^۲

«آن حضرت در تمام صحنه‌های سیاسی و جهادی آن دوران در نقش عالی‌ترین مشاور امین و صدیق خلفا، حضور فعال داشت و با نصیحت و دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، خلفا و مردم را تا آن جا که می‌توانست از انحراف و فساد و عصیان و طغیان باز می‌داشت.»^۳

۱ - عبدالکریم بی‌آزار شیرازی: کیهان فرهنگی، شماره ۱۸۴، بهمن ۸۰، ص ۱۵.

۲ - همو: سیمای امام متقین، ج ۷، ص ۱۸.

۳ - محمّد جواد جنتی کرمانی، روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۷۹.

یادداشت

با توجه به این که دومین جلد از این مجموعه را به بررسی همه جانبه این نوع نگرش در میان وحدت طلبان افراطی اختصاص داده ایم؛ در این جلد، به همین مختصر بسنده نموده و در پایان علاقمندان را به مطالعه تحلیل های استاد جعفر مرتضی عاملی که در کتاب «تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام» (ویرایش دوم، صفحات ۸۸-۱۲۵) درج گردیده است، دعوت می نمایم.

ایشان تحلیل خود را با عنوان «نقشه شگفت انگیز» آغاز نموده و می نویسند:

«پس از آن که علی علیه السلام از خلافت اسلامی کنار گذاشته شد و خانه نشین گردید، حوادثی پیش آمد که در تاریخ معروف و مشهور است.

سیاست نظام حاکم و کسانی که بعد از آنان روی کار آمدند، امامت را از دو جهت هدف قرار داد:

۱ - دمیدن روح یأس و نومیدی در مخالفان، خصوصاً شخص امیرالمؤمنین علیه السلام که وی را نیرومندترین و حتی یگانه رقیب و مزاحم خویش می‌دیدند...

و محو تمامی آثار تمایل و رقبت برای رسیدن به خلافت...»
استاد جعفر مرتضی در ادامه این محور از تحلیلش، اسناد و شواهدی از تاریخ را ارائه داده و از مجموع آن‌ها نتیجه می‌گیرد:
«هیأت حاکمه تلاش می‌کرد تا در نهایت علی علیه السلام مسألة امامت و خلافت را به فراموشی سپرده و از رسیدن به خلافت ناامید شود و از آن قطع امید کند.»

وی سپس به بررسی دومین هدف خلفا پرداخته و می‌نویسد:
«۲ - زمینه سازی برای تحکیم و تثبیت حکومت و خلافت به نفع افراد مورد نظر و ایجاد عوامل و شرایطی که به امیرمؤمنان و سایر اهل بیت علیهم السلام در آینده دور و نزدیک، مجال روی کار آمدن ندهد.»
ایشان سپس به تدابیر سیاسی خلفا در راستای تحقق این هدف اشاره کرده و با ارائه اسناد و مدارک تاریخی، ده روش را در این خصوص برمی‌شمرد و به شرح یکایک آن‌ها می‌پردازد.

تحریف در انتقادات امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفا

مقدمه

همان طور که دانستید برخی از طرفداران وحدت اسلامی با ارائه تحلیلی ناخالص، مدعی شده‌اند که هیچ‌گونه اختلاف اساسی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا وجود نداشته است، یکی از مشکلاتی که این طیف با آن مواجه می‌باشند، انتقادات شدید امیرالمؤمنین علی علیه السلام از خلفا است؛^۱ به گونه‌ای که نمی‌توان این شدت در نقد را به صلح و صفا و دوستی تفسیر نمود.

لذا وحدت‌طلبان این‌گونه برخوردها و نقدها را بر شایستگی برتر و بیشتر امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقایسه با توانایی خلفا برای اداره حکومت حمل کرده‌اند! و با این تحلیل، علاوه بر توجیه تحلیل‌های خود، به طور ضمنی اصل وصایت و نص الهی را نادیده انگاشته و به سقیفه اعتبار بخشیده‌اند؛ به گونه‌ای که گویا تنها اشتباه سقیفه این بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن جا حضور نداشت!^۲ اینان با اظهاراتی مانند آن چه می‌آوریم در مسیر القای این تفکر قدم برداشته‌اند:

«البته اگر صحیح باشد که بگوییم در رأی و نظر حضرت امیر(ع)

مصلحتی بود که تنها بخودش باز می‌گشت، ولی حقیقت این است که او

۱ - برای آشنایی با موارد آن به کتاب «صحابه از دیدگاه نهج البلاغه»، تألیف: داود الهامی مراجعه نمایید.

۲ - «بعد از رحلت پیامبر بدون مشورت آن حضرت سقیفه بنی ساعده تشکیل و ابوبکر به جانشینی انتخاب شد.» (عیدالکریم بی‌آزار شیرازی: مشعل اتحاد، ص ۲۰)

«... می‌بایست (با آن حضرت به جهت مقام ولایت و امامت) مشورتی صورت می‌گرفت (و با نظر آن حضرت خلیفه برای اداره مملکت اسلامی انتخاب می‌شد).» (همو: سیمای امام متقین، ج ۵، ص ۲۲)

خود را از آنچه به خلافت سزاوارتر می‌دید که خود و خاندانش برای انجام مصالح مردم از دیگران توانا تر بودند...!»^۱

در واقع چنین دیدگاهی ابتدا میان مقام امامت و حکومت قائل به استقلال شده و آن دو را کاملاً مجزای از هم در نظر گرفته است!

سپس بر اساس همین تفکیک، به اشتباه سقیفه را برای انتخاب حاکم اسلامی واجد صلاحیت انگاشته! و در نهایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را فرد واجد شرایطی دانسته است که در آن جا به فراموشی سپرده می‌شود!

لذا انتقادات امام علیه السلام به سطحی بسیار کم‌رنگ یعنی گلایه از انتخاب شایسته با وجود شایسته‌تر تقلیل می‌یابد!

چنانچه در همین راستا اظهار شده:

«اگر هم در این باره تبادل آراء و اقوالی شده است، در غیر اساس و اصل این دو مقام بوده است... بنظر من بهتر است که حتی نام خلاف هم بر آن نگذاریم... بلکه تنها گلایه‌ای بود که چرا بی‌حضور و مشورت وی به امر خلافت و انتخاب خلیفه مبادرت ورزیده‌اند.»^۲

۱ - همو: مشعل اتحاد، ص ۲۲.

۲ - محمّد صالح حائری مازندرانی: مقاله مندرج در «همبستگی مذاهب اسلامی» (ترجمه عبدالکریم بی‌آزار شیرازی)، ص ۲۲۰.

نقد و بررسی

استاد جعفر سبحانی در همین زمینه می‌نویسند:

«دانشمندان محقق از اهل تسنن که شرحی بر نهج البلاغه نوشته‌اند، منطق امام را در شایستگی خویش به خلافت، یکی پس از دیگری مورد بررسی قرار داده‌اند و از مجموع آن‌ها چنین نتیجه گرفته‌اند که هدف امام علیه السلام از این بیانات اثبات شایستگی خود به خلافت است، بدون این که از جانب پیامبر نصی بر خلافت امام علیه السلام در میان باشد. چون امام علیه السلام از نظر قرابت و خویشاوندی، پیوند نزدیکی با رسول خدا داشت و از نظر علم و دانش از همه بالاتر بود و در رعایت اصول عدالت و اطلاع از اصول سیاست و کشورداری، سرآمد همه یاران پیامبر بشمار می‌رفت، از این جهت شایسته بود که ائمت او را بر خلافت برگزینند، ولی چون سران ائمت به علی فاضل را بر افضل مقدم داشتند و به جای گزینش برتر، غیر او را برگزیدند، از این جهت امام علیه السلام زبان به تظلم و شکایت گشوده است که من بر خلافت و ولایت از دیگران شایسته‌تر و اولی می‌باشم.

حقی که امام علیه السلام در بیانات خود از آن یاد می‌کند و می‌گوید: از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، حق مرا گرفته و مرا از آن محروم کرده‌اند، حق شرعی نیست که از جانب صاحب شریعت به او داده شده باشد و تقدیم غیر برتر بر او، یکنوع مخالفت با دستور شرع به حساب آید، بلکه مقصود یک حق طبیعی است که بر هر انسانی لازم است که با وجود برتر، دیگری را انتخاب

نماید و زمام کار را به انسان داناتر و تواناتر و بصیرتر بسپارد، ولی هر گاه گروهی روی مصلحتی از این اصل پیروی نکنند و کار را به دست فردی که از نظر علم و قدرت و شرایط روحی و جسمی در سطح پایین‌تر قرار گیرد بدهند، جای دارد که در این موقعیت، شخصیت برتر زبان به شکوه و گله بگشاید...»^۱

«این مطلب که به عنوان تحقیق از آن یاد می‌شود، پنداری بیش نیست. هیچ‌گاه نمی‌توان مجموع سخنان امام علیه السلام را بر شایستگی ذاتی حمل نمود و یک چنین شایستگی نمی‌تواند مجوز حملات تند امام علیه السلام بر خلفا گردد... به عبارت دیگر هر گاه مشکل مسأله رهبری در اسلام از طریق مشاوره و مذاکره و یا رجوع به افکار عمومی باید گشوده گردد، در این صورت مادامی که شخص (هر چند از هر جهت فضیلت و برتری بر دیگران داشته باشد) برای چنین مقامی انتخاب نگردد، او نمی‌تواند خود را صاحب حق بشمارد، که عدول از آن را یک نوع ظلم و ستم معرفی کند و به افرادی که به جای او انتخاب شده‌اند، حمله نماید، در صورتی که لحن امام علیه السلام در خطبه‌های خود بر خلاف این است و او خود را صاحب حق مسلم می‌داند و عدول از آن را یک نوع ظلم و ستم بر خویش تصور می‌نماید و قریش را متعذیان و متجاوزان به حقوق خود می‌اندیشد... آیا یک چنین جملات تند را می‌توان از طریق شایستگی ذاتی توجیه کرد... هرگز صحیح نیست این نوع انتقاد از خلافت خلفا را از طریق لیاقت و شایستگی ذاتی تفسیر نمود.

این جمله‌ها و تعبیرها حاکی است که امام علیه السلام خلافت را حقّ مسلم خویش می‌دانست و هر نوع انحراف از خود را انحراف از حقّ تصوّر می‌کرد و چنین حقّی مسلم، جز از طریق تنصیص و تعیین الهی برای کسی ثابت نمی‌گردد.

هرگز نمی‌توان این گونه تعبیرها را از طریق اصلحیت و اولویت تفسیر نمود. گروهی که سخنان امام علیه السلام را از این راه تفسیر می‌کنند، پیش داورانی هستند که اعتقاد آنان به استواری خلافت انتخابی، مانع از آن شده است که نصوص و کلمات امام علیه السلام را به طور صحیح ارزیابی نمایند.^۱

حال باید پرسید با توجه به این گونه انتقادات شدید امام علیه السلام از خلفا که بر اعتقاد به حقّ مسلم و شرعی آن حضرت از سوی خداوند متعال استوار می‌باشد، باز هم می‌توان پذیرفت که:

«حضرت علی(ع) نه تنها هیچ گاه به خلفای قبل از خود جسارت‌هایی از آن قبیل که در میان پاره‌ای عوام ما متداول بوده و هست، نکرده است، بلکه در بسیاری از موارد لب به مدح آن‌ها گشوده است.»^۲

آیا چنین ادعاهای پوچی علاوه بر تعطیل نمودن اصل «تبری» تشویقی جهت مدح خلفا به جای دوری جستن از آن‌ها نمی‌باشد؟! چرا نباشد! وقتی که ادعا می‌شود:

«اگر ما چنین کنیم به حضرت علی(ع) اقتدا کرده‌ایم.»^۳

۱ - همان منبع، ص ۲۶۵ - ۲۶۸.

۲ - محمّد جواد حجتی کرمانی: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

۳ - همو: روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۹ خرداد ۱۳۷۹.

گفتار هفتم: انکار وجود اختلافات اساسی میان رهبران * ۲۲۳

آیا سیره آن حضرت که بایستی الگوی شیعیان قرار گیرد، مدح و تمجید - آن هم در موارد بسیار - از کسانی است که با تشکیل سقیفه حقّ خدادادی امام علیه السلام را ربودند، به خانه اش حمله کردند، و بر در آن آتش افروختند و همسر و فرزندش را شهید نمودند؟!



گفتار هشتم

قائل شدن به مشروعیت حکومت خلفا

مقدمه

عدم پای‌بندی به رعایت ضابطه اصالت و خلوص در ایده‌های مطرح شده جهت برقراری وحدت اسلامی، سرانجام به اظهار دیدگاه تأسف باری منجر شد که خلافت ابوبکر را با صراحت کامل از حصار غصب بیرون آورده و با اعطای نشان «شرعی و اسلامی» به آن، بر همه اختلافات برخاسته از بحث «امامت و خلافت» خط بطلان می‌کشد و آن‌ها را به فراموشی می‌سپارد.

چنانچه اظهار شده:

«مسئله خلافت دارای دو مرحله و دو اولویت بوده است:

اولویت اول همان التزام به نص بر خلافت و امامت علی(ع) و خاندانش...

اولویت دوم که در شرایط خاص از قبیل فقدان زمینه اجتماعی برای

نیل به اولویت اول یا سرپیچی جامعه اسلامی و اکثریت مردم به هر دلیل از آن... فعلیت! و مشروعیت! پیدا می‌کند.^۱

به عبارت دیگر، این کژاندیشی قائل به آن است که:

با کنار نهادن و زیر پا گذاشتن خلافتی که مبتنی بر نص و نصب الهی است، بلافاصله نوبت به انتخاب خلیفه از سوی مردم و شورای مهاجر و انصار می‌رسد.

لذا، گزینش خلیفه از سوی امت کاملاً جنبه دینی و اسلامی به خود گرفته و خلافت انتخابی، مشروعیت می‌یابد.

چنانچه اظهار شده:

«مسئلاً همین اولویت پس از رحلت رسول اکرم حاکم گردید...»^۲

این دیدگاه انحرافی با دفاع از مشروعیت خلافت ابوبکر و تحت عنوان فریبنده «اولویت دوم»، سعی در ایجاد وحدت اسلامی داشته و ابراز می‌دارد:

«از این بحث طولانی قبول دو اولویت در مسئله خلافت، قهراً دو دیدگاه در این مسئله پیدا می‌شود: دیدگاه اول، اکتفا به اولویت اول و نفی دوم، که مستلزم نفی مشروعیت خلافت خلفا است، که باید اعتراف کنیم ذهنیت شیعیان همین است.»

۱ - محمّد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۶.
[جای تعجب از دست‌اندرکاران «بنیاد نهج البلاغه» است که موجبات طرح دیدگاه‌های انحرافی محمّد واعظ زاده خراسانی را در شماره پیاپی ۴ و ۵ از فصلنامه نهج البلاغه فراهم آورده‌اند.
با کمال تأسف در سر مقاله همین شماره (صفحه ۷) می‌خوانیم:
«بر آنیم که دیدگاه نهج البلاغه! را درباره حکومت و حکومت‌داری و رهبری بازگویم، و دور از غور در مباحث لفظی و تکیه بر تحلیلهای برداشتهای فردی! تصویری واقعی!... ارائه کنیم!»]
۲ - همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۷۸.

اما دیدگاه دوم مستلزم قبول مشروعیت خلافت خلفا است... که من اصرار دارم! باید در زمان ما از این دیدگاه مسئله را بررسی کرد...^۱

طراح این دیدگاه انحرافی، همه پویندگان مسیر وحدت اسلامی را به پیروی از همین دیدگاه (یعنی پذیرش فعلیت یافتن خلافت شورایی و قبول مشروعیت آن پس از پیامبر ﷺ) دعوت نموده و می گوید:

«افرادی که طرفدار وحدت اسلامی و تقریب مذاهب و داعیان تقریب هستند و وحدت اسلامی را در این روزگار... یک ضرورت می دانند... در چنین وضعی باید با وسعت نظر همین دیدگاه را دنبال کنند... این گروه اگر بخواهند از اصرار بر دیدگاه اول به وحدت برسند، عادتاً محال می نمایند...»^۲

نقد و بررسی

چنین رویکردی سعی دارد تا کودتای سیاه مهاجرین منافق^۳ در سقیفه بنی ساعده را به صورت واکنشی متعهدانه نسبت به دومین اولویت مطرح شده درباره خلافت اسلامی! جلوه دهد؛ تا بر همین اساس، تلاش جهت به حکومت رساندن ابوبکر را اقدامی شرعی و دینی قلمداد نماید!

چرا که بر مبنای این نظریه، همه این کارها پس از بروز سرپیچی جامعه از خلافت امیرالمؤمنین ﷺ و ظهور فقدان زمینه های اجتماعی

۱- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۱.

۲- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۱.

۳- ر.ک: سید حسن فاطمی: دانشنامه امام علی ﷺ، ج ۸، مقاله سقیفه؛ مصطفی دلشاد تهرانی:

میراث ربوده؛ سید مرتضی عسکری: سقیفه؛ یوسف غلامی: پس از غروب.

برای استقرار حکومت علوی، یعنی پس از فعلیت و مشروعیت یافتن اولویت دوم به وقوع پیوسته است!

برای توجیه این ایده انحرافی، ابتدا بایست اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده را به عنوان بارزترین مصداق^۱ حذف شرایط لازم برای تحقق یافتن خلافت علوی مطرح نمود.

چنانچه ابراز شده:

«پیش گام در این قضیه انصار هستند... انصار بدون آگاهی و یا شور با دیگران، در سقیفه بنی ساعده... گرد آمدند... در آن جا نامی از علی(ع) و بنی هاشم برده نشد.»^۲

«در جلسه نامی از علی و بنی هاشم نبردند و مسئله نص بر خلافت علی(ع) به هر دلیل نادیده گرفته شد که اولویت اول بود، بلکه زمینه برای اولویت دوم... فراهم گردید.»^۳

سپس بایستی چنین وانمود کرد که مهاجرین حاضر در سقیفه بنی ساعده هیچ طرح و نقشه قبلی برای تصاحب حکومت نداشته و تنها با مشاهده زمینه‌های طرد خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مشروعیت یافتن انتخاب خلیفه از سوی مهاجر و انصار (تحقق اولویت دوم)، اقدام به تلاشی مشروع! جهت به خلافت رساندن ابوبکر نمودند!

۱ - به همین دلیل، ارائه هرگونه تحلیل دیگری از اجتماع انصار در سقیفه، منکوب گردیده و طرد می‌شود؛ چنانچه اظهار شده:

«حال عجیب است که بعضی می‌گویند: انصار طرفدار علی(ع) بودند و قصدشان آن بود که به وسیله سعد بن عباده خلافت را از مهاجرین بگیرند و به علی تحویل دهند، که ابدأ قابل قبول نیست.»

(محمد واعظ زاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۳)

۲ - همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۳.

۳ - همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۳.

چنانچه ابراز شده:

«بیعت با ابوبکر، چنانچه گفته می‌شود یک نقشه یا توطئه پیش ساخته نبوده است.»^۱

آری! در این کژاندیشی، خلیفه و هوادارانش بندگان مؤمن و متعهد به قوانین شرعی و تعالیم دینی معرفی می‌شوند که تا قبل از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده، تابع اولویت اول یعنی نص و نصب الهی درباره خلافت بوده‌اند!

سپس با خبر یافتن از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده، زمینه‌های سرکشی جامعه از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و فقدان بسترهای لازم برای استقرار خلافت از نوع اولویت اول را مشاهده نموده و بر مبنای تعهد دینی و وظیفه شرعی خود! در این کانون فتنه و آشوب حضور یافتند و با تلاش‌های خود، به تعالیم اسلامی و دستورات الهی در رابطه با اولویت دوم! جامه عمل پوشاندند! بدین ترتیب ابوبکر از سوی آنان به خلافت برگزیده شد!

چنانچه ابراز شده:

«ابوبکر با این سوابق در میان صحابه موقعیتی داشته است که آنان به هر دلیلی وقتی علی را برنگزیدند که مسلماً اولویت اول بود، سراغ ابوبکر رفتند.»^۲

زیرا طراح این کژاندیشی معتقد است:

«زمینه‌هایی که برای ابوبکر فراهم بود برای علی نبود.»^۳

۱ - همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۳.

۲ - همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۷.

۳ - همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۳.

بنابر این دیدگاه انحرافی باید گفت:
 اقدامات ابوبکر و هوادارانش در محلّ سقیفه جهت دست‌یابی به
 خلافت، ظلم در حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده و خلافت ابوبکر نیز
 غاصبانه و نامشروع نمی‌باشد! زیرا پس از فعلیت و مشروعیت یافتن
 اولویت دوم صورت گرفته است!
 چنانچه اظهار شده:

«علی(ع) هم برای آن با وجود این شرایط اعتبار قائل بود.»^۱
 «مسلماً همین اولویت پس از رحلت رسول اکرم حاکم گردیده و علی
 هم بالاخره به آن تن داد و با خلفا بیعت و بلکه با آنان در کارها به جدّ
 همراهی و همکاری فرموده است.»^۲
 «بدون اجبار و با اختیار خود با ابوبکر بیعت کرده و نهایت همکاری را در
 خلال تمام حوادث اهل رده با او داشته است... بعد هم با عمر بیعت
 کرده، رفتار آن دو تن را ستوده است.»^۳

۱- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۳ و ۵، ص ۱۷۶.

۲- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۳ و ۵، ص ۱۷۸.

۳- همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۳ و ۵، ص ۱۸۱.

پرسش‌های بی‌پاسخ

از آن جایی که طرح‌کننده این نظریه (یعنی قائل شدن به اولویت دوم در خلافت) همه وحدت‌طلبان را دعوت می‌نماید تا: «با وسعت نظر همین دیدگاه را دنبال کنند و شواهد آن را در کتاب و سنت و در لابه‌لای تاریخ جستجو نمایند.»^۱

لذا در پایان این بررسی، همه محققان و پژوهشگران را به جستجو درباره یافتن پاسخ‌هایی عالمانه و متعهدانه به پرسش‌های زیر و مقابله و تطبیق این پاسخ‌ها با تبعات حاصل از التزام به نظریه فوق، فرامی‌خوانیم:

به راستی اگر اولویت دوم در خلافت «امری دینی، شرعی و اسلامی» می‌باشد و خلافتی که بر مبنای فعلیت یافتن آن تحقق می‌یابد، مشروعیت دارد؛ و از سوی دیگر باور داریم که امیرالمؤمنین علی علیه السلام و

۱. همو: مصاحبه با فصلنامه نهج البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۱.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، «بندگان معصوم، مؤمن، آگاه و مطیع محض دستورات الهی» هستند؛ پس:

پرسش ۱ - علت هجوم هواداران خلیفه به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و شکستن حریم مقدس بیت فاطمه علیها السلام چه بود؟

پرسش ۲ - علت یورش هواداران خلیفه به حضرت زهرا علیها السلام و ایراد ضرب و جرح شدید به ایشان - که به سقط حضرت محسن علیه السلام منجر گردید - چه بود؟

پرسش ۳ - علت ریسمان افکندن بر گردن حضرت علی علیه السلام و به زور کشیدن ایشان به سوی مسجد چه بود؟

پرسش ۴ - علت امتناع شدید حضرت علی علیه السلام از انجام بیعت با ابوبکر چه بود؟

پرسش ۵ - علت دعوت حضرت علی علیه السلام از مهاجر و انصار جهت قیام به سیف علیه خلافت ابوبکر چه بود؟

پرسش ۶ - علت دفاع خونبار حضرت زهرا علیها السلام از حضرت علی علیه السلام در ماجرای اخذ بیعت برای ابوبکر چه بود؟

پرسش ۷ - علت غضب و خشم شدید حضرت زهرا علیها السلام بر خلیفه و یارانش چه بود؟

پرسش ۸ - علت مرگ زودرس حضرت زهرا علیها السلام در اوائل خلافت ابوبکر چه بود؟

پرسش ۹ - علت دفن شبانه حضرت زهرا علیها السلام و عدم حضور خلیفه و اطرافیانش در مراسم تشییع و تدفین حضرت زهرا علیها السلام چه بود؟

خرد و انصاف را به داوری طلبیده و قضاوت را به شما وامی گذاریم.

از همه علاقمندان به یافتن پاسخ‌های مستند به حقایق تاریخی و مدارک مندرج در کتب شیعه و سنی، دعوت می‌نماییم تا به آثار زیر مراجعه فرمایند.

(۱) مأساة الزهراء (جلد دوم)، تألیف: علامه جعفر مرتضی عاملی.
(۲) رنج‌های حضرت زهرا (ع)، ترجمه اثر فوق به قلم: محمد سپهری.

(۳) الهجوم علی بیت فاطمه (ع)، تألیف: شیخ عبدالزهراء مهدی.
(۴) الحجّة الغراء علی شهادة الزهراء (ع)، تألیف: استاد جعفر سبحانی.

(۵) یاس در آتش، ترجمه اثر فوق به قلم: سید ابوالحسن عمرانی.
(۶) ظلمات فاطمة الزهراء (ع)، تألیف: شیخ عبدالکریم عقیلی.
(۷) المحسن بن فاطمة الزهراء (ع)، تألیف: شیخ عبدالمحسن قطیفی.
(۸) أين الإنصاف؟ المحسن: ابن امیر المؤمنین (ع) أيضاً، تألیف: وفیق سعد عاملی.

(۹) محنة فاطمه (ع)، تألیف: شیخ عبدالله ناصر.
(۱۰) احراق بیت فاطمه (ع)، تألیف: شیخ حسین غیب غلامی.
(۱۱) آتش به خانه وحی، تألیف: سید محمد حسین سجّاد.
(۱۲) حور در آتش، تألیف: مسعود پورسید آقایی.
(۱۳) بر خانه فاطمه (ع) چه گذشت؟، تألیف: سید ابوالحسن حسینی.

(۱۴) شهادت مادرم زهرا (ع)، تألیف: غلامرضا علیخواه.

راهکار شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی

یکی از سؤالاتی که پس از نقد و بررسی نظریه‌های وحدت اسلامی مطرح می‌گردد، پرسش از راهکاری خالص و در عین حال کاربردی جهت ایجاد اتحاد میان مسلمانان جهان می‌باشد.

به ویژه آن که ادعا می‌شود حرکت در مسیر وحدت اسلامی توأم با اعتقاد به نفی مشروعیت حکومت خلفا و غاصبانه قلمداد کردن آن، عادتاً محال می‌نماید.

چنانچه ابراز شده:

«این گروه اگر بخواهند با اصرار بر دیدگاه اول به وحدت برسند، عادتاً محال می‌نماید.»^۱

لذا این پیوست در چنین فضایی و با توجه به این که لزوم حفظ موقف هر مذهب و پرهیز از تذویب و پریشان‌سازی مبانی هر یک از

۱ - محمد واعظزاده خراسانی: مصاحبه با فصلنامه نهج‌البلاغه، شماره پیاپی ۴ و ۵، ص ۱۸۱.

مذاهب اسلامی، همواره مورد تأکید طلایه داران وحدت اسلامی بوده، نگاشته شده است.

هدف از این نوشتار کوتاه، تنها یادآوری دو نکته می باشد که به نظر می رسد توجه بدانها در مباحث مربوط به تقریب، راهگشا و کلیدی بوده و نظریه پردازان وحدت اسلامی را از طرح بسیاری مطالب بی نیاز نموده و رعایت ضابطه اصالت و خلوص در این نوع احیای عملی را هموار می سازد.

از این رو امیدواریم که این دو تذکر مورد توجه تکاپوگران وحدت اسلامی، به ویژه آنانی که در مسیر دست یابی به این هدف، خود را ناگزیر از برخی تساهل و تسامح های اعتقادی در مبانی فکری - عقیدتی تشیع می بینند، قرار گیرد.

نکته یکم

هرگاه سخن از وحدت، عناصر و موانع آن به میان می آید، به دنبال خود اختلاف نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام و مکتب خلفا در مبانی «امامت و خلافت» را به همراه می آورد.

شاید یکی از علل اصلی این همراهی، وجود فاصله ژرفی است که در مسأله یاد شده میان اصول فکری این دو مکتب وجود دارد و حراست تنش های اجتماعی که گمان می رود با طرح و بررسی این مباحث در میان امت اسلامی ایجاد می گردد، توجه احیاگران وحدت طلب را به فروکاستن این اختلافات، جلب نموده است.

البته این فروکاستن ها اغلب به دگروارسازی مبانی عقیدتی شیعه در بحث «امامت و خلافت» منتهی می شود و ایده های تقریبی را از جهت

رعایت ضابطه اصالت و خلوص در احیاگری، به شدت زیر سؤال می‌برد.

در حالی که به نظر می‌رسد دغدغه این طیف از وحدت‌طلبان با طرح کامل و دقیق مبانی فقهی شیعه در این بحث اساسی و بررسی دیدگاه اهل سنت در این موضوع کاملاً برطرف می‌گردد و دیگر جای هیچ گونه نگرانی نسبت به ورود خلل در وحدت باقی نمی‌ماند.

توجه احیاگرانی که در مسیر دست‌یابی به اتحاد اسلامی، ضابطه اصالت و خلوص را فدای توانمندی و کارایی می‌نمایند، به این نکته جلب می‌کنیم که اختلاف میان مبانی و اصول مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب خلفا در زمینه «امامت و خلافت» هر چند به نظر شیعه اختلافی کاملاً اصلی و اساسی بوده و به مهم‌ترین رکن تشکیل‌دهنده دین اسلام بازمی‌گردد، لیکن همین اختلاف بنا به اعتقاد اهل سنت، تنها یک اختلاف در مسأله‌ای فرعی و جزئی است که زیرمجموعه‌ای از فروع فقهی و احکام عملیه باب امر به معروف می‌باشد و به زعم آنان چندان هم حائز اهمیت نیست، به گونه‌ای که می‌توان نظر مخالف را در این زمینه تحمل کرد و بر شیعیان به واسطه اعتقادشان در بحث «امامت و خلافت» بر نیاشفت.

توجه به نوع نگاه اهل سنت نسبت به جایگاه این مسأله در تعالیم اسلامی، این اطمینان را در وحدت‌طلبان پدید می‌آورد که به دلیل تلقی خاصی که اهل سنت از این گونه مباحث دارند، هرگز نباید نگران شد که عرضه این گونه مطالب از سوی شیعیان، خدشه‌ای بر وحدت فراهم می‌آورد و می‌تواند موجب نزاع میان پیروان مذاهب اسلامی گردد.

زیرا اگر اهل سنت به مبانی نظری مکتب خود در این مبحث ملتزم و پای‌بند باشند، نیایستی طرح این دسته از اختلافات باعث بدنگری آنان به شیعیان گردد تا بدین دلیل برخی از تلاش‌گران وحدت‌طلب را در استواری بر مبانی تشیع سهل‌انگار گرداند.

لذا پیشنهاد می‌گردد همگام و همراه با تلاش جهت دعوت شیعیان به اتحاد اسلامی، به مبانی فکری و عقیدتی اهل سنت در مسأله «امامت و خلافت» نیز اشاره گردد و با ملتزم ساختن آنان به رعایت عملی تبعات و لوازم عقیده‌شان در این موضوع، امکان رویش هرگونه حساسیت ناروا گرفته شود.

به عبارت دیگر، یکی از راه‌های پویا و توانا در مسیر احیای اتحاد امت مسلمان این است که در این مسیر، اقدام به ملتزم ساختن اهل سنت نسبت به لوازم عملکردی عقاید خودشان در بحث «امامت و خلافت» بنماییم.

همان‌گونه که می‌دانید و به برخی شواهد آن در آینده اشاره خواهیم نمود، از دیدگاه اهل سنت اختلاف در مسأله «امامت و خلافت» به سان اختلاف فقهای مذاهب اربعه با فقهای ظاهریه در حجیت قیاس در استنباط احکام شرعی و یا همانند اختلاف فقهای حنفی و شافعی در حجیت استحسان است.

لذا اگر وجود این نوع اختلافات فقهی در میان فقهای اهل سنت (که همگی به اختلاف در فروع دین و مباحث غیراصلی آنان باز می‌گردد) مایه ایجاد شکاف در وحدت نمی‌باشد؛ طرح مسأله «امامت و خلافت» نیز نباید با واکنش‌های منفی مواجه گردد؛ زیرا بنا به

اعتقاد سنی‌ها که بایستی در عمل نیز بدان ملتزم باشند، «امامت و خلافت» نیز همانند یکی از احکام جزئی و فروع فقهی بوده و وجود اختلافات در آن هر چقدر هم ژرف باشد، نباید به عنوان عاملی جهت ایجاد خدشه در وحدت مطرح شود؛ که در این صورت اهل سنت از التزام عملی به مبانی فکری خود عدول نموده و به تعارضی آشکار در عقیده و رفتارشان دچار آمده‌اند.

در پایان جهت اثبات فرعی بودن مبحث امامت و خلافت «از دیدگاه اهل سنت» به برخی مدارک و شواهد اشاره می‌نماییم:

غزالی در کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد، صفحه ۲۳۴ می‌گوید:
 «بدان که نظر در امامت از مسائل مهم نیست و جزء علوم عقلی نمی‌باشد، بلکه از مسائل فقهی است.»

آمدی در کتاب غایة المرام فی علم الکلام، صفحه ۳۶۳ می‌گوید:
 «بدان سخن گفتن در امامت از اصول دین و جزء امور ضروری نیست به گونه‌ای که برای ترک گفتگو در آن راهی نباشد و یا ناآگاهی از آن عذری شمرده نشود.»

ایجی در کتاب المواقف، صفحه ۳۹۵ می‌گوید:
 «امامت نزد ما از فروع است و اگر در کتب عقاید یادی از آن می‌کنیم، به پیروی از پیشینیان است.»

تفتازانی در کتاب شرح المقاصد، جلد دوم، صفحه ۲۷۱ می‌گوید:
«شکی نیست که مباحث امامت به فروع دین شایسته‌تر است، زیرا
محور سخن این است که نصب امام با صفات مشخص از واجبات
کفایی است.»^۱

نکته دوم

یکی دیگر از مباحثی که از جانب برخی وحدت‌طلبان به منزله
مانعی برای ایجاد وحدت اسلامی تلقی گردیده، دیدگاه شیعه درباره
مصادیق عملی و نحوه اجرای رکن «تبری» در زندگی ایمانی و عقیده
شیعه نسبت به «عدم عدالت برخی از صحابه» به عنوان آثار و ثمرات
بحث درباره «امامت و خلافت» در اسلام می‌باشد.

از آن رو که گمان شده است با طرح این‌گونه نظرها، برخی
واکنش‌های منفی و بازدارنده از سوی اهل سنت پدید می‌آید، لذا شاهد
تلاش‌هایی جهت دگروارسازی این بخش از عقاید شیعه می‌باشیم.

در حالی که هرگونه موضع‌گیری منافی وحدت اسلامی که در این
زمینه از سوی اهل سنت رخ نماید، برخلاف مبانی اعتقادی آنان در
مبحث «معذور و مأجور بودن مجتهد» است که از قضا مورد تأکید و
توجه خاص وحدت‌طلبان نیز می‌باشد.^۲

بنابر این دیدگاه، از آنجایی که اعتقاد شیعه در مبحث «عدالت

۱ - تمامی این نقل‌ها برگرفته از کتاب «در سرزمین خاطره‌ها» (سخنرانی استاد جعفر سبحانی در
دانشگاه یرموک) می‌باشند.

۲ - ر.ک: محمّد واعظزاده خراسانی: ندای وحدت، ص ۱۷۸ - ۱۸۰ و ص ۲، ص ۲۷، ص ۲۸،

صحابه» و «تبری» از ادله و براهین قرآنی و روایی برخوردار بوده و خط سیر فکری خاصی را در این موضوع دنبال می‌نماید، در واقع از مصادیق بارز و آشکار اجتهاد به شمار آمده و بر فرض هم که شیعه در این اجتهاد به خطا رفته باشد، بایستی از نظر اهل سنت مشمول قاعده «معذور بودن مجتهد خطاکار» شود.

بدین ترتیب یکی دیگر از موانع وحدت اسلامی به سادگی برطرف شده و دیگر نیازی به دگروارسازی مبانی عقیدتی شیعه و سعی در منصرف ساختن شیعه از عمل به اجتهاد خود در این موضوع نمی‌باشد. به عبارت دیگر، یکی از راهکارهای عملی در مسیر وحدت اسلامی، ملتزم ساختن اهل سنت نسبت به رعایت عقیده خود درباره «خطای در اجتهاد» هنگام مواجهه با دیدگاه‌های ناموافق شیعه با مواضع فکری مکتبشان می‌باشد.

این راه حل به مراتب خالص‌تر و تواناتر از تلاش جهت ایجاد تغییر در مبانی اعتقادی شیعیان در این موضوعات می‌باشد.

به هر حال عقیده امامیه در این موضوعات، بر پایه ادله و براهین مجتهدانه خاص خود استوار است و با توجه به ایده اهل سنت درباره مقوله اجتهاد، بایستی در مسیر وحدت اسلامی مورد احترام قرار گیرد؛ زیرا مبحث «خطای در اجتهاد و معذور بودن مجتهد خطاکار» از اصول مسلم و مورد قبول مکتب خلافت است.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد نخستین فردی که این قاعده را پایه‌گذاری نمود ابوبکر بن ابی‌قحافه می‌باشد.

او درباره رفتار جنایت‌کارانه خالد با مالک بن نویره و خانواده‌اش

چنین گفت: تَأْوَلَ فَأَخْطَأَ (یا) اِجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ^۱.

شکل‌گیری چنین اعتقادی در میان دانشمندان اهل سنت موجب گردید:

ابن حزم (م ۴۵۶ ق)، ابوالغادیه را در کشتن عمّار یاسر شخصی متأول و مجتهد و دارای اجر و پاداشی واحد نزد خدای متعال معرفی کند!
ابن ترکمانی حنفی (م ۷۵۰ ق) همداستان با ابن حزم شده و هر دوی آن‌ها ابن ملجم مرادی را در کشتن امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصی متأول و مجتهد توصیف کنند!

ابن حجر (م ۸۵۲ ق) همه مخالفان و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان را افرادی متأول خوانده و بگوید: هر مجتهد خطاکار را نزد خداوند پاداشی واحد می‌باشد!^۲

همچنین ابن حجر درباره معاویه و عمرو عاص قائل است که در مسأله خونریزی‌ها دست به اجتهاد زده‌اند و همان‌گونه که مفتیان اجتهاد می‌کنند و گاه می‌شود که دو مفتی یکی کشتن ساحر را روا می‌دارد و دیگری با آن مخالف است، عملکرد معاویه و عمرو عاص نیز این‌گونه بوده است.^۳

به راستی اگر چنین است، اهل سنت بایستی قضاوت و اعتقاد شیعه درباره عدالت برخی از صحابه و لزوم تبرّی از آنان را مشمول قاعده اجتهاد دانسته و «دست کم» به شیعیان به چشم یک «مجتهد خطاکار» که معذور و حتی مأجور است، بنگرند.

۱- ر.ک: علامه عسکری: عبدالله بن سبا و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۱۹۹ به بعد.

۲- ر.ک: همو: دیدگاه دو مکتب درباره مدارک تشریحی اسلام، ص ۹۲.

۳- ر.ک: همان منبع، ص ۱۰۵.

به هر حال تا زمانی که می‌توان از قاعده «معذور بودن مجتهد» به نفع هرگونه تنش زدایی و ایجاد آرامش استفاده کرد و از این قاعده جهت برقراری تقریب بهره برد، نیازی به ایجاد تغییر و تبدیل در اصول اعتقادی شیعه و تحوّل آفرینی در مبانی فکری شیعیان نمی‌باشد.

مادامی که اهل سنت به عقیده خود درباره «معذور بودن مجتهد» ملتزم باشند و در عمل، برخلاف نظر خود رفتار نکنند، هیچ خدشه‌ای در راه وحدت اسلامی پدید نمی‌آید.

بنابراین تا زمانی که اهل سنت - به عنوان یکی از طرفین اختلاف - قائل به فرعی بودن بحث‌های مرتبط با امامت و خلافت و همچنین معتقد به معذور بودن مجتهد و پذیرش خطای در اجتهاد می‌باشند، نایستی شاهد نابردباری آنان نسبت به طرح عقاید شیعه باشیم.

از سوی دیگر، از آنجایی که فقه جعفری که مورد تبعیت محض شیعیان می‌باشد، قائل به حرمت جان و مال و برخورداری هر اقرار کننده به شهادتین از حقوق و حمایت‌های اسلامی می‌باشد و در این حدود برای اسلام ظاهری اعتبار قائل است، باید آسوده خاطر بود که این آرامش هرگز آشفته نخواهد شد.

زیرا اسلام ظاهری در فقه جعفری لوازمی دارد و همه پیروان مذاهب اسلامی را مشمول احکام خود قرار می‌دهد که عبارت‌اند از:

احترام جانی و مالی و آبرویی هر مسلمان ظاهری، جواز خوردن ذبیحه او، جواز ازدواج با او، جواز معامله با او و استیفای حقوق شهروندی مانند قصاص و شکایت به دادگاه و دفاع از او در مقابل کفار و نظایر این‌ها که در کتب فقهی شیعه مندرج است و خود تضمینی جهت حفظ وحدت از سوی شیعیان محسوب می‌گردد.

خاتمه

انعکاس آرمان شیعه برای ایجاد وحدت اسلامی در سخنان حضرت زهرا علیها السلام

در پایان، با اشاره به فرازی از سخنان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که به خطبه فدک مشهور گردیده، بررسی و نقد قرائت‌های وحدت اسلامی را به پایان می‌بریم.

همان‌طور که می‌دانید آن بانوی دو سراسر علیها السلام جهت احقاقِ حَقِّی به تاراج رفته امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد رفتند و با حضور مهاجر و انصار، ابوبکر را مورد عتاب قرار داده و فدک را از او طلب نمودند تا بدین وسیله چهره غاصبانه خلافت را بر همگان هویدا سازند.

لذا خطبه مفصلی را ایراد نمودند که در ضمن آن «یگانه راه در امان ماندن از هرگونه اختلاف» چنین ترسیم شده است:

«فَجَعَلَ اللهُ... طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ^۱ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ...»

۱- مَلَّةَ به معنای آیین و نظام؛ به نخی گویند که با آن دانه‌های مروارید را به رشته کشند.

خداوند... پیروی ما را سبب وفاق و پیشوایی ما را مانع افتراق
قرار داد.»^۱

آشفته‌گی دیدگاه‌های پویندگان مسیر وحدت اسلامی و اصرار
روزافزون آنان جهت فروکاستن از مقام و جایگاه مباحث شیعه درباره
«امامت و خلافت» (که هیچ ثمری جز فراموشی نص و نصب الهی و
تحریف عقاید حقّه و هیچ موفقیتی جز بدبینی شیعیان و امتیازگیری
سنیان به ارمغان نمی‌آورد) خود نشانگر آن می‌باشد که تنها راه ایجاد
وحدت واقعی و از بین بردن تفرقه، بازگشت به پذیرش و باورداشت
همان اصلی است که روی برتافتن از آن موجبات تفرقه و جدایی را
پدید آورده است.

آری! این اصل، همان «امامت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام» است که
همواره در میان هیاهوی شیطانی غدیرستیزان به فراموشی سپرده شده
و امت را در اختلاف و تفرقه نگه داشته است.

بنابراین: امامت حجت معصوم تنها محور وحدت است.

۱ - مهدی جعفری: مستوره آفتاب سرمد، ص ۱۵۸ - ۱۵۹؛ به نقل از: ابن طیفور: بلاغات النساء،
ص ۱۲؛ جوهری: السقیفه و فدک، ص ۹۸؛ ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۱.
برای آشنایی با متن این خطبه به کتاب تحقیقی «صدای فاطمی فدک»، تألیف: محمد باقر انصاری
و سید حسین رجایی مراجعه فرمایید.